

شرح زیارت آل یاسین  
کتاب اول

سلام

پر پرچم  
افرا

سید مجتبیٰ بحرینی

سلام بر

رحم افزا شسته

شرح سلام‌های زیارت آل یاسین

جلد دوم آل :

« تو را گواه می‌گیرم »

سید محبتی الجینی

زیارتنامه آل یاسین. شرح  
سلام بر پرچم افراشته: شرح سلام‌های زیارت آل یاسین /  
مجتبی بحرینی؛ ویراستار علی رضوی. تهران: نشر منیر، ۱۳۷۷.  
۲۸۸ ص.  
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا (فهرست‌نویسی پیش  
از انتشار).  
کتابنامه به صورت زیرنویس.  
۱. زیارتنامه آل یاسین - نقد و تفسیر. ۲. زیارتنامه‌ها.  
الف. بحرینی، ۱۳۲۵. گردآورنده. ب. عنوان.  
پ ۳۲۲. ۲۷/۷/۲۷ BP ۲۹۷/۷۷۷  
کتابخانه ملی ایران ۸۴۰۶ - ۷۷ م



شابک X-۳۸-۵۶۰۱-۹۶۴-X ISBN 964-5601-38-X

## سلام بر پرچم افراشته

سید مجتبی بحرینی

ناشر: مرکز فرهنگی - انتشاراتی منیر

ویراستار: سید علی رضوی

نوبت چاپ: دوم / ۱۳۸۴ ه. ش.

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

حروفچینی: شبیر / ۷۷۵۲۱۸۳۶

چاپ: شفق

وب سایت: <http://www.monir.com>

پست الکترونیک: [info@monir.com](mailto:info@monir.com)

مراکز پخش تهران: نشر منیر، تلفن و فاکس: ۷۷۵۲۱۸۳۶ \* نشر آفاق، تلفن: ۲۲۸۴۷۰۳۵

انجمن الفبای نشر، تلفن: ۶۶۹۵۰۰۱۰

مرکز پخش مشهد، تلفن: ۷۲۶۲۵۵۶

۱۹۵۰ تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۱	..... سخنی مربوط به این نوشتار
۱۵	..... گفته‌ای پیش از گفتار
۲۵	..... برخی از منابع زیارت
۲۸	..... زیارت شریفه آل یس را چه کسی نقل کرده است
۲۹	..... خصوصیات این زیارت
۳۲	..... ترکیب و چهارچوب اجمالی این زیارت
۳۷	..... شرح سلام‌ها، توضیح درودها
۳۹	..... سلام علی آل یس
۴۵	..... السَّلام عليك يا داعي الله و ربَّانِي آياته
۵۱	..... السَّلام عليك يا باب الله و دِيان دينه
۶۱	..... السَّلام عليك يا خليفة الله و ناصر حقِّه
۶۷	..... السَّلام عليك يا حجة الله و دليل إرادته
۷۵	..... السَّلام عليك يا تالي كتاب الله و ترجمانه
۸۳	..... سخنی در سلام‌های گذشته
۸۸	..... السَّلام عليك في أناء ليلك و أطراف نهارك
۹۱	..... السَّلام عليك يا بقية الله في أرضه

- ۱۰۲ ..... السلام عليك يا ميثاق الله الذي أخذه ووكّده
- ۱۱۱ ..... السلام عليك يا وعد الله الذي ضمنه
- ۱۱۷ ..... السلام عليك أيها العلم المنصوب و العلم المصبوب و ...
- ۱۶۹ ..... السلام عليك حين تقوم ...
- ۱۷۲ ..... السلام عليك حين تقرأ و تبين
- ۱۸۱ ..... السلام عليك حين تصلي و تقنت
- ۱۹۱ ..... السلام عليك حين تركع و تسجد
- ۱۹۵ ..... السلام عليك حين تهلّل و تكبّر
- ۲۰۰ ..... السلام عليك حين تحمد و تستغفر
- ۲۰۳ ..... السلام عليك حين تصبح و تمسي ...
- ۲۰۶ ..... سخنی راجع به این سلامها
- ۲۰۹ ..... السلام عليك أيها الإمام المأمون
- ۲۱۰ ..... السلام عليك أيها المقدم المأمول
- ۲۲۳ ..... السلام عليك بجوامع السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين، و الصَّلَاةُ و السَّلَامُ عَلَى رَسُولِهِ وَ آلِهِ  
الطَّاهِرِينَ، وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَ زِدْ وَ بَارِكْ عَلَى صَاحِبِ الدَّعْوَةِ النَّبَوِيَّةِ وَ الصُّوْلَةِ  
الْحَيْدَرِيَّةِ وَ الْعَصْمَةِ الْفَاطِمِيَّةِ وَ الْحَمِّ الْحَسَنِيِّ وَ الشُّجَاعَةِ الْحُسَيْنِيَّةِ وَ  
الْعِبَادَةِ السَّجَّادِيَّةِ وَ الْمَأَثَرِ الْبَاقِرِيَّةِ وَ الْآثَارِ الْجَعْفَرِيَّةِ وَ الْعُلُومِ الْكَازِمِيَّةِ وَ  
الْحَجِّ الرِّضْوِيَّةِ وَ الْجُودِ التَّقْوِيَّةِ وَ النَّقَاوَةِ النَّقْوِيَّةِ وَ الْهَيْبَةِ الْعَسْكَرِيَّةِ  
وَ الْغَيْبَةِ الْإِلَهِيَّةِ

القائم بالحق، الداعي إلى الصِّدْقِ الْمَطْلُوقِ، كَلِمَةِ اللَّهِ وَ أَمَانِ اللَّهِ وَ حِجَّةِ اللَّهِ،  
الغالب بأمر الله وَ الذَّابُّ عَنْ حَرَمِ اللَّهِ، إِمَامِ السِّرِّ وَ الْعَلَنِ، دَافِعِ الْكَرْبِ وَ  
الْمِحَنِ، صَاحِبِ الْجُودِ وَ الْمِنْنِ، الْإِمَامِ بِالْحَقِّ

أَبِي الْقَاسِمِ مُحَقِّدِ بْنِ الْحَسَنِ

صَاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمَانِ وَ خَلِيفَةِ الرَّحْمَانِ وَ مَظْهَرِ الْإِيمَانِ وَ قَاطِعِ  
الْبِرْهَانِ وَ سَيِّدِ الْإِنْسِ وَ الْجَانِّ؛ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ.



الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَصِيَّ الْحَسَنِ وَ الْخَلْفَ الصَّالِحِ، يَا إِمَامَ زَمَانِنَا،  
أَيُّهَا الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ الْمَهْدِيُّ، يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، يَا إِمَامَ  
الْمُسْلِمِينَ، يَا حِجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، يَا سَيِّدَنَا وَ مَوْلَانَا، إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ  
اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ، وَ قَدَمْنَا بَيْنَ يَدَيْ حَاجَتِنَا فِي الدُّنْيَا وَ  
الْآخِرَةِ. يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ، اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

قسمتی از صلوات منسوب به خواجه نصیر الدین طوسی رحمۃ اللہ علیہ

من هجرک - یا حبیب - قلبی قد ذاب  
أنظر نظراً إليّ يا ابن الأطياب  
إن غِبتَ لذنبنا، فتُبنا تُبنا  
أو خِفْتَ من العدى، فما للأحباب؟  
الجورُ فشا على المحبين فقم  
يا منتقماً بأمر ربّ الأرباب

مکیال المکارم ۱ : ۲۹۶

کعبه عاشقان سوخته دل	هست امروز آستانه تو
عاشقانت همی طواف کنند	گرد کوی و سرای و خانه تو
ای همایون همای کبک خرام	دل عشاق آشیانه تو
عاشقانت به جان همی بخرند	آنده عشق جاودانه تو

کلیات سنایی : ۱۰۰۱



### سخنی مربوط به این نوشتار:

سال قبل توفیق نوشتن شرحی کوتاه بر دعای شب نیمه شعبان نصیب شد و به نام «سوگند به نور شب تاب» منتشر گردید. شیرینی گفت و گو و حلاوت سخن گویی از راه قلم با آن وجود مقدس موجب شد که باز در روزگار ظلمانی و عصر تیره غیبت حضرتش با قلم به سوی آن جان جانان قدمی بردارم؛ گرچه اگر با مژگان چشم هم راه رسیدن به دیار یار را طی کنیم، کاری نکرده ایم بلکه اگر در آن راه جان دهیم و قالب تهی کنیم، جان یافته ایم.

نظری کرد سوی چهره تو دیده ما

از پی روی تو تا حشر غلام نظریم

چاکران رخ و آن عارض و آن چشم و لبیم

بنده آن قد و آن قامت و آن زیب و فریم

ای گرامی و بهشتی صفت، از خوبی و حسن

ما ز سوز غم عشق تو میان سقریم

یادگاری به توبذهیم دل تنگ و به راه  
 یادگار از توبه جز انده عشقت نبریم  
 راه کوی تو همه کس به قدم می سپرد  
 ما قدم سازیم از روح، پس آن ره سپریم<sup>۱</sup>

در این میان، دیدار و گفتار جمعی از دوستاناران حضرتش نسبت به آنچه در نوشته قبل آورده بودم شوق آفرین بود و همچنین از استقبالی که در تهیه و نشر آن کتاب به عمل آمد چنین می نمود که هنوز هم در گوشه و کنار هستند جمعی که طالب چنین گفتار و نوشتاری باشند و می خواهند از هر طریق عرض ادبی به ساحت قدس آن صدرنشین بزم انس، آقا و مولای مظلوم و حجّت و ولیّ مکتوم: حضرت اباصالح المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف داشته باشند. با توجه به این امور، همه مشکلات را به دست فراموشی سپردم و از نداشتن قابلیت و لیاقت هم چشم پوشیدم. بر آن شدم که شرحی نه چندان کوتاه و مختصر - که ابهام نرذاید - و نه آن چنان طولانی و مبسوط - که ملال آورد - بر یکی از زیارت‌های معروف و مشهور حضرت صاحب الامر علیه السلام، یعنی زیارت شریفه آل یاسین بنویسم.

این زیارت، از جهتی، معروف‌ترین زیارات آن درگاه بلند است و کمتر کسی است که با آن وجود مقدّس ارتباط قلبی و پیوند باطنی داشته باشد و به خواندن آن زیارت همه روزه و یا گاه و بیگاه موفق

نباشد.

تا آنجا که جستجو کرده‌ام تا این لحظه شرحی نسبت به این زیارت شریفه منتشر نشده است. در میان کتب بزرگان گذشته نشانی از چنین کتابی نمی‌بینیم و حتی در فهرست کتاب‌های خطی هم به آن دسترسی نیافتیم. در کتاب‌نامه‌های معاصر فقط به چند ترجمه نسبت به آن اشاره شده و سخنی از دو شرح چاپ نشده از معاصران به میان آمده است که خدمات همه مورد سپاس و تحسین است.

با توجه به این جهات، احساس کردم که با عدم قابلیت و نداشتن بضاعت و سرمایه این سودا و مرد این میدان نبودن - تنها از این باب که فتح باب و یا گسترش راهی باشد - به این کار اقدام نمایم. امید است این ناچیز خدمت و کمتر از پیشیز نسبت از دربار ولایت مدار و آستان فرشته‌نگهبان قطب دائرة وجود و محور آسیای بود، حجة المعبود و کلمة المحمود حضرت حجة بن الحسن العسکری صلوات الله و سلامه علیه مردود نگردد و غباری از زیر پای کلب درگاهشان به عنوان رمز قبول و نشان وصول بر تارک این مهجور نا مقبول بنشیند که فوزی است عظیم و سعادت‌ی والا.

دعوی نکنم که عاشق روی توام

من خاک کف پای سگ کوی توام<sup>۱</sup>

شعبان المعظم ۱۴۱۸

مشهد مقدس - سید مجتبی بحرینی

### گفته‌ای پیش از گفتار:

پرباری و غنای مکتب شیعه امامیه در همه ابعاد امتیاز خاصی به این مکتب بخشیده است. در این میان، شاید آنچه از همه چشمگیرتر و از خصوصیات این مذهب به شمار می‌آید گنجهای پربها و اندوخته‌های بسیار با ارزشی است که در قالب دو موضوع اساسی به عنوان دعا و زیارت در این آئین یافت می‌شود.

توضیح مطلب این که: اگر مجموعه دین را به منزله آب‌گیر و مخزن آبی فرض کنیم، در سایر ادیان و مذاهب و همچنین در بقیه شرق اسلامی و مذاهب شیعه غیر اثنا عشری جویبارهایی ضعیف و کم آب گاه و بیگاه آبی به این آب‌گیر می‌رسانند (و چه بسا همراه با آلودگی‌هایی که شایسته این مخزن نیست) و بسیار کم نمودی از حقایق و معارف در آنها دیده می‌شود.

ولی مخزن و آب‌گیر مکتب تشیع پس از قرآن - که منبع همه حقایق است - به وسیله چهارده کانال سرشار از آب زلال پر می‌شود و هیچ‌گاه در آن کم آبی و یا آلودگی دیده نمی‌شود. این کانال‌های

ارتباطی در همه زمینه‌ها پر جوش و خروش است و به هر قسمتی از آن که توجه کنیم آن را به تنهایی بمنزله دریایی ژرف و عمیق می‌یابیم و در همه ابعاد اصولی و زیر بنایی و فروعی و عملی و اخلاقی و حقوقی آن پرباری و غنا احساس می‌نماییم. در این میان، از دو جهت این کانال‌ها جوش و خروش بیشتری دارد. آن دو جویبار پربار دعا و زیارت است؛ آری، دعا و زیارت.

آنچه می‌گوییم صرف ادعای یکی از مدعیان این مرام نیست بلکه قولی است که جملگی بر آنند. با مراجعه به متون سایر فرق در این دو جهت و سایر جهات صحت آنچه آوردیم روشن تر می‌شود.

در کدام مکتب و آئین سراغ دارید که معارفی شگرف و حقایقی ژرف و دستورات و فرمان‌هایی بس آموزنده و عمیق در قالب دعا و زیارت - آن گونه که در مکتب شیعه امامیه آورده‌اند - آمده باشد؟ حتی در مذاهب اسلامی و سایر فرقه‌های شیعه چنین هست؟

سر مطلب هم روشن است. دعاهای موجود مذاهب اسلامی غیر شیعه - جز مقدار مختصری از دعاها که از رسول گرامی اسلام ﷺ به آنها رسیده است - نوعاً ساخته و پرداخته عناصری معلوم الحال از مشایخ طریقت و ارباب عرفان و تصوف است - که هر چه باشند - انسان‌هایی غیر معصوم و ناقص و غالباً غیر مترقی و غیر مزکاینند؛ با صرف نظر از جمعی از آنها که فاقد همه کمالات و صاحب بسیاری از ردائل بوده و جز ادعاهای عاری از حقیقت برای گول زدن خلق جاهل چیزی در بساط نداشته و آسمان و ریسمان به هم بافته‌اند.

فرقه‌های شیعه غیر امامیه از بعضی از این کانال‌ها بهره گرفته‌اند ولی

بسیار محدود و مختصر.

تنها مکتبی که بر آب‌گیر آن دو آب‌ریز بسیار قوی چهارده شعبه، به‌عنوان دعا و زیارت، ریزش دارد مکتب شیعه امامیه است. آری، در این مکتب است که از زبان پاک و حلقوم پاکیزه چهارده وجود مقدس و معصوم و چهارده متربی و مزکی به تربیت ربّانی و تزکیه‌الاهی، حقایقی در قالب دعا و زیارت یافت می‌شود که در سایر مذاهب و مکاتب دیده نمی‌شود.

شیعیان زیدی مذهب تا امام زین العابدین علیه السلام از این آبشخور بهره برده‌اند و از معصومین بعد محروم مانده‌اند. شیعیان اسماعیلی مرام نیز تا حضرت صادق علیه السلام از این جویبار مستفیض شده‌اند اما از بقیه حظی نبرده‌اند. دیگر در آن مذاهب از جلوات دعاها و زیارت‌ها و مناجات‌های حضرت ابی‌ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام نشانی دیده نمی‌شود و همچنین از گنج‌های پر بار سایر حضرات معصومین علیهم السلام تا آخرین آنها حضرت خاتم‌الاولیاء عجل الله فرجه الشریف در سایر فرق شیعه گوه‌ری به چشم نمی‌خورد.

در میان همه مذاهب و مکاتب و در بین همه ادیان و مرام‌ها، این مکتب است که بر خود می‌بالد و افتخار می‌کند که در کنار همه دانشکده‌های علوم و معارف اسلامی از تفسیر و حدیث و فقه و کلام و اخلاق - که بر کرسی‌های آنها استادانی پاک و آگاه عالم و معصوم تکیه صدارت زده‌اند - من دو دانشکده دیگر دارم؛ دو مدرسه دیگر دارم؛ به نام مدرسه دعا و زیارت که نخستین مدرّس این مدرسه حضرت خاتم‌الانبیاء صلی الله علیه و آله است؛ آن که:

ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد  
دل رمیده ما را رفیق و مونس شد  
نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت  
به غمزه، مسأله‌آموز صد مدرّس شد  
به بوی او دل شیدای عاشقان چو صبا  
فدای عارض نسرین و چشم نرگس شد  
طرب‌سرای مَحَبَّت کنون شود معمور  
که طاق ابروی یار مَنَش مهندس شد  
کرشمه تو شرابی به عارفان بنمود  
که علم بی‌خبر افتاد و عقل بی‌حس شد<sup>۱</sup>  
آخرین آن‌ها وجود مقدّس حضرت خاتم الاوصیاء عجل الله تعالی  
فرجه الشریف است؛ یعنی آن که:  
وصف او در کتاب نجم و الطور شد  
اسم او در کتب رمز و مستور شد  
صیت شاهنشاهی رَق منشور شد  
حرز بازوی او آیه نور شد  
بند قنداقه‌اش گیسوی حور شد  
وزیپ خدمتش حور مأمور شد  
تا حریر بهشت خود کنندش به‌بر

دعوت احمدی صولت حیدری  
عفت انبیا عصمت مادری  
از حسن و ز حسین حلم و رزم آوری  
زهد زین العباد مکتب باقری  
کاظمی در علوم و زائر جعفری  
و ز رضا و تقی جود و دانشوری  
در نقابت نقی هیبتی چون پدر

انبیا از ازل مست می‌خانه‌اش  
اولیا خورده‌اند می‌زیمانه‌اش  
شمع گیتی‌فروز گشته پروانه‌اش  
مهر سرگشته‌اش ماه دیوانه‌اش  
فیض و رحمت روان از در خانه‌اش  
مخزن رزق خلق دست فرزانه‌اش  
پیش جودش بهشت بخششی مختصر<sup>۱</sup>

آری،

این مدرّسان به کرسی سجّاده نشسته‌اند و در زوایای محراب جا گرفته‌اند و ظلمت شب را برای این دروس برگزیده‌اند و بر تربت پاک حجّتی چهره سائیده‌اند و با سوز و گداز ساز معرفت نواخته و جام عرفان نوشیده و نوشانده‌اند و کیفیت سخن‌گویی با حق را به دگران

---

۱ - منظومه شمس (دیوان شمس اصطهباناتی): ۳۲۴ - ۳۳۸.



آموخته و ادب زیارت و طریق گفتگوی با حجج الهیه را به شاگردان مکتبشان یاد داده‌اند.

مدرّس این دو مدرسه و سالن اجتماعات این دو دانشکده مساجد و معابد است؛ بیت و حرم، رکن و مقام، شعر و منی و عرفات است؛ شاهد مشرفه اولیای خدا و اعیان مقدّس حضرات معصومین و تحت قبه‌های بلند آنهاست.

گاهی در حجر سر به سجده می‌گذارند و چون سید الساجدین علیه السلام «عُبَيْدُكَ بِفِنَائِكَ! مَسْكِينُكَ بِفِنَائِكَ! فَفِيرُكَ بِفِنَائِكَ! سَائِلُكَ بِفِنَائِكَ!» می‌گویند.<sup>۱</sup>

گاهی در عرفات - در حالی که همانند دو مشک آب از دیدگان اشک می‌ریزد - دعا می‌خوانند و چونان مسکینی که طعام طلبد عجز و لابه می‌آورند و چون سید الشهداء علیه السلام عرضه می‌دارند:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَخْشَاكَ كَأَنِّي أُرَاكَ، وَ أَسْعِدْنِي بِتَقْوَاكَ، وَ لَا تُشْقِنِي بِمَعْصِيَتِكَ وَ خِرْ لِي فِي قَضَائِكَ وَ بَارِكْ لِي فِي قَدْرِكَ...»<sup>۲</sup>

گاهی نیمه‌های شب، در بیابان‌ها و ریگ‌زارها، مناجات و راز و نیاز دارند و خاک صحرا را از آب دیده گل و ریگ‌ها را سیراب می‌سازند و گاهی در نخلستان‌ها نواها دارند و چون چوب خشکیده‌ای در برابر عظمت حق دیده می‌شوند و اشک چشمان طراوتی به نخل‌ها می‌بخشد؛ همچون مولی الموحّدين امیرالمؤمنین علیه السلام.

۱ - الأنوار البهية : ۴۸.

۲ - إقبال الأعمال ۲ : ۷۸.

مناجات سحر دلداده‌اش بود

بیابان، نیمه‌شب، سجاده‌اش بود

بیابان را چنان از اشک پوشید

که هر نخلی زچشمش آب نوشید

گاهی به زیارت قبر حجّتی می‌روند و خود را به تربت او می‌چسبانند و با اشک چشم بر او سلام می‌کنند و درود و تحیّت می‌فرستند و با گام‌های پس بیرون می‌آیند؛ آن گونه که حضرت صادق علیه السلام مزار پاک و تربت تابناک جدّش امیر مؤمنان علیه السلام را زیارت نموده است.<sup>۱</sup>

کتاب‌های این دو مدرسه و متون درسی این دو دانشگاه صحیفه‌های علویّه و سجّادیّه، «کامل الزیارات»، «مصباح المتّهجد»، «إقبال الأعمال»، «جمال الأسبوع»، «فلاح السائل»، «مُهج الدعوات»، «جُنّة الأمان الواقیة» (معروف به «مصباح» کفعمی)، «زاد المعاد»، «مفاتیح الجنان» و امثال این‌هاست.

شاگردان این مدارس کمیل بن زیادها، ابو حمزه ثمالی‌ها، صفوان جمال‌ها، سیف بن عمیره‌ها، علقمه‌ها و ... همچین شیخ طوسی‌ها، ابن قولویه‌ها، سیّد ابن طاووس‌ها و همانند اینان‌اند.

آری، این مکتب است که بر خود می‌بالد که من بر یک دست کتب اعتقادی و اصولی و تفسیری و حدیثی و فقهی و اخلاقی را نهاده‌ام و بر دست دیگرم کتابهای دعا و زیارت را. این منم که همه آنچه همگان

---

۱ - مفاتیح الجنان، زیارت سوم از زیارات مطلقه امیرالمؤمنین علیه السلام.

دارند دارم و آنچه دیگران ندارند را نیز دارم.

آری در این مکتب است که شیخ الطائفة آنها در کنار «تبیان» تفسیری و «عُدَّة» اصولی و «نهایه» و «مبسوط» فقهی، «مصباح المتهجّد» دعایی و زیارتی دارد.

آنچه در این مکتب است از سرچشمه ماء معین آل الله و عترت رسول الله و آبشخور زلال وحی و قداست گرفته شده و از هر پیرایه‌ای عاری است و همانند سایر مکاتب و مذاهب ساخته و پرداخته فکر و اندیشه ناقص و نای و زبان غیر معصوم نیست.

هر چند مجموعه ادعیه و زیاراتی که از همه حضرات معصومین علیهم السلام صادر شده و به دست ما رسیده است حائز این خصوصیات و واجد این ویژگیهاست، در این میان، دعاها و زیاراتی که از ناحیه سامیه آخرین مدرّس این مدرسه و استاد پایانی این دانشگاه، یعنی عبد مطلق معبود و حجّت مطلقه موعود کلمه الله المحمود صدرنشین کرسی حشمت و اقتدار در پس پرده غیبت و استتار وجود مسعود حضرت ابا صالح المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف صادر شده از لطافت خاصی برخوردار است. چرا چنین نباشد که دعایی است که حضرت صاحب الامر علیه السلام خوانده است؛ زیارتی است که آن وجود مقدّس قرائتش را فرمان داده است؛ از میان آن دو لبی بیرون آمده که رنگ و بوی همه گلها را دارد، از این روست که عطر و بوی مخصوصی از آن به مشام جان می‌رسد.

در میان مجموعه ادعیه و زیاراتی که از آن وجود مقدّس شرف صدور یافته است زیارت شریفه آل یاسین از ویژگیهای خاصی

برخوردار است.

این زیارت مجمع البحرین و مُلتقى النورین است؛ هم زیارت است و هم دعا؛ نمودی دو بعدی دارد: در گنجینه آل یس هم لؤلؤ دعا تالؤلؤ دارد و هم مرجان زیارت قوت جان می آفریند. آری،

**یا قوت لب لعل تو مرجان مرا قوت**

**یا قوت نهم نام لب لعل تو یا قوت؟**

اکنون زمان آن رسیده است که ارکان اربعه و پایه‌های چهارگانه‌ای را که قبل از شروع به شرح زیارت دانستن آنها لازم و ضروری می‌نماید متذکر شویم و بایان آن‌ها پیش گفتار را خاتمه دهیم.

۱- نام برخی از متون و قسمتی از آثار و کتب که این زیارت شریفه در آن‌ها آمده است.

۲- آشنایی با راوی و کسی که زیارت به وسیله او نقل شده است.

۳- توضیحی در خصوصیات زیارت شریفه آل یس.

۴- فهرست ترکیب اجمالی و نمود و نمای زیارت.

## ۱ - برخی از منابع زیارت

۱ - احتجاج طبرسی، ج ۲، صص ۳۱۶ - ۳۱۸

قدیم‌ترین متنی که این زیارت شریفه در آن آمده است کتاب گرانقدر احتجاج است که از تألیفات پرارزش محدث جلیل ابومنصور احمد بن علی بن ایطالب طبرسی می‌باشد؛ بزرگ مردی که از علمای قرن ششم هجری و از مشایخ اجازه مرحوم ابن شهر آشوب است و همه ارباب رجال و بزرگان عالم شناس از او به قداست و عظمت یاد کرده‌اند.

## ۲ - بحار الانوار

فخر الشیعه و ملاذ الشریعة علامه بزرگوار مرحوم ملا محمد باقر مجلسی رحمته الله - به خاطر اهمیتی که این زیارت شریفه داشته است - سه مرتبه آن را در جامع پر بار بحار الانوارش نقل نموده است:  
الف - جلد ۵۳، صص ۱۷۱ - ۱۷۳؛ در قسمت توقیعات امام عصر علیه السلام.

ب - جلد ۹۴، صص ۲ - ۵؛ در کتاب الذکر و الدعاء.

ج - جلد ۱۰۲، صص ۸۱-۸۳؛ در کتاب المزار.

۳ - فوز اکبر در توسلات به امام منتظر عجل الله تعالی فرجه، صص

۶۸ - ۷۰

حجة الاسلام مرحوم میرزا محمد باقر فقیه ایمانی در کتاب پیراج  
فوز اکبر، نخستین زیارتی که برای آن بزرگوار نقل نموده است زیارت  
شریفة آل یس است.

۴ - تکالیف الأنام فی غیبة الإمام (پیوند معنوی با ساحت قدس

مهدوی)، صص ۱۳۵ - ۱۳۸

فقید صمدانی مرحوم صدر الاسلام همدانی در کتاب نفیس  
تکالیف الانام این زیارت شریفه را در تکلیف بیست و پنجم - که  
عرض سلام به محضر آن وجود مقدس است - آورده است.

۵ - مفاتیح الجنان، صص ۵۲۳ - ۵۲۵

ثقة المحدثین مرحوم مبرور حاج شیخ عباس قمی رحمته در کتاب  
پربار مفاتیح الجنان نخستین زیارتی را که برای حضرت صاحب الامر  
عجل الله تعالی فرجه الشریف نقل نموده همین زیارت است.

برای اختصار، به ذکر همین پنج کتاب به عنوان نمونه بسنده  
می‌کنیم.

لازم به تذکر است که مرحوم محمدبن مهدی - که از علمای نیمه  
دوم سده ششم هجری است و بی واسطه از ابن شهر آشوب حدیث  
نقل می‌کند - در کتاب نفیس مزار کبیر و همچنین مرحوم سید ابن  
طاووس رحمته در کتاب شریف مصباح الزائر زیارتی دیگر - به عنوان

توقیعی که از ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف برای جناب محمد بن عبد الله حمیری رسیده است - نقل نموده و آن را به نام زیارت معروف، ندبه نامیده‌اند که دستور داده شده در سرداب مقدس خوانده شود. این زیارت با زیارت آل یس در بسیاری از جملات مشابهت دارد؛ از طرفی اضافاتی دارد که در این زیارت نیست و از طرفی کاستی‌هایی نسبت به این زیارت دارد. به اصطلاح معروف، میان این دو زیارت عموم و خصوص من وجه است.

بعید نیست بگوییم که از آن ناحیه سامیه برای جناب حمیری دو توقیع شرف صدور یافته و به افتخار دو نامه نائل آمده است؛ یکی آنچه در مزار کبیر و مصباح الزائر<sup>۱</sup> آمده که در خصوص سرداب جلالت انتساب خوانده می‌شود و مرحوم مجلسی هم آن را در مزار بحار از مصباح الزائر آورده و به نقل مزار کبیر هم اشاره نموده است (بحار الانوار ۱۰۲: ۹۲-۹۶) و در کتاب ذکر و دعای بحار الانوار هم آن را با ذکر سند از خط شیخ شمس الدین محمد بن علی جبعی، جد شیخ بهایی رحمته الله، نقل نموده است (بحار الانوار ۹۴: ۳۶-۴۰).

دیگری همین زیارت معروف و مشهور آل یس است که مرحوم طبرسی در احتجاج آورده و اختصاصی به سرداب مقدس ندارد و همه جا می‌توان از آن بهره‌مند شد. این متن زیارت است که ان شاء الله مورد شرح قرار خواهد گرفت.

---

۱ - زیارة ثانیة لمولانا صاحب الزمان علیه السلام و هی المعروفة بالندبة خرجت من الناحية المحفوفة بالقدس إلى أبي جعفر محمد بن عبدالله حمیری رحمته الله و أمر أن تُتلى في السرداب المقدس ... (مصباح الزائر: ۴۳۰ - ۴۳۴)

## ۲ - زیارت شریفه آل یس را چه کسی نقل کرده است؟

راوی و ناقل این زیارت جناب ابوجعفر محمد بن عبد الله بن جعفر بن الحسين بن مالک بن جامع الحمیری القمّی است که همه علمای رجال و بزرگان راوی شناس از او به بزرگی و قداست یاد کرده‌اند. او صاحب کتاب‌های متعدّدی بود که ظاهراً چیزی از آنها در دست نیست و چون در اواخر دوران غیبت صغری می‌زیسته مکاتبات بسیاری با ناحیه مقدّسه حضرت صاحب الامر علیه السلام داشته و به افتخار جواب نائل آمده است. توقیعات شریف متعدّدی به وسیله او نقل شده است که از جمله آنها همین توقیعی است که متضمّن زیارت شریفه آل یس است.

پدرش جناب عبد الله بن جعفر حمیری نیز از بزرگان حدیث مکتب امامیه بود و علمای رجال او را از ثقات اصحاب و افراد مورد اعتماد حضرت هادی و حضرت عسکری علیه السلام شمرده‌اند. مکاتبات بسیاری با آن حضرات داشته و همچنین به افتخار ارسال نامه و دریافت جواب از ناحیه مقدّسه ولیّ الله الاعظم اروحنا فداه نیز نائل آمده است. او صاحب تألیفات بسیاری بود که مانند کثیری از ذخائر شیعه در طول تاریخ از بین رفته و فقط اثر نفیس و جامع لطیف «قرب الإسناد»ش به یادگار مانده است.

مرحوم آیت الله بروجردی رحمته الله او را از راویان بزرگ طبقه هشتم شمرده و بسیاری از مشایخ او، چون ابوهاشم جعفری و ابراهیم بن مهزیار و احمد بن اسحاق و ابراهیم بن هاشم، را نام برده و همچنین آنها را که از او حدیث نقل کرده‌اند، چون علی بن بابویه، پدر مرحوم



صدوق، و محمد بن الحسن بن الولید، استاد شیخ صدوق، و مرحوم کلینی و محمد بن عبد الله بن جعفر، فرزندش، بر شمرده است و با قرائن و شواهدی او را قبل از سال ۲۴۰ هجری تا بعد از سال ۳۰۰ در قید حیات دانسته است.<sup>۱</sup>

بنابر این، محمد بن عبد الله بن جعفر راوی این زیارت شریف از معاصران مرحوم کلینی و علی بن بابویه بوده و هم طبقه آنها می باشد.

### ۳ - خصوصیات این زیارت

علاوه بر آنچه سابقاً از جامعیت این زیارت در دو جهت دعایی و زیارتی اشاره کردیم، از خصوصیات این زیارت این است که تعلیم دهنده آن کسی است که خود او را به این جملات زیارت می کنیم. شاید چنین زیارتی در میان زیارات رسیده نباشد و یا بسیار کم باشد. نوع زیارت های رسیده از حضرات معصومین علیهم السلام از معصومی نسبت به معصوم دیگر صادر شده و حجّتی کیفیت زیارت حجّت دیگری را بازگو نموده است. مثلاً حضرت سجّاد علیه السلام زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام را تعلیم می دهد و یا امام صادق علیه السلام کیفیت زیارت سید الشهداء علیه السلام را می آموزد و یا به عنوان زیارت جامعه نسبت به همه آن ذوات مقدّسه زیارتی می رسد. اما این که حجّتی به خصوص بگوید: یا من به این جملات سخن بگویند یا امامی مرقوم دارد که: مرا به این زیارت زیارت کنید، مورد دیگری سراغ نداریم و این امر از لطائف و

۱ - قُرْبُ الْإِسْنَاد: ۲ - ۳ (مقدمه مرحوم آیت الله بروجردی).

خصوصیات زیارت شریفه آل یس است. در آغاز توفیق مبارک و طغرای صحیفه میمونه چنین می خوانیم:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا لِأَمْرِ اللَّهِ تَعْقُلُونَ \* وَلَا مِنْ أَوْلِيَاءِهِ تَقْبَلُونَ \* حِكْمَةٌ بِالْغَةِ  
فَمَا تُغْنِ التُّذْرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ؟ \* السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى  
عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ \* إِذَا أَرَدْتُمْ التَّوَجُّهَ بِنَا إِلَى اللَّهِ وَإِلَيْنَا  
فَقُولُوا كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: سَلَامٌ عَلَى آلِ يَسٍ ...<sup>۱</sup>

به نام خدای رحمان رحیم. شما نه نسبت به امر پروردگار تعقل می کنید و نه از اولیای او پذیرائید. حکمتی بس کامل و تمام ولی چه سودی دارد بیمها و رهنمونها نسبت به جمعی که ایمان نمی آورند. (این جمله از توفیق مبارک تلفیقی است از دو آیه شریفه قرآن؛ آیه ۶ سوره قمر و آیه ۱۰۱ سوره یونس) سلام بر ما و بر بندگان شایسته خدا.

هر گاه خواستید به وسیله ما به پروردگار توجه پیدا کنید و به ما متوجه شوید، پس آن گونه که خدای تعالی فرموده است بگویید: بر آل یس درود و سلام باد...

در این جمله، دو نکته قابل توجه و عنایت است:

یکی این که توفیق شریف این است که: إِذَا أَرَدْتُمْ التَّوَجُّهَ بِنَا إِلَى اللَّهِ

وَإِلَيْنَا فَقُولُوا... یعنی، هر گاه خواستید به وسیله ما به سوی خدا و سوی ما

توجه پیدا کنید، بگویید...

می بینیم دو توجّه در عبارت آمده است: یکی توجّه الی الله، دیگری توجّه الینا و هر دو توجّه بنا (به وسیله ما) است. مگر در آن واحد دو توجّه می شود؟ متوجّه الیه خداست و خاندان رسالت. گویا پیوندی ناگسستنی و ارتباطی قطع نشدنی میان ذات کبریا و این مرئی و آئینه های تمام نمای او دیده می شود که هر کس می خواهد به هر نحوی به خدا راهی جوید و به او قریبی پیدا کند، باید از این راه بیاید. چه زیبا این حقیقت در فقراتی از زیارت جامعه آمده است !:

مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بَدَأَ بِكُمْ وَ مِنْ وَحْدَةٍ قَبْلَ عِنْكُمْ وَ مِنْ قَصْدِهِ  
تَوْجَّهَ بِكُمْ.<sup>۱</sup>

مقصود جمله آخر است. صاحب این قلم هر وقت در آستان سامی و تحت قبه منور حضرت ثامن الحجج علیه السلام به خواندن آن موفق می شود، با خواندن من قصد، به بالا دیده می گشاید و تا جمله توجّه بکم را عرضه می دارد، به ضریح و مرقد پاک حضرتش چشم می دوزد: هر که خدا را قصد کرد به شما توجّه نمود. عجیب سرّی است !

- خدا را می خواهم. - بیا اینجا؛ این بنده خدا را ببین.  
- می خواهم به سوی خدا روی کنم. - بیا روی دل به سوی حجّت خدا کن که خدا نماست. توجّه به آنها توجّه به خداست.  
چه بندگانی! چه عبیدی! خدا هم به این بندگان فخر می کند. استاد وقتی شاگرد خویش را می بیند کیف می کند و با فخر و مباحات همه را

ارجاع به او می دهد. می خواهی مرا ببینی، برو او را ببین.

چشمی که ندیده روی ما را

ببیند به کدام رو خدا را؟

ای آن که ندیده‌ایش در عرش

کن سجده جناب قدس ما را

یکتاست به خانه آن که دیده‌است

آن گونه و طَرّه دو تا را

دل خانه ماست؛ صیقلی کن

آئینه قطب حق نما را

این سینه سرای سرّ عشق است

پرداخته کن زغیر، جا را

سلطان ازل رسید تنها

هم ارض گرفت و هم سما را<sup>۱</sup>

#### ۴ - ترکیب و چهار چوب اجمالی زیارت

از یک جهت، این مجموعه از دو قسمت ترکیب یافته است: قسمتی به عنوان زیارت که با جمله سلامّ علی آل یس آغاز می شود و به کلمه آمین خاتمه می پذیرد.

قسمت دیگر به عنوان دعاست که با جمله اللهمّ انّی أسألك شروع و به عبارت یا أرحم الراحمین تمام می شود. از این جهت می توان آن

---

۱ - دیوان حکیم صفای اصفهانی: ۱۶۸.

را به یک ساختمانی که دو قسمت دارد تشبیه نمود؛ آن هم چنین دو قسمتی که در عین استقلال و جدایی با یکدیگر مرتبطاند.

قسمت اول - که به عنوان زیارت است - از دو بخش اساسی تشکیل شده است: بخشی درود و سلام و بخشی گواهی و شهادت.

بخش نخست - آن که مشتمل بر سلام و درود است - متضمن بیست و سه سلام است که با توجه بیشتری می توان آن را چهل سلام به حساب آورد؛ زیرا که بسیاری از فقرات آن مشتمل بر دو عنوان است که با او به یکدیگر عطف شده و در واقع دو سلام است؛ همانند السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ وَ نَاصِرَ حَقِّهِ وَ بَعْضِي مِنْ أَسْمَاءِ أَرْبَعِينَ عِنْدَ اللَّهِ رَا دَرِ خُودِ جَمْعٌ نَمُودَهْ اَنْدَه؛ مانند السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ وَ الْعِلْمُ الْمَنْصُوبُ وَ الْغُوثُ وَ الرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ وَ عِدَا غَيْرِ مَكْذُوبٍ كِهْ گُویَا دَرِ اَیْنِ زِیَارَتِ بَرِ اَنْ کَلِمَةُ تَامَّةٌ حَقٌّ وَ اَكْمَالٌ وَ اَتْمَامٌ حَجَجٌ، بِهْ عِدَدِ كَمَالٍ وَ تَمَامِ اَرْبَعِينَ وَ چهل عرض سلام داریم.

نکته دیگری که در این سلامها قابل توجه و دقت است این است که مجموعه این درودهای چهل گانه و سلامهای اربعینی بر محور چهار امر می چرخد: قسمتی از آنها سلام به آن وجود مقدس است به عنوان ذکر صفات کمال حضرتش؛ همچون السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَ رَبَّانِيَّ آيَاتِه.

بخشی از آنها درود بر آن آقای هستی است در قالب اوقات و زمانهای متفاوت؛ همانند: السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصْبِحُ وَ تُمَسِي سَلَامٌ بَرِ تُو دَرِ صَبْحِ گَاهِ وَ پِگَاهِ وَ غُرُوبِ وَ شَامِ گَاهِ.

دسته‌ای از آنها عرض سلام است با اشاره به حالات مختلف

حضرتش؛ همچون: السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ. السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْعُدُ. سلام بر تو آن گاه که به پا خیزی. سلام بر تو آن زمان که بنشینی. آخرین قسمت، سلام کلی است و درود جمعی در جمله السَّلَامُ عَلَيْكَ بِجَوَامِعِ السَّلَامِ.

شاید این هم از خصوصیات این زیارت شریفه باشد که از همه جوانب و جهات و زمینه‌ها و زمان‌ها و حالات و صفات به حضرتش عرض سلام می‌نماییم. این تکرار سلام‌ها و تنوع و تفنن درودها می‌تواند بیان‌گر این حقیقت باشد که بنده می‌خواهد به هر وسیله‌ای که ممکن است به مولای خودش عرض ادب کند که رعیت مایل است مراتب انقیاد و تسلیم خود را نسبت به سرور و سلطان خود اظهار دارد. لذا از هر طریقی وارد می‌شود و به هر وسیله‌ای برای عرض ادب تمسک می‌جوید. بلکه مطلب از این بالاتر است؛ اینجا وادی محبت است؛ دیار حبیب و محبوب است؛ خلوت سرای عاشقان دل از دست داده و سوختگان و سالکان از پا افتاده است.

آری،

محبوب عاشقان دل از دست داده اوست

مطلوب سالکان زپا افتاده اوست<sup>۱</sup>

دیگر اینجا اطناب عین ایجاز است و تفصیل به حقیقت اجمال. اینجا در حال وصل، اندوه هجر است و درگاه دیدار، حزن فراق و جرمان. دیگر در اینجا، بیست و سه سلام یا چهل سلام مطرح نیست.

می خواهد بندبند وجودش سلامی شود و به آن جان جانان ابلاغ گردد. می خواهد هستی اش گردی گردد و به عنوان عرض سلام گردد آن محور هستی بگردد.

دیگر در این جا حروف الف با از قالب ریزی الفاظ باز می ماند. لفظ ندارد که بیاورد. چه بگوید؟ لذا وقتی مرکب بادپای کلمات در دیار یار از تک و اماند و لفظی برای ابلاغ سلام و عرض تحیت و درود پیدا نکرد، با جمله السلام علیک بجوامع السلام صحیفه سلام و کتاب درود را مهر می زند. بگذریم و از این وادی زود عبور کنیم که  
دلا، راه تو پر خار و خشک بی.

بخش دوم از قسمت نخست بر بیان یک دوره اجمالی عقائد حقه امامیه مشتمل می باشد؛ از مبدأ تا معاد که به صورت گواه گرفتن آن وجود مقدس بر آن ها ذکر شده است. در آخر هم گویی خود را در حضور می بیند و با شور و شوق وضع درونی و باطنی خود را نسبت به خاندان پاک رسالت اظهار می دارد.

اما قسمت دوم - که به عنوان دعا آمده است - از جهت کلی دو گونه است و دو نمود دارد: نمودی از آن دعا و مسألت برای خود زائر و داعی و گونه ای از آن صلوات و تحیت برای آن وجود مقدس و ذکر اوصاف کمال و جمال او در خواستاری حفظ و نصرت حضرتش در عصر غیبت و روزگار ظهور.

خوب است عنان قلم را در توضیح مقدمات بگیریم و به شرح اصل زیارت پردازیم تا خلاف آنچه در آغاز اشاره کردیم نشده باشد و بسط مقال و گسترش گفتار پیش نیاید.

بر این اساس، شرح این زیارت شریفه از چهار بخش می‌تواند ترکیب شود:

بخش نخست: شرح سلام‌ها و توضیح درودها

بخش دوم: بیان اعتقادات

بخش سوم: نیازها و خواسته‌ها

بخش پایانی: ذکر اوصاف کمال و دعا برای آن مظهر جمال

این نوشتار عهده‌دار بخش نخست است که بسیاری از معارف بلند و حقایق ژرف راجع به وجود مقدس امام عصر علیه السلام را در قالب سلام و صورت درود دربر دارد.



شرح سلام‌ها

توضیح درودها

## سَلَامٌ عَلٰی آلِ یُسُ

درود بر آل یاسین

(خاندان رسول مکرم و اهل بیت پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)

این سلام نخست از لطافت و ادب خاصی برخوردار است؛ زیرا - گرچه این زیارت شریفه زیارت امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام است و همه سلام‌های بعدی به آن وجود مقدس اختصاص دارد - در اولین گام، سلام است بر همه این خاندان و درود است بر تمامی این دودمان.

گویا چنین گفته‌اند که: تو که زائری و می‌خواهی مرا زیارت کنی، تو که مایلی بر من سلام و درود داشته باشی، ادب اقتضا می‌کند که ابتداءً به همه خاندان من، آباء گرامی و اجداد طاهرین من سلام کنی و درود بر آنها را حتی بر سلام خاص من مقدم داری. آنان پدران و اجداد من‌اند و از هر جهت احترام و اکرامشان فرض است و لازم.

ظاهراً سلام بر خاندان رسالت عَلَيْهِمُ السَّلَام به عنوان آل یس از دو آیه شریفه قرآن استفاده شده است؛ یکی نخستین آیه سوره مبارکه یس است. در روایات رسیده است کلمه یس، اولین آیه این سوره، نام نامی و اسم سامی حضرت ختمی مرتبت است که به نقل یک حدیث در

این جهت بسنده می‌کنیم.

عن سفیان بن سعید الثوری عن الصادق علیه السلام قال له: یا ابن رسول الله، ما معنی قول الله عز و جل «یس»؟ قال: «اسم من أسماء النبی و معناه یا أيها السامع الوحي»<sup>۱</sup>

سفیان ثوری به حضرت صادق علیه السلام عرضه داشت: ای پسر رسول خدا، معنای کلام پروردگار عز و جل «یس» چیست؟ فرمود: «نامی است از نام‌های پیامبر و معنایش، ای شنونده وحی است.»

دیگری آیه ۱۳۰ سوره صافات است؛ سلام علی آل یاسین بیشتر مفسران و قراء قرائت نافع و ابن عامر و یعقوب را در این آیه آل یاسین ضبط کرده‌اند؛ نه إلیاسین.<sup>۲</sup>

احادیث بسیاری در تأیید این قرائت و این که مراد در این آیه سلام بر اهل بیت پیامبر خاتم الأنبیا است رسیده است که به عنوان نمونه یکی از آنها را می‌آوریم.

حضرت صادق علیه السلام از جدّ امجدش امیرالمؤمنین علیه السلام نقل فرموده است که درباره آیه شریفه «سلام علی آل یس» فرمود: «یس محمد و نحن آل یس»<sup>۳</sup>

«یس محمد است و ما خاندان و دودمان یس هستیم.»

۱ - معانی الأخبار: ۲۲ - تفسیر برهان ۴: ۳.

۲ - تفسیر ابوالفتوح ۹: ۳۳۸ - تفسیر مجمع البیان ۸: ۴۵۶ - ده قرائت: ۴۵۱.

۳ - تفسیر برهان ۴: ۲۳.

برای اطلاع بیشتر از این روایات می توان به جلد ۲۳ بحار الانوار صص ۱۶۷ تا ۱۷۱ (بابُ أَنْ آل یس آل محمد ﷺ) مراجعه نمود.  
مفسرین خاصه و عامه در تفاسیرشان از ابن عباس آورده اند که:  
«آل یس آل محمد ﷺ اند؛ ما آل محمد آل یس هستیم.»<sup>۱</sup>

اطلاق اسم یس بر رسول خدا ﷺ و آل یس بر اهل بیت پاک و عترت و خاندان طاهرین او گویا جزء مطالبی بوده که جملگی بر آن بوده اند. لذا در اشعار تازی و فارسی فراوان این تعبیرات دیده می شود.  
مرحوم ابن شهر آشوب از حصکفی آورده است:

یا ابن یاسین و طاسین و حامیم و نونا

یا ابن مَنْ أَنْزَلَ فِيهِ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ<sup>۲</sup>

سید حمیری گوید:

یا نفس، لا تمحضي بالنصح مجتهداً

على المودة إلا آل ياسينا<sup>۳</sup>

ای دل، خیرخواه خالص کسی مباش و در دوستی هیچ کس  
کوشش و تلاش منما؛ مگر نسبت به آل یس.  
ناشی صغیر شاعر بلند پایه سده چهارم در مطلع قصیده ای چنین  
گوید:

---

۱ - تفسیر مجمع البیان ۸: ۴۵۷ - تفسیر قرطبی ۱۵: ۱۱۹ - تفسیر آلوسی

۱۴۲: ۲۳.

۲ - مناقب آل ابی طالب ۲: ۳.

۳ - تفسیر ابوالفتوح ۹: ۲۶۲.

یا آل یاسین مَنْ یُحِبُّکُمْ بِغیرِ شِکِّ لِنَفْسِهِ نَصَحاً<sup>۱</sup>  
ای آل یس، هر کس شما را دوست بدارد، بی هیچ شکی، برای  
خود خیرخواهی نموده است.  
عبدالرحمان بن احمد جامی - در قصیده‌ای که در مدح حضرت  
رضاعلیه علیه السلام سروده است - گوید:

سَلامٌ عَلَی آلِ طَه و یس  
سَلامٌ عَلَی آلِ خَیرِ النَّبِیِّینِ  
سَلامٌ عَلَی رَوْضَةٍ حَلِّ فِیها  
إِمامٌ یُباهِی بِه المَلِکُ و الدِّینُ  
إِمامٌ بِه حَقُّ شَاهِ مَطْلُوقِ کَهِ آمَد  
حَریمِ دَرشِ قَبِلَه گاهِ سَلاطینِ  
شَه کَاحِ عَرَفانِ گُلِ شَاحِ إِحسانِ  
دُرِّ دَرَجِ امکانِ مَه بَرَجِ تَمکینِ  
عَلِیُّ بنِ مَوسِی الرِّضاکِزِ خَدائِشِ  
رِضاشِد لِقَبِ چَونِ رِضا بَودشِ آیینِ  
پَی عِطَرِ رَوبَندِ حَورانِ جَنَّتِ  
غِبارِ دِیَارشِ بِه گِیسَویِ مَشکینِ  
ز فَضْلِ و شَرَفِ بَینِیِ او را جَهانِیِ  
اِگر نَبُودتِ تیرَه چَشمِ جَهانِ بَینِ

اگر خواهی آری به کف دامن او

برو دامن از هر چه جز اوست بر چین

چو «جامی» چشد لذت تیغ قهرش

چه غم گر مخالف کشد خنجر کین؟<sup>۱</sup>

سنایی غزنوی نیز در چکامه مبسوط پر محتوایی که بیانگر تشیع

اوست از خاندان رسالت علیه السلام به عنوان آل یس تعبیر نموده است که

چند بیتش را می آوریم:

چون همی دانی که شهر علم را حیدر در است

خوب نبود، جز که حیدر، میر و مهتر داشتن

مر مرا باری نکو ناید ز روی اعتقاد

حق حیدر (زهرا) بردن و دین پیمبر داشتن

آن که او را بر سر حیدر همی خوانی امیر

کافر می تواند کفش قنبر داشتن

گر همی خواهی که چون مهتر بود مهتر قبول

مهر حیدر بایدت با جان برابر داشتن

چون درخت دین به باغ شرع هم حیدر نشاند

باغبانی زشت باشد جز که حیدر داشتن

جز کتاب الله و عتوت ز احمد مرسل نماند

یادگاری کان توان تا روز محشر داشتن

---

۱ - کلیات دیوان جامی (قسمت قصائد): ۲۷ - ۲۸.

گر همی مؤمن شماری خویشان را، بایدت  
مهر زرّ جعفری بر دین جعفر داشتن  
بندگی کن آل یاسین را به جان تا روز حشر  
همچو بی‌دینان نباید رویِ اصفر داشتن<sup>۱</sup>

## السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَرَبَّانِيَّ آيَاتِهِ

سلام بر تو ای خوانندهٔ خلق به سوی حق  
و ای پرورش‌گر آیات خداوند

این جمله - که نخستین سلام خاص بر آن وجود مقدس است -  
متضمن دو صفت از اوصاف کمال حضرتش می‌باشد:

۱- داعی الله

۲- ربّانی آياته

صفت اوّل داعی الله است. داعی اسم فاعل است؛ به معنی خواننده  
و دعوت کننده که در اینجا به مفعول اضافه شده است؛ یعنی، ای کسی  
که خدا را می‌خوانی؛ ای خوانندهٔ خدایی. ممکن است به مفعول دوم  
اضافه شده باشد و مفعول اوّل در تقدیر و حرف جرّ حذف شده باشد؛  
یعنی، ای کسی که بندگان خدا را به سوی خدا می‌خوانی و دعوت  
می‌کنی. هر دو احتمال و معنی در این جمله مناسب است و هر کدام از  
آن‌ها بیان‌گر کمالی است از کمالات آن بزرگوار؛ یکی کمال لازم و  
دیگری کمال متعدی.

کمال لازم صفت نفسانی آن وجود مقدس است که پیوسته در حال



دعا و خواندن ذات قدوس الاهی است. کمال متعدی مقام داعویّت و دعوت نمودن و خواندن خلق است به سوی حقّ. آن حضرت در هر دو عصر غیبت و ظهور به نحوی به این مقام قیام نموده این وظیفه بس خطیر را ایفا می نماید.

آری، او داعی الله و داعی الی الله. او ختم خاندانی است که دُعَاة الی الله و خوانندگان خلقند به حقّ.

از این که نخستین سلام به آن وجود مقدّس به عنوان داعی الله ذکر شده استفاده می شود که مقام داعویّت برترین مقامی است که حضرتش حائز گردیده است؛ زیرا این مقام مجمع مقامات و در بردارنده کمالات بسیاری است که در سایه آن مقامات و کمالات، خداوند - جَلَّ و عَزَّ - این مقام را عنایت می فرماید. هر کس نمی تواند داعی الله باشد. داعی الله کسی است که از جهل و خطا لغزش و نادانی محفوظ و مصون است و الا داعی الله حقیقی نیست. همچنین داعی الله باید عالم بالله باشد و الا نمی تواند داعی و خواننده و رساننده خلق به خالق باشد. چگونه کسی می تواند به چیزی که نمی شناسد و علم ندارد دعوت کند؟ نتیجتاً، از خود این جمله می توان مقام عصمت و قداست و علم و آگاهی مطلق آن حجّت مطلقه حقّ و داعی الله مطلق را استفاده کرد.

گفتیم مقام داعویّت - که نخستین مقام مذکور در این زیارت شریفه است - می تواند از بالاترین و برترین مقامات آن صاحب مقامات جامعه باشد؛ زیرا از سال ۲۶۰ هجری تا به حال و از حال تا آن زمان که اراده حقّ متعال به حیات آن حقیقت حیات تعلق گرفته است،

صاحب مقام داعی اللّهی بوده و هست و خواهد بود. او از همه دعاة الی الله در این مقام بیشتر جا داشته و دارد که آباء گرامی و اجداد طاهرینش هر کدام چند سالی بیش تکیه گزین این مسند نبودند. صفت دوم در این سلام، ربّانی آیات می باشد. خوب است ابتداءً معنای ربّانی را بیاوریم تا مفاد این سلام بهتر روشن شود. مرحوم طریحی گوید:

در کشف آمده است که ربّانی کسی است که تمسکش به دین و اطاعت خدای - تعالی - محکم و شدید باشد. در قاموس است که خداپرست خداشناس را ربّانی گویند. طبرسی گوید: کسی که امر مردم را اصلاح و تدبیر نماید (چنین خوانده می شود)... در حدیث که وارد شده است: «لا علم إلا من عالم ربّانی»: «علمی نیست مگر از عالم ربّانی»

مقصود کسی است که علمش موهبتی است و حق - تعالی - فرمان یادگیری از وی را داده باشد یا آن که راسخ و پابرجای در علم است یا کسی که جز خدا چیزی در طلب علم در نظر ندارد یا کسی که به دین خدا بسیار پای بند است.

گفته اند: ربّانی منسوب به ربّ است که الف و نون برای مبالغه به آن اضافه شده [یای آخر آن یای نسبت است]. بعضی آن را از ربّ به معنی تربیت گرفته اند.<sup>۱</sup>

با توجه به آنچه در معنای ربّانی آوردیم، این جمله را می توان

---

۱ - مجمع البحرین ۲: ۶۵ ماده ربب.

چنین معنی کرد:

سلام بر تو ای کسی که در میان آیات پروردگار و نشانه‌های او پیوند و ارتباط با دین و طاعت حق از همه بیشتر است تا آنجا که خودت نفس دین هستی و اطاعت از تو اطاعت از خداست. سلام بر تو ای کسی که مرئی و تربیت کننده آیات حق متعالی.

بنابر این معنا، جمله بیانگر مقام منبع ربّانی آن وجود مقدّس نسبت به همه آیات خلقت می‌باشد. خداوند سبحان تربیت و پرورش جمیع آیاتش را بجمیع معنی الکلمة به خاندان رسالت ﷺ افاضه نموده است.

امروز این مقام شامخ و منصب والا به آن امام همام اختصاص دارد. تنها کسی که بر اریکه ربّانیت حقّ به حق تکیه زده و تربیت و پرورش همه آیات حقّ به کف با کفایت او سپرده شده آن وجود مقدّس است.

ممکن است در توضیح این جمله چنین بگوییم:

با توجه به این که همه آیات خلقت و آفریده‌های آفریدگار می‌توانند نمایانگر او باشند و او را نشان دهند و آیه ربّ قرار گیرند، آن وجود مقدّس ربّانی آیات است؛ ربّ النوع آیات حقّ است و از همه آیات آیتیش بیشتر و از همه نشانه‌ها نشان دارتر است. این هم از عجائب آیات است که آیتت آیه‌ای بی‌نشان - که کسی نشانی از او ندارد و جایش را نمی‌داند - از همه آیات بانشان در مقام معرفّی خلاق سبحان و خدای مهربان بیشتر باشد تا آنجا که ربّانی آیات او قرار گیرد. سلام بر تو ای کسی که از همه بیشتر خدا را نشان می‌دهی.

آخرین احتمالی که در معنای این جمله به نظر می‌رسد این است:  
سلام بر تو ای آیه ربّانی؛ ای نشانه خدا گونه؛ ای آیه هستی؛ نشانه  
هستی؛ ای مخلوق هستی؛ آیه و نشانه و مخلوق و بنده ای خدا گونه و  
خدا نشانه؛ با حفظ جهت مخلوقی و امکانی و حدودی و همه آنچه در  
چنین مقامی باید لحاظ شود که لا فرق بینک و بینها إلا أنّهم عبادک و  
خلقک؛ فتقها و رتقها بیدک...<sup>۱</sup>

تو آیه ای هستی که جلوه ذوالآیه داری؛ مخلوقی هستی که از خالق  
نشان داری؛ تو خدا نشان دهی. خدا که دیده نمی‌شود. او با هیچ کدام  
از حواس ظاهری و باطنی درک نمی‌گردد. باید تو را دید که وجه  
الله‌ای؛ با تو سخن گفت که اذن الله‌ای؛ از تو حرف شنید که لسان الله‌ای.  
این جا قلم در می‌ماند که چه بنویسد تا از دایره و مرز بیرون نرود و  
سرشکسته نگردد!

خوب است توضیح این جمله را با این اشعار خاتمه دهیم:

ای جامع لطیف که در هر دلیت جاست

در دل نشسته ای تو و دل خانه خداست

یک کشور و دو سلطان در عهده خطاست

حق را دوئی نگنجد؛ این مسلک صفاست

توحید سرّ خاص سلاطین اولیاست

یک پادشاست بر همه عالم خدایگان

---

۱ - مصباح المتهجد: ۷۴۰ (از توفیق شریف دعای ماه رجب).

یعنی تویی که نیست ورای تو جزء و کلّ  
ای مه‌دی ولایت و ای هادی سبیل  
فعال عقل و نفس، هیولای خار و گل  
تاکی ز نیم زیر گلیم دغا دهل؟  
هم خالق عقولی و هم رازق مثل  
هم سر لامکانی و هم صورت مکان  
با آن که بی‌نشانی، در هر کرانه‌ای  
از توست - ای ولی ولایت - نشانه‌ای  
هم در میان نه‌ای تو وهم در میانه‌ای  
ای خانه خدا که خداوند خانه‌ای  
ای پاسبان دین که به دولت یگانه‌ای  
بیرون بیا ز پرده که شد دزد پاسبان<sup>۱</sup>

## السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ وَدِيَانَ دِينِهِ

سلام بر تو ای باب خدا (وسیله ارتباط و ایصال خلق به حق)  
و دیان دین او (حاکم دین خدا)

این سلام نیز، مانند سلام قبل و بسیاری از سلام‌های بعد، مشتمل بر دو قسمت است و در آن به حضرتش به دو عنوان عرض سلام داریم: یکی به عنوان باب الله و دیگری به عنوان دیان دین الله. عنوان اول که باب الله است عنوانی است که در نوع زیارات دیده می‌شود. شاید روایات رسیده از حضرات معصومین علیهم‌السلام در این زمینه به حدّ تواتر برسد که این خاندان باب الله‌اند.

حضرت صادق علیه‌السلام فرمود:

«الأوصياء هم أبواب الله التي يُؤتى منها ولولا هم ما عرف الله عزّ وجلّ وبهم احتجّ الله تبارك و تعالی على خلقه.»<sup>۱</sup>  
«جانشینان پیامبر همان ابواب الله‌اند، درهایی که از طریق آنها می‌توان به حق رسید. اگر آنها نبودند هرآینه خدای - عزّ و جلّ -

شناخته نمی‌شد. خدا به وسیله آنان بر بندگانش احتجاج نموده است.»

حضرت باقر علیه السلام فرمود:

«نَحْنُ حِجَّةُ اللَّهِ وَبَابُ اللَّهِ. ۱»

«مائیم حجّت خدا و ماییم باب الله.»

در دعای ندبه نسبت به امام زمان علیه السلام می‌خوانیم:

این بابُ الله الَّذِي مِنْهُ يُؤْتَى؟

کجاست آن باب الّلهی که از طریق او می‌توان به خدا رسید؟

وَمَنْقَذُ الْأُمَّةِ بَابُ اللَّهِ وَغَايَةُ النُّورِ وَلِيُّ اللَّهِ ۲

باب الله یعنی چه؟ خاندان رسالت علیهم السلام ابواب الله هستند و امام

زمان علیه السلام باب الله است به چه معنی است؟

باب یعنی در. در این تعبیر جنبه تشبیهی مورد نظر است و الا معلوم

است خدا در محلی قرار ندارد که دری داشته باشد تا این خاندان عنوان بابی و دری داشته باشند.

برای روشن شدن مطلب، مناسب است خصوصیات در را در نظر

بگیریم. خانه‌ای را با در و دیوار تصور کنیم. باغی را با دری مجسم

سازیم. نقش در، در این خانه و باغ چیست؟ از این در چه کاری بر

می‌آید و این در، در اینجا چه کاره است؟

نخستین جهتی که نسبت به در مورد توجه و نظر است جهت

۱ - تفسیر برهان ۱: ۱۹۰.

۲ - مطلع الأنوار: ۱۷۰.

طریقی آن است یعنی هر کس می‌خواهد وارد خانه شود یا قدم میان باغ بگذارد، راه صحیح و طریق مناسب آن وارد شدن از در است که اگر از دیوار وارد شد کار نابجایی کرده و چه بسا به مقصد نرسد و آسیبی متوجه او گردد. عقل و شرع چنین کسی را مذمت می‌کند.

شبی عمر بن الخطاب عسسی و شبگردی می‌کرد. از میان خانه‌ای صدایی شنید. به شک افتاد. از دیوار بالا رفت وارد خانه شد. مردی را با زنی با مشک شرابی دید. گفت: ای دشمن خدا! آیا می‌پنداری که خدا تو را مخفی می‌دارد؛ درحالی‌که مشغول معصیت هستی؟! گفت: ای امیرالمؤمنین! عجله نکن! اگر من یک خطا کردم، تو سه گناه مرتکب شدی! خدای تعالی فرموده است: «تجسس نکنید»؛ تو تجسس نمودی. فرموده است: «به خانه‌ها از درها درآید»؛ تو از دیوار درآمدی. دستور داده «وقتی در خانه‌ای وارد می‌شوید سلام کنید»؛ تو سلام نکردی! گفت: اگر از تو بگذرم، به خیر و خوبی می‌گرایی؟ گفت: آری؛ به خدا سوگند دیگر به این کارها بر نمی‌گردم. گفت: برو که تو را عفو نمودم.<sup>۱</sup>

همان‌گونه که باب و در وسیله ارتباط است که هرکسی بخواهد به طور صحیح وارد خانه‌ای شود باید از در وارد گردد یا بخواهد به شهری داخل شود باید از دروازه بیاید، این خاندان هم باب و در هستند؛ هرکسی می‌خواهد به خدا برسد و به مقام قرب حق نائل آید و

۱ - تفسیر الدر المنثور ۶: ۹۳ - الفدیر ۶: ۱۲۱ - بحار الانوار ۳۰: ۶۶۱.



بهره‌ای از کمالات ربّانی ببرد، باید از طریق این خاندان قدم بر دارد و از این باب و در بیاید و الاّ به مقصد نرسیده خسته و وامانده چه بسا به پرتگاهی مبتلا شود و خسران و زیانی برای خود و دگران به بار آورد. جهت دیگری که در باب قابل توجه است این است که در عنوانی است برای احترام یا اهانت و سمبلی برای تجلیل یا تحقیر و نشانی برای اظهار محبت و دوستی یا عداوت و دشمنی.

توضیح مطلب این که:

گاهی انسان می‌خواهد به محضر شخص بزرگی شرفیاب شود و بوسه‌ای بر دست عالم ربّانی بگذارد و ادای احترامی نسبت به شخصیتی داشته باشد ولی به دیدار خود او موفق نمی‌شود؛ می‌آید بر آستان و در خانه او بوسه‌ای می‌زند؛ به باب او ادای احترامی می‌نماید و از آستان او تبرّک می‌جوید. متقابلاً وقتی از کسی سخت متنفر است و می‌خواهد به هر وسیله‌ای شده آنزجار خود را از او نشان دهد ولی خودش را نمی‌بیند، می‌آید و در خانه وی خاک کروبه می‌ریزد و آستانه او را آلوده می‌کند و مشت قهر بر در سرای او می‌کوبد؛ به جای این که کوبه مهر را به نوادر آورد.

خاندان رسالت علیهم‌السلام ابواب الله‌اند و امام زمان علیه‌السلام باب الله. می‌خواهی به خدا احترام بگذاری؛ بیا به اینان احترام بگذار. می‌خواهی به خدا اظهار محبت کنی؛ بیا مهتر را به باب الله اظهار کن. اینجاست که سرّ احادیث بسیاری که به این مضمون رسیده و در زیارت جامعه هم می‌خوانیم روشن می‌شود که چرا من والاکم فقد والی الله و من عاداکم فقد عادی الله و من أحبکم فقد أحبّ الله و من

أَبغَضِكُمْ فَقَدْ أَبغَضَ اللهُ وَ مَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ قَدْ اعْتَصَمَ بِاللهِ.<sup>۱</sup>  
ولایت و عداوت و دوستی و دشمنی اینان محبت و بغض حقّ  
متعال است. آخر باب الله هستند. همان طور که اگر به در خانه کسی  
نگاه غضب آلوده کنی به صاحب خانه جسارت کرده‌ای، اگر به باب  
الله هم کج نگاه کردی از مسیر حق کج شده‌ای. هر کسی برای باب خود  
حرمتی قائل است؛ خدا احترامی برای باب خویش قائل نباشد؟  
هیئات!

نکته دگری که در مورد در قابل توجه است ارتباط و تناسبی است  
که میان در و آنچه در پس در است موجود است. نوعاً کم و کیف باب  
بیان‌گر وراء باب است. کوچکی و بزرگی رفعت و عظمت یا پستی و  
حقارت و سایر خصوصیات در می‌تواند معرف خانه و صاحب خانه  
باشد که اگر تناسبی نداشته باشد می‌گویند این در به این خانه  
نمی‌خورد.

نقل شده است کسی در خانه‌ای را دید بسیار با عظمت و رفعت. با  
توجه به همین ارتباط و تناسب - که این در بزرگ و رفیع نشانه وجود  
شخصی کریم و گشاده دستی در پس این در و میان این خانه است - به  
طمع افتاد و مسألتی نمود ولی عطای کمی به او نمودند. گفت: یا درتان  
را کوچک کنید یا بخششتان را متناسب با این در قرار دهید.

آری، این خاندان باب الله‌اند. مقام بابی و منصب دری آنان باید با  
مقام ربوبی مناسبی داشته باشد تا کسی نگوید این در به این خانه

نمی خورد و این باب تناسبی با این بیت و صاحب این بیت ندارد. اینان باب هستند اما باب الله؛ در هستند اما دری که می خواهد وسیله ارتباط خلق با خالق باشد و بابی که مردم از آن به حق برسند و به مقام قرب او نائل آیند. هر چه از عظمت این باب در نظر بگیریم، راه به جایی نبرده ایم.

امروز در عالم هستی خدا یک باب دارد و آن وجود مقدس حضرت خاتم الاوصیاء عجل الله تعالی فرجه الشریف است که هر کس می خواهد به آنجا که باید برسد، باید از این در وارد شود. خدای در دیگری ندارد، مقام باب الّلهی در انحصار اوست؛ همان گونه که منصب ختم بابی از آن اوست، پس از او دیگر بابی نیست.

از آغاز عالم همه انبیای عظام الاهی و اوصیای گرامی آنها باب الله بودند. در هر عصر و زمانی خدا دری گشود و بابی برای هدایت و وصول خلق باز نمود تا آن که سرانجام مقام باب الّلهی به آن وجود مقدس رسید که دیگر پس از او بابی نیست. تنها در است و آخرین باب. آن هم چه دری و چه بابی! دری که از سال ۲۶۰ هجری به روی خلق باز شده و پیوسته مفتوح بوده و هست و خواهد بود تا چه کسی لایق و قابل باشد از این باب و در وارد شود و به مقامات عالیه نائل آید.

هر چند عصر، عصر غیبت است، باب الله برای اهل الله مفتوح است. هر کسی از این در در آمد به سعادت رسید و هر کس به دری دیگر رو نمود - ولو به تصور این که چون عصر غیبت است و آن باب مسدود؛ پس... (!) - جز زیان و خسران برای خود و دگران چیزی

عائدش نگردید. کیست که رو به سوی او کرد و در خانه باب الله را  
کوید و در به رویش باز نشد؟

بر او سلام می‌کنیم به عنوان باب اللّهی. مگر می‌شود باب الله  
مسدود باشد؟ باب دل من مسدود است که آن باب را مسدود  
می‌نگرم. دریچه قلب من بسته است که آن در را بسته می‌بینم. بگذرم  
که آنچه از این امور نصیب من است فقط حرف است و حرف.

سالک راه حق، بیا؛ همت از اولیا طلب

همت خود بلند کن سوی حق ارتقا طلب

فاش ببین گه دعا، روی خدا در اولیا

بهر جمال کبریا، آینه صفا طلب

گفت خدا که: اولیا روی من و ره منند

هر چه بخواهی از خدا از در اولیا طلب

خسته جهل را بگو: خیز و بیا به جستجو

از بر ما شفا بجو وز در ما دوا طلب

مفلس بی‌نوا، بیا از در ما بجو نوا

صاحب مدّعا، بیا از دم ما دعا طلب<sup>۱</sup>

نکته دگری که در باب الله بودن خاندان رسالت علیهم‌السلام عموماً و  
حضرت صاحب الأمر علیه‌السلام بالأخص قابل توجه است این است که باب  
الله بودنشان به انسان اختصاص ندارد و چنین نیست که فقط باب و در  
برای این دسته از مخلوقات باشند. بلکه همان‌گونه که خدا خدای همه

و ربّ و مربّی کلّ است، این دودمان هم برای کلّ هستی باب‌اند. امروز آن پرده نشین سراپرده غیبت باب الله است نسبت به همه آفرینش. هر موجودی، کمتر از ذره تا روح القدس و پایین تر از تحت الثری تا فوق ذروه عرش خدا، بخواهد به جایی راه یابد و به مقامی نائل شود، باید از این دریاید و دست التجا و آستین نیازش را به حلقه آستانه این باب الله دراز کند تا چیزی عائدش گردد.

اختران پرتو مشکاة دل انور ما

دل ما مظهر کل کل همگی مظهر ما

نه همین اهل زمین را همه باب الله ایم

نه فلک در دورانند به دور سر ما

بر ما پیر خرد طفل دبیرستانی است

فلسفی مقتبسی از دل دانشور ما

چشمه خضر بود تشنه شراب ما را

آتش طور شراری بود از مجمر ما

ماه اگر نور و ضیا کسب کند از خورشید

خور بود مکتسب از شعشعة اختر ما

بازوی بازوی نصریم نه چون نسر به چرخ

دو جهان بیضه فرخی است به زیر پر ما<sup>۱</sup>



عنوان دوم دِيَان دین بودن است. دِيَان یعنی چه؟ چرا به آن حضرت به عنوان دِيَان دین خدا سلام می‌کنیم؟  
مرحوم طریحی گوید:

دِيَان از نام‌های خدای تعالی است و به معنای قهار است و حاکم و قاضی نیز گفته‌اند. در وصف رسول خدا ﷺ گفته شده است: یا سَيِّدَ النَّاسِ وَ دِيَانَ الْعَرَبِ (ای آقای مردم و حاکم عرب) و در حدیث آمده است: «كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ دِيَانَ هَذِهِ الْأُمَّةِ.» یعنی علی ﷺ دِيَان و حاکم این امت بود.<sup>۱</sup>

شرتونی لغوی گوید:

دِيَان به معنای قهار، قاضی، حاکم سائس، حاسب، پاداش دهنده نیک و بد می‌آید. و كَانَ عَلِيٌّ دِيَانَ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا<sup>۲</sup> علی ﷺ دِيَان این امت بود بعد از پیامبرشان.

با توجه به آنچه آوردیم می‌توان گفت نوع معانی‌ای که برای دِيَان ذکر شده در این جمله سلام قابل تطبیق است؛ زیرا آن وجود مقدس قهار و قاضی حاکم و سائس و مدبّر دین خداست؛ هر چند این تعبیر در بسیاری از زیارات آمده و در زیارت حضرت رضا ﷺ به نوع حضرات معصومین ﷺ اطلاق گردیده است.<sup>۳</sup> همه این خاندان دِيَان دین الله بوده‌اند ولی ظهور و بروز کامل این کمال و نمود تامّ و تمام این

۱ - مجمع البحرین ۶: ۲۵۳ ماده دین.

۲ - اقرب الموارد، ماده دان.

۳ - کامل الزیارات: ۳۱۰.

۶۰ \* سلام بر پرچم افراشته

جلال در عصر ظهور موفور السرور آن مظهر جمال کبریایی محقق  
می شود و مجموعه عالم به کف با کفایت آن وجود مقدس زیر پوشش  
توحید و دین حق قرار می گیرد و عنوان دین الهی او جلوه  
می کند.

## السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ وَنَاصِرَ حَقِّهِ

سلام بر تو ای خلیفه و جانشین خدا و یاور حقّ او  
در این جمله سلام، از دو مقام دیگر آن وجود مقدّس سخن به  
میان آمده است؛ یکی مقام خلافت اللّهی، دیگری منزلت ناصری و  
یاری کننده‌ای حضرتش نسبت به حقّ پروردگار.  
مقام نخست مقامی است بس رفیع. جایگاه بلندی است که مخلوق  
و بنده‌ای به مقام خلافت و جانشینی ذات ربوبی نائل آید و در حقش  
گفته شود خلیفة الله.

در لغت خلیفه را چنین معنی کرده‌اند:

مَنْ يَخْلُفُ غَيْرَهُ وَ يَقُومُ مَقَامَهُ وَ السُّلْطَانُ الْأَعْظَمُ وَ فِي  
الشَّرْعِ: الْإِمَامُ الَّذِي لَيْسَ فَوْقَهُ إِمَامٌ<sup>۱</sup> كَسَى كَهْ جَانِشِين  
دیگری می‌گردد و به جای او می‌نشیند و همچنین سلطان اعظم  
را خلیفه گویند و در شرع امام و پیشوایی را می‌گویند که بالاتر از  
او پیشوایی نیست.



### فَيُومِي كَوَيْد:

خلیفه در اصل خلیف بوده بدون هاء زیرا به معنای فاعل است و هاء آن برای مبالغه اضافه شده و بعضی گفته‌اند: خلیفة الله فقط به آدم و داود گفته می‌شود؛ زیرا، آن دو نفر به صراحت چنین نامیده شده‌اند.<sup>۱</sup>

جَمیع سنائی‌ای که برای خلیفه ذکر شده است بر آن وجود مقدس به نحو اکمل و اتمّ صادق است. او مقام خلافت و جانشینی دارد؛ سلطان اعظمی است که همه سلطنت‌های عظیم، حتی مُلک و سلطنت‌های حقّه چون ملک داوودی و سلطنت سلیمانی، در کنار ملک و سلطنت او حقیر است و کوچک؛ امام و پیشوایی است که فوق او پیشوایی نیست.

آری، آن وجود مقدّس خلیفة الله است. در این مورد به ذکر یک حدیث بسنده می‌کنیم:

قال رسول الله ﷺ: «يَخْرُجُ الْمَهْدِيُّ عَلَى رَأْسِهِ غَمَامَةٌ

فِيهَا مُنَادٍ يَنَادِي: هَذَا الْمَهْدِيُّ خَلِيفَةُ اللَّهِ فَاتَّبِعُوهُ.»<sup>۲</sup>

رسول خدا ﷺ فرمود: «مهدی علیه السلام خروج می‌کند در حالی که بر سرش ابری است. در میان آن منادی‌ای است که ندا می‌کند:

این مهدی خلیفه خداست؛ از او پیروی نمایید.»

۱ - المصباح المنير، مادة خلف.

۲ - البيان في أخبار صاحب الزمان عليه السلام، حافظ محمد بن يوسف کنجی شافعی،

اطلاق کلمه خلیفه الله اقتضا می کند که آن وجود مقدّس - در هر شأنی که می شود خلیفتی و جانشینی از حقّ متعال محقّق شود - خلیفه الله است؛ خلیفه الله مطلق است، نه مطلق خلیفه الله.

همان گونه که در سلام گذشته نسبت به باب الله گفتیم، تناسب میان در و خانه باید رعایت شود. در این جا هم توجه به این نکته لازم است که هر خلیفه و جانشینی باید با آن کسی که جانشین او شده از هر جهتی شباهت کامل داشته باشد. کسی که دیگری را خلیفه و جانشین خود قرار می دهد هر چه دارد و می شود به غیر منتقل کند به آن جانشین می بخشد و الا مورد اعتراض قرار می گیرد. خلیفه الله کسی است که هر چه خدا دارد و می شود به غیر خود بدهد، جمیع آنها را به خلیفه اش ارزانی می دارد؛ با حفظ رابطه و جوب و امکان و خالق و مخلوقی و الا خلیفه الله نیست.

مائیم ظهور نور انوار	جز ما نبود به دار، دیار
ما مظهر واجب الوجودیم	در ذات و صفات و فعل و آثار
اسرار وجود در تجلی است	ما آینه وجود اسرار
ای قطب مدیر دار هستی	زین دایره تا به چرخ دوار،
بر توست مدار امر؛ چونانک	بر نقطه مدار خطّ پرگار <sup>۱</sup>

و ناصر حقّه: دومین مقام در این سلام، مقام ناصر حقّ خدا بودن است. گرچه همه اولیای حق صاحب چنین منزلتی هستند، فعلیت تامّه این مقام به آن وجود مقدس اختصاص دارد و خداوند سبحان او را

برای نصرت حقّ خود و یاری دینش ذخیره نموده است.

برای توضیح این جمله باید دید حقّ خدا چیست که امام زمان علیه السلام ناصر حقّ اوست. حقّ خدای متعال در آغاز حدیث حقوق امام چهارم علیه السلام چنین آمده است:

«فَأَمَّا حَقُّ اللَّهِ الْأَكْبَرُ عَلَيْكَ فَإِنَّ تَعْبُدَهُ [و] لَا تَشْرِكُ بِهِ شَيْئًا...<sup>۱</sup>»

«حقّ خدای بزرگ بر تو این است که او را عبادت کنی و چیزی را شریک او قرار ندهی.»

پس حقّ خدای توحید اوست؛ توحید در ذات و صفات و افعال. حقّ خدای پرستش اوست و نفی شریک از او و این حقّ از آغاز عالم به نحو کلی محقق نشده است. گرچه همه انبیا و اولیا و تمامی اوصیا ناصر حقّ خدا هستند، نصرت حقّ خدا و ایفای حقّ وحدانیت او در عصر و روزگار هر کدام از آنها در حدّ محدودی بوده است؛ تا آنجا که در حقّ نوح پیامبر، بعد از نهصد و پنجاه سال دعوت، می خوانیم: ﴿وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ﴾. حتی در روزگار پیامبر خاتم و نبی مکرم هم این حقّ تحقق نیافت. خداوند سبحان این مقام، مقام نصرت حقّ خودش را به قول مطلق در سطح هستی برای آن وجود مقدّس ذخیره ساخته است. در روزگار اوست که اثری از شرک باقی نمی ماند و وعده آیه ۵۶ سوره نور محقق می شود ﴿يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾.

اهمیت این مقام با این تشبیه تا حدودی روشن می‌شود: گاهی انسان حقی بر کسی دارد و یا حقوقی بر جمعی. دیگری می‌آید و مقداری از حق او را ایفا نماید؛ به همان مقدار موجبات سرور صاحب حق را فراهم می‌آورد. گاه کسی پیدا می‌شود و همه حق انسان را بکماله و تمامه ایفا می‌نماید. معلوم است چه جایی در نزد صاحب حق پیدا می‌کند!

این آقای که به عنوان ناصر حق خدای به او سلام می‌کنیم کسی است که همه حق حق متعال را ایفا نموده و به دنبال آن حقوق همه صاحبان حق را ایفا می‌نماید. مقام و منزلت خاص، چنین ناصر حقی را آن خدایی می‌داند که این آقا را ناصر حق خودش قرار داده است. لازم به تذکر است که ناصر و منصور هر دو در ادعیه و زیارات به امام عصر علیه السلام اطلاق شده است. آن وجود مقدس از حیثی ناصر است و از جهتی منصور. او ناصر حق خداست؛ ناصر دین خداست؛ ناصر اولیای خداست؛ ناصر کتاب خداست و ناصر هر چه متعلق به حق متعال است. مقام نصرت چنین اقتضا دارد که نصرت حق مناسب با این نصری شامل حال او باشد و او منصور قرار بگیرد. خداوند سبحان چنان نصرت و یاری در حق او خواهد نمود که از آغاز عالم تا انجام آن در حق کسی چنان نصرتی محقق نشده است. مناسب است به آنچه در شرح جمله «وَاللَّهُ نَاصِرُهُ وَ مُؤَيِّدُهُ» در کتاب «سوگند به نور شب تاب»<sup>۱</sup> آورده‌ایم مراجعه شود.

در اینجا فقط به ذکر یک حدیث بیشتر بسنده می‌کنیم و آن این‌که: فرمانده آن چهار هزار فرشته‌ای که برای نصرت و یاری سید الشهداء علیهم‌السلام آمدند و موفق نشدند و گرداگرد قبر شریفش با چهره‌های غمین و موهای گرد آگین باقی ماندند تا در عصر ظهور موفور السرور فرزندش مهدی آل محمد - عجل الله تعالی فرجه الشریف - جزء یاران و ناصران حضرتش باشند، ملکی است به نام منصور<sup>۱</sup>.

آری، خدای ناصر امام ناصر و منصورش را به فرشتگانی که تحت فرماندهی منصور ملک هستند یاری می‌کند. نصرت الاهی و منصور آسمانی به نصرت و یاری ناصر حق خدا می‌آیند. و او به انجام آنچه مأمور است قیام و اقدام می‌نماید. چه خوب است این جملات دعای شریف افتتاح را - که بیان‌گر مقام ناصری و منصوری آن وجود مقدس است - با توجه کامل عرضه بداریم:

اللَّهُمَّ أَعِزَّهُ وَ أَعِزِّزْ بِهِ وَ انصُرْهُ وَ انصُرْ بِهِ وَ انصُرْهُ نصرأ  
عزیزاً و افتح له فتحاً یسیراً و اجعل له من لدنك سلطاناً  
نصیراً.<sup>۲</sup>

۱ - رک. أمالی صدوق: ۵۰۹ (مجلس ۹۲، ح ۷) - بحار الانوار ۴۵: ۲۲۰.

۲ - اقبال الأعمال ۱: ۱۴۲.

## السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حِجَّةَ اللَّهِ وَدَلِيلَ إِرَادَتِهِ

سلام بر تو، ای حجت خدا و ای دلیل و رهنمون اراده پروردگار  
این سلام نیز بیانگر دو کمال است که از کمالات حضرت صاحب  
الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد؛ یکی کمال حجت الهی و  
دیگری مقام دلیل اراده حق متعال بودن.

آن وجود مقدس حجت الله است. خدا به وسیله او بر بندگانش  
احتجاج می کند و بندگان هم به واسطه او اقامه حجت می نمایند. در  
عین این که همه حجج الهیه حجت الله اند، این لقب شریف آن قدر با  
آن حضرت مرتبط است که تا حجة الله گفته می شود آن حجت بالغه  
الهیه در نظرها جلوه می کند.

برای آشنایی بیشتر نسبت به این لقب حجت الله به آنچه در  
کتاب «سوگند به نور شب تاب» آورده ایم مراجعه شود. در اینجا  
- مضاف بر آنچه آورده ایم - به ذکر این حدیث اکتفا می کنیم.

حکیمه خاتون، دختر حضرت جواد علیه السلام، گوید:

آنگاه که حضرت نرجس وضع حمل نمود، فرزندش به سجده افتاد: بر بازویش به نور رقم خورده بود: ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ﴾ او را نزد پدر بزرگوارش حضرت عسکری علیه السلام آوردم. پدر دست شریفش را بر چهره میمون فرزند کشید و فرمود: «تَكَلَّمْ يَا حِجَّةَ اللَّهِ وَ بَقِيَّةَ الْأَنْبِيَاءِ وَ خَاتَمَ الْأَوْصِيَاءِ وَ صَاحِبَ الْكُرَّةِ الْبَيْضَاءِ وَ الْمَصْبَاحِ مِنَ الْبَحْرِ الْعَمِيقِ الشَّدِيدِ الضُّيَاءِ. تَكَلَّمْ يَا خَلِيفَةَ الْأَتْقِيَاءِ وَ نَوْرَ الْأَوْصِيَاءِ.»<sup>۱</sup> («سخن بگو ای حجت خدا و باز مانده پیامبران و آخرین اوصیا و صاحب بازگشت سپید و درخشان و چراغ دریای ژرف بس فروزان. سخن بگو ای خلیفه و جانشین پارسایان و روشنای اوصیا...»)

آری، این حجت الله حجت الاهی است که حجت خدا حضرت عسکری علیه السلام از لحظه ولادت، او را حجت الله می خواند.

برهستی خویش حجتی دارد حق

وز این حجت مسرتی دارد حق

عالم همه حجت است و حجت عالم

با این حجت محبتی دارد حق

آن قامت هر آن که بیند داند

قطعا فردا قیامتی دارد حق

## در پرده غیب کرد پنهانش

تا دانی که غیبتی دارد حق

و در آخرین لحظه زندگی - در حالی که پسر پدر را سقایت می‌کند  
و وضو می‌دهد - باز همین نوید را به نور دیده دارد:

فقال له أبو محمد عليه السلام: «أبشِر يا بُنَيَّ فأنت صاحبُ الزمان و  
أنت المهدِيُّ و أنت حجةُ الله على أرضه و أنت وُلدي و  
وصيِّي...»<sup>١</sup>

حضرت عسکری علیه السلام (پس از آن که فرزند گرامیش او را وضو  
داد) فرمود: «پسرم، تو را بشارت می‌دهم که تو صاحب الزمانی.  
تو مهدی هستی تو حجت خدایی بر زمین او. تو فرزند و وصی و  
جانشین من هستی...»

کمال دیگر که در این سلام آمده دلیل اراده است.

آن وجود مقدس و فیض اقدس دلیل اراده خداست. دلیل اراده  
خدا یعنی چه؟ این جا جایی نیست که دیگر من و امثال من بتوانیم  
حرفی رقم زنیم و یا سخنی بیاوریم. در بیان این کمال و توضیح این  
جلال، کمیت گمّالین هم می‌لنگد و راه به جایی نمی‌برند. اراده الله  
چیست؟ دلیل اراده او کیست؟ این چه مقام و منزلتی است؟ آیا  
می‌شود کسی به مقامی برسد که بر اریکه جلالت دلیل اراده اللّهی  
تکیه بزند؟

آری، می‌شود و شده است. دلیل ادلّ بر امکان شیء وقوع آن

١ - غیبت شیخ طوسی: ١٦٥ - الأنوار البهیة: ١٦٦.



است همان آفاکه به امر او این زیارت شریفه را می خوانیم صاحب این کمال و منزلت است؛ دلیل اراده الله است.

در اینجا، برای ارباب بصیرت و صاحبان درایت، به یک نکته اشاره می کنیم و آن این که: از مجموع مدارک رسیده در مورد اراده حق متعال و ارتباط اراده بندگان و اولیا با اراده ذات قدوس ذو الجلال سه مرحله استفاده می شود:

مرحله نخست آن است که بنده اراده اش را تابع اراده خدا قرار دهد؛ هر چه خدا می خواهد او همان را بخواهد. این حقیقت از گفتگوی جابر بن عبد الله انصاری با حضرت باقر علیه السلام استفاده می شود.

در آخر عمر - که به ضعف پیری و ناتوانی مبتلا شده بود - حضرت باقر علیه السلام حالش را پرسید. عرضه داشت: در حالی هستم که پیری و مرض و مرگ نزد من از جوانی و سلامتی و حیات محبوب تر است. امام علیه السلام فرمود: «اما من اگر خدا جوانی یا پیری، مرض یا عافیت، مرگ یا حیات را برایم قرار دهد و بخواهد، من هم همان را می خواهم و می پسندم.»<sup>۱</sup>

این نخستین مرحله است که اراده انسان تابع اراده خدا باشد و زبان حال و قالش این:

یکی درد و یکی درمون پسندد

یکی وصل و یکی هجرون پسندد

## موازدرمون و درد و وصل و هجرون

### پسندم آنچه را جانون پسندد<sup>۱</sup>

مرحله دوم اتحاد اراده عبد است با اراده ربّ. این مقام، گویی بنده خود را مسلوب الاراده ساخته است. اگر از او پرسند: چه اراده داری؟ چه می‌خواهی؟ می‌گوید: من اراده ندارم چیزی نمی‌خواهم. این از اسرار عجیبه و نکات دقیقه‌ای است که توجه به آن بیشتر لازم است. انسانی که کمال او به اراده و اختیار اوست، کمال اراده و انسانیت او به این است که خود را مسلوب الاراده نماید و در برابر اراده خدا هیچ اراده‌ای از خود نداشته باشد. در مرحله سابق اراده بود ولی تابع بود. در این مرحله اصلاً اراده‌ای نیست. اتحاد است از حیثی و وحدت است از جهتی. گویای این مقام سخن حضرت سجّاد علیه السلام است که گوید:

«وقتی سخت بیمار شدم. پدر بزرگوام به من فرمود: چه می‌خواهی؟ گفتم: اشتهی أن أكون ممن لا أقرحُ على الله ربّي ما يُدبّرهُ لي (می‌خواهم که در آنچه پروردگارم برای من تدبیر می‌کند (و رقم می‌زند) پیشنهادی نداشته باشم.) فرمود: آفرین که با خلیل خدا ابراهیم مشابهت داری! وقتی جبرئیل به او گفت: چه می‌خواهی، همین پاسخ را داد.<sup>۲</sup>»

اگر کسی موفق شود در این وادی قدم بردارد به لذائذی می‌رسد که

۱ - رباعیات بابا طاهر عریان.

۲ - بحار الانوار ۸۱: ۲۰۸ - منتهی الآمال: ۵۸۴.

قابل توصیف نیست و در بحبوحهٔ بلایا و کوران حوادث آنچنان آرامش و آسایشی دارد که به تصور ما هم نمی آید. ما عسل نخورده‌ای هستیم که تنها می دانیم خیلی شیرین است.

در این مقام، ارادهٔ بنده در ارادهٔ حق - تعالی - فانی است. فقط یک اراده نمود دارد و آن ارادهٔ خداست. دیگر چیزی نیست.

مرحلهٔ سوم بالاتر از این دو مرحله است و آن این است که عبد به مقامی برسد که ارادهٔ او دلیل ارادهٔ رب باشد و از طریق ارادهٔ او بتوان به ارادهٔ پروردگار پی برد. این جملهٔ زیارت ناظر به این مرحله است.

در مرحلهٔ اول اراده بنده تابع ارادهٔ خدا بود و از ارادهٔ خدا به ارادهٔ بنده خدا پی می بردیم. در مرحلهٔ دوم دو اراده‌ای از بین رفته بود. یک نمود اراده بود. ولی مرحلهٔ سوم عکس مرحلهٔ اول است؛ اگر می خواهیم بفهمیم خدا چه اراده دارد، باید ببینیم این عبد صالح خدا چه اراده دارد. برای دانستن این که مراد خدا چیست، باید دید مقصود حجت خدا چیست. خواست و مشیت باری تعالی به چه چیز تعلق گرفته است؟ به آن چه مشیت و خواست مهدی آل محمد بستگی پیدا کرده است.

اینجا دگر قلم می شکند و از تک و تاز در این میدان باز می ماند. دیگر این مقام فوق درک و تصور ماست. سلام بر دلیل ارادهٔ خدا! درود بر آن که رهنمون خواست حق است و از طریق اراده و مشیت او می توان به مشیت و ارادهٔ ربوبی واقف شد!

خدایا! تو چه می خواهی؟ تو چه اراده کرده‌ای؟ مشیت قاهره و ارادهٔ نافذات به چه چیز تعلق گرفته است؟ از کجا به این امور پی ببریم

و از پس این سراپرده اسرار و خلوت سرای راز باخبر شویم؟ جواب همه این سؤالات را از این جمله زیارت می توان گرفت: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حِجَّةَ اللَّهِ وَ دَلِيلَ إِرَادَتِهِ.

برای راه یافتن و مطلع شدن از هر امری از دلیل و رهنمون آن امر جویا می شویم. باید برویم از دلیل ارادة الله پرسیم از رهنمون مشیت حق سؤال کنیم که: خدا چه خواسته و چه اراده نموده است؟

با تذکر این نکته قلم را در شرح این جمله از رقم برداریم: از احادیث رسیده در زمینه پیوند ارادة حق متعال با قلوب شریفة حضرات معصومین عليهم السلام سه عنوان استفاده می شود: یکی عنوان «هبوط» که در زیارت سید الشهداء عليه السلام - که حضرت صادق عليه السلام به جمعی از بزرگان شیعه تعلیم داده اند - رسیده است:

«إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَيْكُمْ وَ تَصْدُرُ مِنْ بُيُوتِكُمْ.»<sup>۱</sup>

«ارادة پروردگار در امور مقدرش به سوی شما خاندان فرود می آید و از خانه های شما صادر می شود.»

دیگری عنوان «ورود» است.

عن أبي الحسن الثالث عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ الْأُمَّةِ مُورِدًا لِإِرَادَتِهِ فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شَيْئًا شَاؤُوهُ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ: هُوَ مَا

۱ - فروع کافی، کتاب الحجّ باب زیارة قبر أبي عبد الله الحسين عليه السلام، ح ۲ - مفاتیح

الجنان، اولین زیارت مطلقه امام حسین عليه السلام.

### تشاؤون إلا أن يشاء الله»<sup>۱</sup>

حضرت هادی علیه السلام فرمود: «به راستی که خدای دل‌های ائمه علیهم السلام را محلّ ورود اراده خود قرار داده است؛ هرگاه خدا چیزی بخواهد آنان می‌خواهند که در قرآن گوید: ﴿و نخواهید شما مگر آن که خدا بخواهد﴾.»

سوم عنوان «و کور» است.

قال الصادق علیه السلام: «إنّ الامامَ وَكُرَّ لإرادة الله عزّ و جلّ»<sup>۲</sup>

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «به درستی که امام علیه السلام آشیان اراده خدای عزّ و جلّ است.»

---

۱ - بحار الأنوار ۲۵: ۳۷۲.

۲ - بحار الأنوار ۲۵: ۳۸۵.

## السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا تَالِيَّ كِتَابِ اللَّهِ وَتَرْجُمَانَهُ

سلام بر تو ای خواننده قرآن (و همراه با آن)

و ترجمان (و مفسر و بیان‌گر) کتاب خدا

این جمله نیز همانند فقرات گذشته متضمن سلام به آن وجود مقدس به دو عنوان است ولی در ارتباط با یک موضوع و یک محور و آن پیوند آن حضرت است با قرآن و ارتباطی که میان آن کتاب الله الناطق با کتاب الله الصامت موجود است.

قسمت نخست این سلام را می‌توان دو گونه بیان نمود:

یکی اینکه تالی که اسم فاعل است از تلاوت به معنای قرائت و خواندن گرفته شده باشد؛ یعنی، سلام بر تو ای خواننده و تلاوت‌کننده قرآن. قرائت و خواندن را تلاوت می‌گویند از این جهت که کلمات و حروف تَلُو یکدیگر می‌آید و پشت سر هم قرار می‌گیرد و ممکن است از تَلُو به معنای دنبال چیزی قرار گرفتن و با آن همراه بودن باشد. در لغت چنین می‌خوانیم:

تَلَاؤُ تَلَاوَةُ الْكِتَابِ: قَرَأَهُ وَ تَلَاؤُ تَلَاؤًا: تَبِعَهُ التَّالِي التَّابِعُ،

### الرَّابِعُ مِنْ خَيْلِ الْحَلْبَةِ<sup>۱</sup>

کتاب را تلاوت نمود یعنی قرائت کرد. تالی کسی قرار گرفت  
یعنی تابع او شد. چهارمین اسب مسابقه را هم تالی می‌گویند.  
ابونصر فراهی نام دوازده تالی نخست را به ترتیب آورده است:  
ده اسبانند در تاختن؛ هر یکی را  
به ترتیب نامی است روشن نه مشکل:  
مُجَلِّي مُصَلِّي مُسَلِّي وَ تَالِي  
چو مُرْتاح و عَاطِف حَظِّي وَ مُؤَمِّل  
لَطِيم و سُكَيْت؛ اِزْب؛ حَاجِت؛ عَرَق؛ خَوِي  
فَوَاد است و قَلْب و جَنَان و حِشَا؛ دَل  
بَدِين ده دوی دیگر الحاق می‌کن  
یکی هست قاشور؛ دیگر چه؟ فِسْكِل<sup>۲</sup>

اگر در این جمله معنای اوّل تالی مراد باشد، این حقیقت را  
می‌فهماند که تالی قرآن کما هو حَقُّهُ اوست. اوست که باید قرآن  
بخواند. قرآن از آن زبان شنیدن دارد. لسان الله باید کتاب الله را بخواند  
و کتاب صامت را باید کتاب ناطق تلاوت کند که چه دلربا این خاندان  
تلاوت قرآن می‌کردند!

نوای جان‌بخش تلاوت قرآن جدّشان رسول خدا ﷺ به دل‌های  
مرده حیات می‌بخشید و قلوب را مسخر می‌نمود.

۱ - المنجد، مادة تلا.

۲ - نصاب الصبيان: ۲۱ - ۲۲ - حاشیه الروضة البهیة ۲: ۲۴.

علی بن محمد نوّقلی گوید: خدمت حضرت کاظم علیه السلام سخن از صوت به میان آوردم. فرمود: «علی بن الحسین علیه السلام آنچنان دلربا قرآن تلاوت می فرمود که چه بسا کسی عبور می کرد و از حسن صوت حضرتش از هوش می رفت. امام علیه السلام اگر از این امر چیزی اظهار نماید، مردم به خاطر حسن و خوبی آن تاب تحملش را ندارند. گفتیم: مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله صدای خود را در نماز به خواندن قرآن بلند نمی کرد؟ فرمود: «آن حضرت به مقدار تاب و توان جمعی که پشت سرش بودند رفتار می نمود.»<sup>۱</sup>

آری، همان گونه از این روایات شریفه استفاده می شود، مردم تاب تحمل تلاوت این تالین قرآن را ندارند. در همان حدی که گاه و بیگاه قرائت می نمودند جمعی دل از دست می دادند و نمی توانستند متحمل شوند.

امام زمان علیه السلام تالی کتاب الله است؛ قاری قرآن خداست اما چه تالی و چه قاری ای! آنچنان تلاوت و قرائتی که این احادیث بازگو می کند؛ تلاوتی که چون به گوش علامه بحر العلوم، سید مهدی طباطبایی رحمته الله می رسد دل از دست می دهد.

مولی زین العابدین سلماسی گوید:

روزی سید جلیل بحر العلوم رحمته الله وارد حرم امیرالمؤمنین علیه السلام شد.  
پیوسته مترنم به این شعر بود:

---

۱. اصول کافی ۲: ۶۱۵ (کتاب فضل القرآن، باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن،



چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن

به رخت نظاره کردن سخن خدا شنیدن!

سید بحر العلوم، آن کانون تقوی و ادب و در حرم و حریم قطب آسیای ولایت شعر خواندن؟! وقتی از آن مرحوم سبب خواندن این شعر را پرسیدند، گفت: در آن لحظه که وارد حرم مطهر شدم، دیدم حضرت حجت<sup>علیه السلام</sup> بالای سر مرقد امیرالمؤمنین<sup>علیه السلام</sup> نشسته‌اند و با صدای بلند قرآن می‌خوانند. چون استماع صوت تلاوت قرآن حضرتش را نمودم، دل از دست دادم و به خواندن این شعر پرداختم.<sup>۱</sup>

آری، هرگوشی لایق و قابل نیست که به افتخار استماع تلاوت آن تالی کتاب الله در عصر غیبت نائل آید. سید بحر العلومی باید، سید ابن طاووسی شاید و یا صاحب قداست و طهارت دیگری تا نوای دلربا و آهنگ گیرای قرآن و دعای آن وجود مقدس را بشنوند و دل از دست بدهند.

ما تالی قرآن ندیده‌ایم، ما قاری قرآن مشاهده نکرده‌ایم، ما کتاب خدا را از عالم به کتاب خدا استماع نکرده‌ایم که به هر نوایی گوش می‌دهیم و بر هر آهنگی احسنت و آفرین می‌آوریم!  
ما کجا و آن شخصیتی که:

به پیشانی‌ش نام یزدان نوشته  
به بازویش آیات قرآن نوشته  
به تاجش شهنشاه دوران نوشته  
به سر پنجه‌اش عدل و احسان نوشته  
به کنج لبش آب حیوان نوشته  
به خال سیاهش دل و جان نوشته  
به فرقش رموزی زفرقان نوشته

دلیل ألوهیّت از آن مُدَلِّل<sup>۱</sup>

و الا پیوسته با او نوا داشتیم و در انتظار شنیدن نوایش سر از پا  
نمی‌شناختیم و عرضه می‌داشتیم:

ای که در حُسن کسی همسر و همتای تو نیست

جلوه ماه فلک چون رخ زیبای تو نیست

سرو افراخته چون قامت رعناي تو نیست

کیست آن‌کاو به جهان واله و شیدای تو نیست؟

گرچه پنهان ز نظر روی نکوی تو بود

چشم ارباب بصیرت همه سوی تو بود

آتش عشق تو در سینه نهفتن تاکی؟

همه شب از غم هجر تو نخفتن تاکی؟

طعنه زاغیاری تو - ای یار - شنفتن تاکی؟

روی نادیده و اوصاف تو گفتن تاکی؟

---

۱ - منظومه شمس (دیوان شمس اصطهباناتی): ۳۴۱.

چهره بگشای که رخسار تو دیدن دارد

سخنی از لعل تو - ای دوست - شنیدن دارد

اگر - ای مه - زره مهر بیایی، چه شود؟

نظری جانب عشاق نمایی، چه شود؟

غنچه لب به تکلم بگشایی، چه شود؟

همچو بلبل به چمن نغمه سرایی، چه شود؟

بی گل روی تو گلزار ندارد رونق

از صفای تو صفا یافته گیتی الحق

روی زیبای تو - ای دوست - ندیدیم آخر

گلی از گلشن وصل تو نچیدیم آخر

نغمه روح فزایت نشنیدیم آخر

چون هلال از غمت - ای ماه - خمیدیم آخر

روز ما تیره تر از شب بود از دوری تو

زده آتش به دل ما غم مستوری تو

شب تار همه را ماه دل افروز تویی

عارفان را - به خدا - معرفت آموز تویی

داور و دادرس و دادگر امروز تویی

مصلح کل تویی و بر همه پیروز تویی

هر که آزاده و دانشور و صاحب نظر است

بهر اصلاح جهان منتظر منتظر است<sup>۱</sup>

اللَّهُمَّ طَالَ الْإِنْتِظَارُ وَ شَمَتَ بِنَا الْفُجَّارُ وَ صَعِبَ عَلَيْنَا  
الْإِنْتِصَارُ.

اگر در این جمله مقصود از تالی کتاب الله معنای دوم باشد (یعنی تابع و کسی که پشت سر و همراه قرآن است) اشاره‌ای به حدیث متواتر ثقلین دارد و بازگو کننده این حقیقت است که آن وجود مقدس همراه و همگام با قرآن است؛ او از قرآن جدا نمی‌شود و قرآن از او انفکاک ندارد. امیرالمؤمنین علیه السلام - در گفتگوی مفصلی که با کمیل داشت - برای او از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نمود که حضرتش فرمود:

«كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِلَازِمٌ لِصَاحِبِهِ غَيْرُ مَفَارِقٍ لَهُ حَتَّى يَرِدَ  
إِلَى اللَّهِ فَيَحْكُمَ بَيْنَهُمَا وَ بَيْنَ الْعِبَادِ.»<sup>۱</sup>

«هر کدام از دو ثقل (قرآن و عترت) ملازم با دیگری است و از او جدا نمی‌شود تا بر خدا وارد نشوند. آنگاه او میان آنها و بندگانش حکم نماید.»

تالی کتاب الله و وعد الله و العلم المنصوب سر الله<sup>۲</sup>

در جزء دیگر سلام، حضرتش را ترجمان کتاب خدا می‌خوانیم. ترجمان در لغت به یکی از دو معنی آمده است: یا کسی که کلامی را از زبانی به زبان دیگر برگرداند و یا آنکه کلامی را تفسیر نموده توضیح می‌دهد.<sup>۳</sup>

۱ - بشارة المصطفی صلی الله علیه و آله : ۳۰.

۲ - مطلع الانوار: ۱۶۹.

۳ - المنجد، مادة ترجم.

خاندان رسالت علیهم السلام عموماً و حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف خصوصاً، تراجم و ترجمان کتاب خدایند؛ مفسر قرآنند و مبین حقایق آن. اگر قلم این چیز میدان در این وادی به جریان افتد، کتاب در شرح آن به پایان می رسد و مطلب تمام نمی شود. باشد برای مجالی دگر؛ اگر عمری بود و توفیقی رفیق شد. تنها به نقل دو حدیث اکتفا می کنیم.

امام باقر علیه السلام در توضیح حدیث ثقلین فرمودند:

«لا يزال كتابُ الله و الدليلُ مِنَّا يدلُّ عليه حتى يردا عليَّ الحوضِ.<sup>۱</sup>»

«(معنای سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله این است:) پیوسته کتاب خدا با دلیلی از ما خاندان که بر آن دلالت نماید همراه است تا کنار حوض (کوثر) بر من درآیند.»

نیز حضرتش به عمرو بن عبید فرمود:

«فإنما على الناس أن يقرؤوا القرآن كما أنزل فإذا احتاجوا إلى تفسيره فالاهتداء بنا وإلينا يا عمرو.<sup>۲</sup>»

«ای عمرو، بر مردم لازم است قرآن را - آن گونه که فرود آمده است - بخوانند و چون به تفسیر آن نیاز پیدا کردند، به سوی ما آیند و از ما هدایت و رهنمونی جویند.»

۱ - بحار الانوار ۲۳ : ۱۴۰ .

۲ - تفسیر فرات کوفی : ۹۱ .

### سخنی در سلام‌های گذشته

قبل از این که به توضیح سلام‌ها بعدی پردازیم خوب است در اینجا قدری تأمل کنیم و توقفی داشته باشیم.

آنچه تا بحال توضیح دادیم - غیر از جمله نخست که سلام علی آل یس بود - پنج سلام بود که همه آنها این خصوصیت مشترک را داشتند و بر دو صفت از اوصاف کمال امام عصر علیه السلام مشتمل بودند.

نکته‌ای که توجه به آن در اینجا لازم است و برای تذکر همین نکته این عنوان را باز نمودیم این است که بعید نیست بگوییم میان هر دو جزء هر کدام از این سلام‌ها ارتباط و پیوند خاصی به چشم می‌خورد که شاید از جهتی ارتباط علت و معلولی و سبب و مسببی باشد. در بعضی فقرات جزء اول علت جزء دوم است و در بعضی جملات به عکس.

توضیح این مطلب این که: وقتی عرضه می‌داریم السَّلَامُ عَلَیْكَ یا داعیَ اللَّهِ و رَبَّانِیَّ آیاتِهِ، چون آن وجود مقدس ربّانی آیات خداست داعیَ إلی اللَّهِ شده و خدا مقام داعوئیتش را به ربّانی آیاتش واگذار

نموده است؛ همانطور که ممکن است عکس مطلب هم صحیح باشد: مقام داعی الی الله بودنش موجب شده باشد که ربّانی آیات الله قرار بگیرد.

در جمله بعد می خوانیم: السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَابَ اللَّهِ وَ دِيَانَ دِينِهِ. چون حضرتش باب الله است دیان دین خدا گردیده است.

در سلام بعدی می گوئیم: السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ وَ نَاصِرَ حَقِّهِ. خلیفه الله بودن حضرتش اقتضا کرده است که ناصر حقّ خدا باشد. خلیفه و جانشین باید در مقام نصرت و یاری حقّ مستخلفش برآید و از حقوق او دفاع کند. از این می فهمیم که کسی که نسبت به حقّ باری تعالی بی تفاوت است و در مقام نصرت حقّ او بر نیامده و چه بسا خودش ضایع کننده حقّ او بوده است شأنیت خلیفه اللّهی ندارد.

در درود بعدی از حضرتش به عنوان حجة الله و دلیل ارادته یاد می کنیم. می توان گفت: چون حضرتش دلیل ارادة الله است، حجّت الله گردیده است.

با توجه به آنچه در توضیح این جمله آوردیم، چون این خاندان عموماً و آن حضرت خصوصاً به چنین مقامی در اراده نائل آمده اند، خدا حجّیت مطلقه اش را به آنان واگذار نموده است. مقام حجّت اللّهی مطلق متعلق به کسی است که اراده اش کاشف از اراده ذات ربوبی است. حجّیت در دائره وسیع ما سوی الله به اینان اختصاص دارد. در عالم خلقت فقط چهارده نور مقدّس هستند که محدوده حجّیتشان هیچ مرزی ندارد و بر ما سوی الله حجّیت مطلق دارند.

حضرت صادق علیه السلام می فرمود:

«مَا مِنْ شَيْءٍ (در نسخه‌ای: نَبِيٍّ) وَلَا مِنْ آدَمِيٍّ وَلَا إِنْسِيٍّ  
وَلَا جَنِّيٍّ وَلَا مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ إِلَّا وَنَحْنُ الْحُجَجُ  
عَلَيْهِمْ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا إِلَّا وَقَدْ عَرَضَ وَلايَتَنَا عَلَيْهِ وَ  
اِحْتَجَّ بِنَا عَلَيْهِ...»<sup>۱</sup>

«هیچ چیز و آدمی و انسان و جنی و هیچ فرشته‌ای در آسمانها  
نیست جز این که ما خاندان بر آنها حجت هستیم و خدا هیچ  
خلقی را نیافریده جز این که ولایت ما بر او عرضه داشته و  
به وسیله ما بر او احتجاج نموده است.»

در بخشی از خطبه‌ای که امیرالمؤمنین علیه السلام در جمعه‌ای مصادف با  
عید غدیر ایراد فرموده‌اند ارتباط میان حجیت و اراده آمده است:

«... وَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى اخْتَصَّ لِنَفْسِهِ بَعْدَ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ بَرِيَّتِهِ  
خَاصَّةً عَلَاهُمْ بِتَعْلِيَّتِهِ وَ سَمَّا بِهِمْ إِلَى رُتْبَتِهِ... وَ جَعَلَهَا  
الْحُجَجَ عَلَى كُلِّ مُعْتَرِفٍ لَهُ بِمَلَكَةِ الرُّبُوبِيَّةِ وَ سُلْطَانِ  
العُبُودِيَّةِ... وَ وَا لَهُمْ مَا شَاءَ مِنْ أَمْرِهِ. جَعَلَهُمْ تَرَاجِمَ مَشِيَّتِهِ  
وَ ألسُنَ إِرَادَتِهِ عَبِيداً لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ  
يَعْمَلُونَ.»<sup>۲</sup>

«(گواهی می‌دهم) که خدای تعالی بعد از پیامبرش جمعی از  
خاصان خلقش را برای خویش برگزید و آنان را به علو خویش  
برتری بخشید و به مقام و رتبه‌ای بس رفیع بالا برد... او آن

۱ - بحار الأنوار ۲۷: ۴۶.

۲ - مصباح المتهجد: ۶۹۷ - ۶۹۸.



نورها را بر تمام اعتراف کنندگان به ملک ربوبی و سلطان  
معبودی خویش حجت قرار داد... و آنچه از امر خود خواست به  
آنان ولایت بخشید و ایشان را مترجمان و مفسران مشیت خود و  
زبان‌های گویای اراده خویش قرار داد که در هیچ سخنی پیشی  
بر او نگیرند و به فرمان او عمل نمایند.»

در آخرین جمله عرضه داشتیم: السلام عليك يا تالي كتاب الله و  
ترجمانه. چون تالی کتاب و پشت سر قرآنند مترجم و مفسر قرآن  
معرفی شده‌اند.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

«إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ يَبْعَثُ مَنَّا مَنْ يَعْلَمُ كِتَابَهُ مِنْ أَوَّلِهِ  
إِلَى آخِرِهِ.»<sup>۱</sup>

«به درستی که ما خاندانی هستیم که پیوسته خدا از ما کسی را بر  
می‌انگیزاند که کتاب او را، از آغاز تا انجام، بداند.»

با نقل چند بیت از چکامه پر محتوای ناشی صغیر، شاعر بلند پایه و  
مادح پر مایه خاندان رسالت صلی الله علیه و آله در قرن چهارم - که با این سلام‌های  
گذشته مناسب است - این سخن را خاتمه می‌دهیم:

بِأَلِ مُحَمَّدٍ عُرْفِ الصَّوَابِ	و فِي أَيْبَاتِهِمْ نَزَلَ الْكِتَابُ
و هُمْ حُجَجُ الْإِلَهِ عَلَى الْبَرَايَا	بِهِمْ وَ بِحُكْمِهِمْ لَا يُسْتَرَابُ
بَقِيَّةُ ذِي الْعُلَى وَ فُرُوعُ أَصْلِ	بِحُسْنِ بَيَانِهِمْ وَضَعِ الْخِطَابِ
وَ أَنْوَارِ تُرَى فِي كُلِّ عَصْرِ	لِإِرْشَادِ الْوَرَى فَهَمُّ شِهَابِ

تَبَاهُوا فِي نِهَائِهِ كُلِّ مَجْدٍ      فَطَهَّرَ خَلْقَهُمْ وَزَكَّوْا وَطَابُوا  
إِذَا مَا أَعْوَزَ الطُّلَابَ عِلْمٌ      وَ لَمْ يَوْجَدْ، فَعِنْدَهُمْ يُصَابُ  
مَحَبَّتُهُمْ صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ      وَلَكِنْ فِي مَسَالِكِهِ عِقَابُ  
هُمْ النَّبَأُ الْعَظِيمُ وَ فَلَكَ نُوحٌ      وَ بَابُ اللَّهِ وَ انْقَطَعَ الْخِطَابُ<sup>١</sup>



ای همه خوبی در آغوش شما

قبیله جانها بر و دوش شما

ای تماشاگاه عقل نور پاش

در میان لعل خاموش شما

وی امانت جای چرخ سبز پوش

برکران چشمه نوش شما

چند خواهد گفت ما را: نوش نوش

آن لب نوشین می نوش شما؟

چندمان چون چشم خود خواهید مست؟

ای به بی هوشی همه هوش شما

حلقه چون دارند بر چشمش جهان

ای سنایی حلقه در گوش شما<sup>٢</sup>

---

١ - الغدير ٤ : ٢٥ - ٢٧ .

٢ - ديوان سنایی : ٨٠٠ .

## السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي آنَاءِ لَيْلِكَ وَأَطْرَافِ نَهَارِكَ

سلام بر تو در همه ساعت‌های شب  
و در همه اطراف و جوانب روزت  
این جمله از سلام بیان‌گر درود بر آن وجود مقدس در همه اوقات  
است.

در لغت می‌خوانیم:

الآنُ: ظرفٌ للوقت الذي أنت فيه. آناء الليل: ساعاته.<sup>١</sup>  
آن ظرف است برای وقتی که در آن هستی و آناء الليل ساعات  
شب است.

امین الاسلام طبرسی گوید:

در مفرد آناء دو قول است یکی *إني* مثل *نحني* و دیگری *إني*  
مثل *معي* و اخفش *إئو* آورده است.<sup>٢</sup>

آن: وقت، هنگام، لحظه‌ای که در آنی، دم، وقت حاضر، متوسط

١ - المنجد، مادة أون.

٢ - تفسير مجمع البيان ٤: ٤٨٨ (آل عمران: ١١٤).

میان ماضی و مستقبل، اندک زمان. جمع: آئات... آناء (جمع اینی و اینی و اینو): ساعت‌ها، هنگام‌ها، وقت‌ها. آناء اللیل: کرانه‌ها و ساعت‌های شب، اوقات شب.<sup>۱</sup>

از آنچه آوردیم استفاده می‌شود که آناء جمع آن نیست. جمع آن آئات است. آناء جمع اینی و اینی و اینو است و به معنای ساعت‌ها و وقت‌ها است. آناء لیل ساعات و اوقات شب است.

اطراف جمع طَرْف و طَرْف است که به این معانی آمده است: کنار هر چیزی، آخر هر چیزی، ناحیه و جهت.<sup>۲</sup> شاید در اینجا همان معنای اوّل مناسب‌تر باشد.

حاصل و نتیجه این جمله سلام چنین می‌شود که در همه ساعات شب و اوّل و آخر روز به حضرتش سلام می‌کنیم؛ سلام صبحگاهی و درود شامگاهی.

چنین به نظر می‌رسد که تعبیر این سلام مستفاد از این آیه شریفه قرآن است: «... و مِنْ آناء اللّیل فسبّح و اطراف النّهار لعلّک ترضی»<sup>۳</sup> مرحوم طبرسی گوید:

کسانی که تسبیح را در این آیه به معنای ظاهرش گرفته‌اند گفته‌اند مقصود مداومت بر تسبیح و تمجید در عموم اوقات

۱ - لغت نامه دهخدا، ماده آن.

۲ - المنجد، ماده طرف.

۳ - طه: ۱۳۰.

است.<sup>۱</sup>

نتیجه، در این جمله زیارت می‌توانیم بگوییم: مقصود عرض سلام و درود و اظهار انقیاد و ادب در جمیع اوقات و ساعات روز و شب است و خصوص اول و آخر و دو طرف روز مورد نظر نیست. یعنی، سلام بر تو همیشه و در همه آناء لیل و ساعات شب و در همه اوقات و آنات روز. شاید این معنی مناسب‌تر از معنای گذشته باشد.

به عبارت دیگر، گویا زائر می‌خواهد در این سلام قید زمان را بردارد و حجاب وقت را ببرد: سلام من بر آن وجود مقدس همیشگی است؛ قید وقتی و شرط زمانی ندارد. می‌خواهم همیشه و پیوسته بر آقا و مولایم عرض سلام داشته باشم.

بی‌مهر رخت، روز مرا نور نمانده‌ست

وز عمر، مرا جز شب دی‌جور نمانده‌ست

هنگام وداع تو، زبس گریه که کردیم

- دور از رخ تو - چشم مرا نور نمانده‌ست

وصل تو اجل از سر من دور همی داشت

از دولت هجر تو کنون دور نمانده‌ست

در هجر تو گر چشم مرا آب نماند

گو خون جگر ریز که معذور نمانده‌ست<sup>۲</sup>

۱ - مجمع البیان ۷: ۳۶.

۲ - دیوان حافظ، از غزل ۲۰.

## السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ

سلام بر تو ای به جا مانده خدایی در زمین خدا

این جمله زیارت در بردارنده سلام به امام عصر علیه السلام به عنوان یکی از القاب معروف حضرتش - که «بقیة الله» است - می باشد.

در آیه ۸۶ سوره هود می خوانیم: «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ». در بسیاری از احادیث رسیده است که این آیه شریفه به مناسبت این لقب ذکر شده است.

در اینجا توجه به دو جهت لازم است: یکی این که معنای بقیة الله چیست؟ دیگر اینکه ارتباط یا اختصاص این لقب به آن وجود مقدس از چه جهت است؟

اما امر اول: ظاهراً کلمه بقیة الله معنایی خلاف آنچه ابتداءً به نظر می رسد و چه بسا موجب شبهه شده است دارد. در اذهان ما نوعاً از کلمه بقیة معنی باز مانده و باقیمانده از شیء ترسیم می شود و با توجه به این معنی فکر می کنیم که بقیة الله یعنی چه؟ حقیقت این است که ماده بقی در لغت به معنای دام و ثبت از دوام و ثبات، برقراری و پا برجایی

آمده است و بقیة اسم مصدر است.<sup>۱</sup>

بنابر این، مقصود از بقیة الله کسی است که خدا او را دوام و ثبات بخشیده و باقی و به جا گذارده است؛ یعنی ثابت و باقی و پا برجا مانده خدایی.

همچنین، وقتی گفته می شود: فلان بقیة قومه ای من خیارهم<sup>۲</sup> : فلانی بقیة قومش می باشد؛ یعنی، از نیکان و خوبان آنهاست. بر این اساس، بقیة الله یعنی خوب خدایی؛ کسی که خدا او را خوب شمرده است.

مادة بقی وقتی با حرف علی متعدی شود به معنی رحمت و شفقت بر کسی آوردن است. بقی علیه: رحمه و شفق علیه<sup>۳</sup>. بنابر این معنی بقیة الله یعنی کسی که خدا بر او رحمت و شفقت آورده است؛ هر چند در چنین تعبیری این معنی بعید می نماید.

چون با حرف من متعدی شود به معنی باقی گذاردن بعضی از شیء است. بقی منه: ترک بعضه<sup>۴</sup>؛ یعنی همان معنایی که ابتداءً به نظر می رسد و موجب شبهه می شد. در بعضی زیارات جمله ای بعد از بقیة الله ذکر شده که می تواند بر طرف کننده این شبهه باشد و آن زیارتی است که صاحب فوز اکبر آورده است که - چون مجموعش زیارتی است کوتاه و دلنشین - همه آن را می آوریم. او گوید:

۱ - المصباح المنیر، مادة بقی.

۲ - المنجد، مادة بقی.

۳ - همان.

۴ - همان.

زیارت چهارم زیارت مختصری است که در یک روای صادقه تأکید به آن شده است از خود امام عصر علیه السلام که فرمودند من آن را دوست می‌دارم:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُوْرَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ عَلَى وَحْيِهِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءِهِ وَحُجَجِهِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى آبَائِكَ الطَّاهِرِينَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى أَصْحَابِكَ وَأَنْصَارِكَ وَأَحْبَابِكَ وَأَشْيَاعِكَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى مَنْ تَحَبُّ السَّلَامَ عَلَيْهِ.<sup>١</sup>

سلام بر تو ای حجت خدای بر آفریدگانش. سلام بر تو ای نور خدای در زمینش. سلام بر تو ای امین خدای بر وحیش. سلام بر تو ای بازمانده و باقیمانده از اولیا و حجج الهیه. سلام بر تو و بر پدران پاک و طاهرت. سلام بر تو و بر اصحاب تو بر یاران تو و بر دوستان تو و بر شیعیان و پیروان تو. سلام بر تو و بر هر کس که تو سلام بر او را دوست داری.

این زیارت، با همه کوتاهی - که بیش از هفت بخش نیست - از لطافت خاصی برخوردار است؛ به خصوص جمله آخر آن که درود بر همه کسانی است که آن آقا سلام بر آنها را دوست می‌دارد. در چهارمین سلامش - که عنوان بقیه الله ذکر شده است - اضافه و متممی دارد و آن من اولیائه و حُجَجِهِ است. بنابر این، بقیه الله یعنی آن کسی

---

١ - فوز اکبر در توسلات به امام منتظر: ٧١.



که از همه حجج و اولیا و اوصیا و انبیای خدا باقی مانده است. سخن را در جهت نخست با نقل کلام مرحوم مجلسی رحمته در این زمینه خاتمه می‌دهیم. او می‌فرماید:

بقیة الله یعنی بقیه و بازمانده خلفای خدا در زمین از انبیا و اوصیا یا کسانی که خدا به وسیله آنها بندگانش را باقی می‌دارد و مورد رحمت قرار می‌دهد ولی معنای اول اظهر است.<sup>۱</sup>

جهت دوم، ارتباط و اختصاص این لقب شریف به آن وجود مقدس است؛ هر چند از بعضی احادیث استفاده می‌شود که این لقب بر همه خاندان رسالت علیهم السلام اطلاق می‌شود و همه آنها بقیة الله هستند. در زیارت جامعه به همه آن ذوات مقدس به این عنوان عرض سلام داریم:

السَّلَامُ عَلَى الْأَئِمَّةِ الدُّعَاةِ وَالْقَادَةِ الْهُدَاةِ وَالسَّادَةِ الْوَلَاةِ وَالذَّادَةِ الْحُمَاةِ وَأَهْلِ الذُّكْرِ وَأُولِي الْأَمْرِ وَبَقِيَّةِ اللَّهِ وَخَيْرَتِهِ...<sup>۲</sup>

آری، تمامی این دودمان بقیة الله‌اند. آنها به جا گذاردگان و ثابت و پابرجا ماندگان خدایی‌اند. همه آنان خوبان خدائیند و مورد لطف و رحمت و شفقت پروردگار و باقی مانده از اوصیا و انبیای حق متعال‌اند برای ارشاد و هدایت خلق.

علاوه بر این جهت کلی، در قسمتی از روایات این لقب شریف به خصوص به بعضی از ائمه علیهم السلام نسبت داده شده است و خود را به

۱ - ملاذ الأخیار ۹: ۲۵۵ - بحار الأنوار ۱۰۲: ۱۳۷.

۲ - عیون أخبار الرضا علیه السلام ۲: ۲۷۳.

عنوان بقیة الله معرفی نموده‌اند.

از جمله وقتی حضرت باقر علیه السلام از مسافرت پرماجرای شام - که به الزام خلیفه مروانی صورت گرفته بود - مراجعت می نمودند، نزدیک مدین که رسیدند مردم، به دنبال سم پاشی های دستگاه خلافت، دروازه‌ها را بسته مانع از ورود آن حضرت و همراهان به شهر شدند. حتی از فروختن آذوقه به آنان هم خودداری نمودند. امام علیه السلام بالای کوهی که مشرف به شهر بود رفته و با صدای بلند فریاد برآوردند:

«یا أهل المدينة الظالم أهلها! أنا بقية الله. يقول الله: بقية الله خير لكم إن كنتم مؤمنين...»

«ای اهل شهری که ساکنانش ستم پیشه‌اند! هر آینه من بقیة الله هستم. آنگاه آیه شریفه را تلاوت فرمودند...»

همچنین نجمه مادر گرامی حضرت رضا علیه السلام گوید:

چون فرزندم به دنیا آمد، دست بر زمین نهاد و سر به آسمان بالا برد؛ در حالی که لبهای مبارکش حرکت می کرد. گویا حرف می زد. پدر بزرگوارش حضرت کاظم علیه السلام وارد شده فرمودند: «هَنِيئاً لَكَ - يا نجمة - كرامة ربك!»

گوارا باد - ای نجمه - کرامت پروردگارت برای تو.

پسر را در پارچه سفیدی پیچیده به دست پدر دادم. در گوش راستش اذان و در گوش چپ اقامه گفتند و کامش را با آب فرات

---

۱ - اصول کافی ۱: ۴۷۱ - ۴۷۲ (کتاب الحجّة، باب مولد ابی جعفر محمد بن

علی علیه السلام، ح ۵).

برداشته به من برگرداند و فرمودند:

«خُذِيهِ فَإِنَّهُ بَقِيَّةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي أَرْضِهِ.»

«بگیر او را. به درستی که او بقیة الله عز و جل است در زمین.»<sup>۱</sup>

با همه آنچه آوردیم، در بسیاری از احادیث این لقب شریف به خصوص به حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف اطلاق شده و خود آن وجود مقدس خود را به این عنوان معرفی نموده و سایر بقیة الله‌ها حضرتش را به این نام نامیده‌اند. به حدی این لقب با آن سرور ارتباط پیدا نموده که به صورت لقب اختصاصی حضرتش درآمده است؛ به طوری که تا بقیة الله گفته می‌شود جز آن بقیة الله منتظر به نظر نمی‌آید.

شاید سر مطلب این باشد که این بقیة الله بقیة تمام بقیة الله‌هاست و پس از او دیگر بقیة اللهی نیست. هر کدام از حجج الهیه که از آغاز عالم آمدند - گرچه بقیة الله بودند و خدا آنها را برای هدایت خلق باقی و بجا گذارده بود - بعد از هر یک دیگری می‌آمد و اگر بقیة اللهی از دنیا می‌رفت، بقیة اللهی دیگر به جا می‌ماند و این رشته باقی بود ولی آن وجود مقدس بقیة‌ای است که پس از او دیگر بقیة‌ای نیست؛ آخرین بقیة الله است. با آمدن او دیگر بقیة‌ای باقی نمانده است که بیاید.

خليفة الله و عبد الله      بقیة الله و وجهه الله<sup>۲</sup>



۱ - عیون أخبار الرضا علیه السلام ۱: ۲۰.

۲ - مطلع الأنوار: ۱۷۱.

## وَسَيِّدُ فَجْرٍ بَقِيَّةُ اللَّهِ وَصَاحِبُ الْعَصْرِ خَلِيفَةُ اللَّهِ<sup>١</sup>

در حدیث مفصّلی از امیرالمؤمنین علیه السلام که متضمّن سؤالات یکی از منکران نسبت به عده‌ای از آیات قرآن است این جمله یافت می‌شود که سائل پرسید:

أَجِدُهُ يَقُولُ: «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ» مَا هَذِهِ الْبَقِيَّةُ؟<sup>٢</sup> می‌یابم که قرآن می‌گوید بقیّة الله بهتر است برای شما. این بقیه چیست و کیست؟

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «هُم بَقِيَّةُ اللَّهِ يَعْنِي الْمَهْدِيَّ الَّذِي يَأْتِي عِنْدَ انْقِضَاءِ هَذِهِ النَّظَرَةِ فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجوراً وَمِنْ آيَاتِهِ الْغَيْبَةُ وَالْاِكْتِتَامُ عِنْدَ عَمُومِ الطُّغْيَانِ وَحُلُولِ الْاِنْتِقَامِ...»<sup>٣</sup>

«آنان (اولیای خدا) بقیّة الله‌اند مقصود مهدی علیه السلام است که در هنگام پایان پذیری این مهلت خواهد آمد و زمین را از عدل پر می‌کند؛ آن گونه که از ظلم و جور مملوّ گشته است. از آیات و نشانه‌های او غیبت است و پنهانی؛ آنگاه که طغیان گسترش گیرد و انتقام فرا رسد.»

می‌بینیم در این حدیث شریف امیرالمؤمنین علیه السلام - که خود از مصادیق اتم بقیّة الله است - آیه شریفه بقیّة الله خیر لکم را به آخرین

١ - همان: ٢٩٣.

٢ - بحار الأنوار ٩٣: ١٠٦.

٣ - همان: ١١٩.

فرزند معصومش مهدی آل محمد علیهم السلام تطبیق نموده و این لقب را به آن وجود مقدس اطلاق کرده است.

از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد: آیا می شود به قائم آل محمد به عنوان امیرالمؤمنین سلام کرد؟ فرمود:

«نه. این اسمی است که خدا امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به آن

نامیده و قبل و بعد از او جز کافر به این نام نامیده نشود.»

راوی حدیث عرضه داشت: فدای شما شوم! پس به حضرتش

چگونه باید سلام کرد؟ فرمود:

«باید گفت: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ.» آنگاه آیه شریفه را

تلاوت فرمود: ﴿بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾<sup>۱</sup>

همچنین خود آن وجود مقدس در سنین طفولیت خود را به این

لقب معرفی نموده است. آنگاه که جناب احمد بن اسحاق شرفیاب

معاصر امام یازدهم علیه السلام گردید و از حضرتش جویای خلیفه و جانشین

پس از آن حضرت شد، امام علیه السلام از جابر خاسته به اندرون رفتند. وقتی

بیرون آمدند، نور دیده شان، مهدی آل محمد علیه السلام - که در سن سه

سالگی بود و چهره اش چون ماه تمام و بدر کامل می درخشید - بر

دوش شریفشان بود. فرمودند:

«يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ، لَوْلَا كَرَامَتُكَ عَلَى اللَّهِ وَ عَلَى حُجَبَتِهِ،

مَا عَرَضْتُ عَلَيْكَ ابْنِي هَذَا.»

«ای احمد بن اسحاق، اگر نه این بود که در نزد خدا و حجج او کرامتی داری، این پسر مرا به تو نشان نمی‌دادم.»

... حدیث به اینجا می‌رسد که جناب احمد عرضه داشت:

يا مولاي، هل من علامة يطمئن إليها قلبي؟

آقای من، آیا می‌شود آیت و علامتی مشاهده کنم که دلم آرام گیرد و گواه امامت نور دیده تابان باشد؟

تا این جمله را احمد بن اسحاق گفت، ناگهان حجت سه ساله پروردگار و ماه پاره آسمان جلالت کردگار غنچه لب به سخن باز نمود و به زبان عربی فصیح فرمود:

«أنا بقية الله في أرضه و المنتقم من أعدائه فلا تطلب أثراً بعد عين يا أحمد بن إسحاق.»<sup>(۱)</sup>

«من بقية الله هستم در زمین خدا و انتقام گیرنده از دشمنان او. پس - بعد از این که به عین و سرچشمه رسیدی نشانه مجو.»

در این ساعت از نیمه گذشته شب اول ماه مبارک که این سطور را می‌نویسم آه سرد و اشک گرم انیسم گشته است. بدین امیدیم که اگر چون احمد بن اسحاق انا بقية الله را نشنیدیم روزی فرارسد که حضرت باقر العلوم عليه السلام فرمود:

آنگاه که آن وجود مقدس خروج کند، پشت به دیوار کعبه دهد و گردش سیصد و سیزده نفر (اصحاب خاص) جمع شوند. نخستین

۱ - کمال الدین: ۳۸۴ (باب ۳۸، ح ۱) - الأنوار البهية: ۱۸۲.

سخنی که از او شنیده می‌شود این آیه قرآن است: «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ» آنگاه بگوید: «أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ خَلِيفَتُهُ وَ حِجَّتُهُ عَلَيْكُمْ». «فَلَا يَسْلَمُ عَلَيْهِ مَسْلَمٌ إِلَّا قَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ»<sup>۱</sup>

(«من بقية الله و حجت و خلیفه خدایم بر شما». «پس هیچ کس بر او سلام نکند جز این‌گونه: سلام بر تو ای بقیه الله در زمین خدای.»)

آینه قمر که فروغش ز روی توست  
 برق زرخ بر آرزو که دلها به سوی توست  
 شام غم انتظار رخ ماه می‌برد  
 مهتاب بزم عشق فروغش ز روی توست  
 سبزینه قامت صحرا به یمن کی است؟  
 آوای چشمه سار بهاران زجوی توست  
 ما را چو شمع گریه بود در فراق یار  
 تنها نه این حکایت از آن‌های و هوی توست  
 این همه مردم بازار و کوچه چیست؟  
 چون در زمین و عرش فقط جستجوی توست  
 ساغر شکسته‌ایم و خمار از آیاغ یار  
 ساقی، بیا که باده ما از سبوی توست

روزی رسد نوای تو آید به گوش ما  
از بارگاه کعبه که: این آرزوی توست  
خورشید آرزو به نگاه تو می‌دمد  
پرده زرخ بر آره که دلها به سوی توست  
آشفته موی کیست چو من در فراق یار؟  
یک شب زشانه پرس که روزم چو موی توست<sup>۱</sup>



بَقِيَّةَ اللَّهِ وَ صَفْوَةَ الرُّسُلِ وَ نُخْبَةَ الْوُجُودِ مَا شِئْتَ فَقُلْ<sup>۲</sup>

---

۱ - سروده آشفته تهرانی.

۲ - الأنوار القدسیة: ۱۱۲.



## السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِيثَاقَ اللَّهِ الَّذِي أَخَذَهُ وَوَكَّدَهُ

سلام بر تو ای میثاق و پیمان خدا  
که آن را گرفته و محکم گردانیده است

خوب است ابتداء، کلمه میثاق و وَكَّدَ را معنا کنیم. میثاق به معنای عهد است بر وزن مفعال و از وَثَاقٍ یا وَثَاقٍ مشتق است که ریسمان یا قیدی بود که اسیر و مرکب را با آن می بستند. این واژه در اصل موثاق بوده که واو آن به واسطه کسره ما قبل به ی تبدیل شده و میثاق گردیده است.

در حدیث حضرت باقر علیه السلام است که خداوند از شیعیان ما در حالی که ذراتی بودند در روز عالم ذر میثاق و پیمان ولایت ما را گرفته است. توضیح مطلب این که در آن روز ارواح به اجساد کوچکی چون مور تعلق پیدا کرد و از آنها اقرار خواست؛ جمعی اعتراف نمودند و عده ای منکر شدند ...<sup>۱</sup>

وَ كَدَّهُ وَ أَكَّدَهُ هِرْدُوهٌ بِيَكٍ مَعْنَى اسْتَأْجَرَهُ وَ أَوْ قَلْبَهُ هِمَزَةٌ

می‌شود. با واو فصیح‌تر است و به معنای محکم نمودن و بستن چیزی است.<sup>۱</sup>

در این جمله به امام زمان علیه السلام به عنوان ميثاق الله عرض سلام داریم؛ آن هم میثاقی که گرفته و محکم بسته شده است. مقصود از این تعبیر چیست؟ چگونه امام زمان علیه السلام ميثاق خداست و پیمان و عهد پروردگار است؟

نکته‌ای که ابتدا توجه به آن لازم است این است که متعلق ميثاق و پیمان اعمال اختیاری انسان است. می‌گوییم: ميثاق بستم که این کار را انجام دهم یا: پیمان منعقد نمودم که این عمل را ترک کند. هیچ وقت به ذات و نفس آدمی ميثاق تعلق نمی‌گیرد. من ميثاق هستم یا شما پیمان هستید معنی ندارد. پس چگونه در این جمله کلمه ميثاق، آن هم ميثاق خدا، به نفس نفیس امام عصر علیه السلام تعلق گرفته است؟ (سلام بر تو ای ميثاق و پیمان خدایی.)

یقیناً در این جمله عنایتی به کار رفته و شدت مبالغه این تعبیر را موجب شده است؛ همانند زید عدل. از بس که زید عدالت دارد و عادل است گویا نفس عدل و عدالت است.

عنایت در این تعبیر به یکی از دو جهت می‌تواند باشد: یا آن که میثاقی که از آن وجود مقدّس گرفته شده آنقدر شدید و اکید است که گویا خود وجود مبارکش ميثاق و پیمان شده است. ميثاقی که خدای عزّ و جلّ از حضرتش اخذ نموده ميثاق در اصل

غیبت، میثاق در تحمّل مشکلات غیبت، پیمان نسبت به در به دری‌ها، خون جگری‌های روزگار غیبت، پیمان صبر و پایداری در برابر بلاهای دوران غیبت و شدائد دوستانش در آن روزگار، تعهد تسلیم فرمان و اراده حق بودن نسبت به آمد و مدت غیبت و همچنین تعهداتی که خدای لطیف از آن وجود شریف نسبت به ظهور و قیام و اقامه عدل و داد در سطح هستی و تأسیس حکومت حقّه الهیه در محدوده آفرینش گرفته است و هکذا سایر تعهدات و مواثیق محکم و استواری که از حضرتش اخذ شده ... همه و همه اسراری است میان او و خدایش و رازهایی است در بین آن عبد و معبود.

آن مسؤولیت خطیری که خدا به دوش او نهاده و آن بار سنگینی و اعبایی که بر کاهل شریفش گذارده است مسؤولیت و باری است که از آغاز عالم به کسی عرضه نشده و با شانه کسی آشنا نگردیده است. این چنین بار سنگینی ایجاب می‌کند که پیمان و میثاق نسبت به آن، آن قدر شدید و اکید گرفته شود که گویا صاحب این میثاق خود نفس میثاق است و دهنده این پیمان خودش پیمان.

از احادیث لوح و اخبار خواتیم استفاده می‌شود که کتابچه‌هایی مهر کرده و مختوم از آن عالم برای هر کدام از معصومین علیهم‌السلام آمده که به آنچه در آن نوشته شده بوده عمل می‌کردند. در واقع نوشته‌های آن صحیفه‌ها همان حقایقی بوده که از حضراتشان در عوالم گذشته پیمان گرفته بودند و آنان میثاق سپرده بودند.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَ عَلَيَّ اثْنَا عَشَرَ صَحِيفَةً اسْمُ كُلِّ إِمَامٍ عَلَيَّ خَاتَمُهُ وَصِفَتُهُ فِي

### صحیفته<sup>۱</sup>»

به درستی که خدای عزّ و جلّ بر من دوازده صحیفه نازل فرمود که اسم هر امامی بر مهر آن رقم خورده و صفتش در کتابچه مخصوص به خودش ثبت شده است.

در آن عالم از هر امامی پیمان آنچه باید انجام دهد گرفته‌اند و در این عالم به عنوان دست‌اول العمل بر او عرضه داشته‌اند؛ چنان که ميثاق تشنگی و شهادت پیمان خون و اسیری با سید الشهداء علیهم‌السلام بستند و از او عهد و فائزیت به همه آنها گرفتند.

در این زمینه صاحب اسرار الشهادة بیانی مستوفی و شرحی گسترده آورده و آن را با آیات و روایات بسیار همراه نموده است که قسمتی از آن را می‌آوریم:

منادی حقّ متعال که در عوالم سابقه ندا داد: کیست در مقام رفع ظلمات بر آید؟ حضرت سید الشهداء علیه‌السلام در مقام تلبیه بر آمد و پاسخ مثبت به این ندا داد که: حاضرم خودم و عیالم و اولاد و هر چه در اختیار دارم در راه رضای تو از دست بدهم و لذاست که هر چه متعلق به آن حضرت است با همه آنچه متعلق به سایر حضرات معصومین علیهم‌السلام است، از اشک و تربت و حرم و زیارت، فرق دارد.<sup>۲</sup>

۱ - کمال الدین: ۲۶۹ (باب ۲۴ حدیث ۱۱) - بحار الانوار ۳۶: ۲۰۹.

۲ - اسرار الشهادة، سید کاظم رشتی (نسخه خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، شماره ۶۹۷۰): ۱۷ - ۲۰.

خداوند وحی نمود که این معنی جز با رضایت جدّ و پدر و مادر و برادر و ابرار از فرزندان تمام نمی‌شود و امر کرد قلم اوّل را که در لوح، عهدی به این مضمون بنویسد. آن [لوح] را به خدمت رسول خدا ﷺ و به حضور امیرالمؤمنین علیّ و به محضر صدیقه کبری علیها السلام و حضرت مجتبی علیّ آورده و همگی با گریه و فغان آن را به خاتم خود مختوم نمودند.<sup>۱</sup>

سرانجام آن عهد را به خود سیدالشهدا دادند. آن حضرت هم خاتم شریف را بر آن نهاد و روح القدس به امر ذات کبریا آن را گرفت و در خزائن غیبی حفظ نمود. از آن روز، خدای امام حسین حضرتش را به سیدالشهدا ملقب نمود و به ابو عبدالله مکنی ساخت.<sup>۲</sup>

چون امام حسین علیّ یکه و تنها ماند و ناله استغاثه‌اش بلند شد، ارکان عرش به لرزه آمده و جوش و خروش در آسمانها و فرشتگان پدید آمد. در این میان، صحیفه‌ای از آسمان در دست شریفش قرار گرفت. فَلَمَّا فَتَحَهَا رَأَى أَنَّهَا هِيَ الْعَهْدُ الْمَأْخُودُ عَلَيْهِ بِالشَّهَادَةِ قَبْلَ هَذِهِ الدُّنْيَا. دید همان عهدی است که قبل از این عالم از حضرتش گرفته‌اند نسبت به شهادت و چون به پشت آن نگاه کرد، دید نوشته شده که ما شهادت را بر تو حتم نمودیم. اختیار با خود توست؛ اگر می‌خواهی این بلیّه را بر داریم

۱ - اسرار الشهادة، سید کاظم رشتی (نسخه خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس

رضوی، شماره ۶۹۷۰؛ ۲۹؛ با اندکی تغییر.

۲ - همان؛ ۴۰؛ با اندکی تغییر.

و همه هستی در اختیار و تحت حکم و فرمان تو هستند. هر چه  
بخواهی امر کن که همه در انتظار فرمان تو باشند. در این حال  
حضرتش آن صحیفه را به آسمان افکند و اظهار رضایت و به  
نفس نفییش مباشرت قتال نمود.<sup>۱</sup>

با صاحب زیارت شریفه آل یس هم در آن عالم موافق شدیدی  
بسته اند و پیمان های بسیار محکم گرفته اند ... تا آنجا که ميثاق الله گشته  
است.

پسر نرجس خاتون! عهد می کنی از همه انبیا و اولیا بیشتر خون دل  
بخوری؟ بیشتر از همه شاهد تضييع حقوق باشی؟ بیشتر از همه از  
دوست و دشمن نسبت به مقام مقدّست اسائه ادب بشنوی؟  
فرزند فاطمه! با ما پیمان می بندی که از پس پرده غیبت ناظر تاراج  
حقوق و غصب همه شؤون متعلق به خود باشی؟ آن هم به نام تو و به  
عنوان حمایت از حقوق تو!!

ای شبل حیدر کزار! با جدّت امیرالمؤمنین علیه السلام ميثاق خانه نشینی  
بیست و پنج ساله بستیم. با تو پیمان پرده نشینی در پرده اراده و مشیت  
قاهره خود منعقد می سازیم. پذیرا می شوی؟  
با عمّ گرامیت امام مجتبی علیه السلام پیمان خون دل خوردن ده ساله  
بستیم. با تو ميثاق خون دل خوردن در روزگار طولانی غیبت می بندیم  
قبول می کنی؟

---

۱ - اسرار الشهادة، سید کاظم رشتی (نسخه خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس

رضوی، شماره ۶۹۷۰): ۶۱ - ۶۴؛ با اندکی تغییر.

از جدّ امجدت موسی بن جعفر علیه السلام خواستار پذیرش چهار سال  
زندان شدیم؛ پذیرفت. پیمان ما با تو زندانی شدن در چاه غیبت است؛  
از گاه ولادت تا هنگامه ظهور. پذیرایی؟  
آری، آری،

هر که پیمان با هوالموجود بست

گردنش از بند هر معبود رست<sup>۱</sup>

جان‌ها به فدای تو و پیمانت! به قربان تو و میثاقت! چه پیمانی! چه  
عهدی! چه میثاقی!

اگر نه این است که دست لطف پروردگار پیوسته بر دل پاک آن  
گنجینه اسرار کردگار بوده و هست، مگر می‌شود از عهده این  
میثاق‌های سخت و پیمان‌های دشوار بیرون آمد و به آنها وفا نمود.  
آنچه تا کنون آوردیم توضیح احتمال اول بود که مقصود از میثاق،  
پیمانی باشد که از خود آن حضرت گرفته شده است.

ممکن است مراد پیمان و میثاقی باشد که از خلق نسبت به آن آیت  
حق گرفته شده است. این معنا از احادیث بسیاری استفاده می‌شود که  
خداوند متعال در عالم ذر و میثاق به دنبال پیمان گرفتن از بندگان برای  
خودش به وحدانیت، از آنان اقرار به رسالت حضرت خاتم النبیین و  
ولایت حضرات معصومین علیهم السلام را خواسته است که حضرت  
صادق علیه السلام فرمود:

«كان الميثاق مأخوذاً عليهم بالرّبوبيّة و لرسوله بالنّبوة و

لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالأَئِمَّةِ بِالإِمَامَةِ. فَقَالَ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَ مُحَمَّدٌ نَبِيُّكُمْ وَ عَلِيٌّ إِمَامُكُمْ وَ الأَئِمَّةُ الهَادُونَ أئِمَّتِكُمْ؟<sup>١</sup> «  
«از خلق نسبت به ربوبیت پروردگار و نبوت رسول خدا و امامت امیرالمؤمنین و ائمه عليهم السلام پیمان گرفته شده و خدای - در عالم ذر و ميثاق - فرموده بود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آیا محمد صلى الله عليه وآله پیامبر شما نیست؟ آیا علی عليه السلام امام شما نیست؟ و آیا امامان هدایتگر راهنمایان شما نیستند؟»

از بعضی احادیث استفاده می شود که نسبت به امام عصر عليه السلام در آن عالم از پیامبران اولی العزم عهد و ميثاق جدا گانه ای گرفته شده است. حضرت باقر عليه السلام فرمود:

«وَ أَخَذَ المِيثَاقَ عَلَيَّ أُولِي العزمِ أَنَّنِي رَبُّكُمْ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولِي وَ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَوْصِيَاؤُهُ مِن بَعْدِهِ وَ وِلَاةُ أَمْرِي وَ خُزَّانَ عِلْمِي عليهم السلام وَ أَنَّ المَهْدِيَّ أَنْتَصِرَ بِهِ لِديني وَ أَظْهَرَ بِهِ دَوْلَتِي وَ أَنْتَقِمَ بِهِ مِن أَعْدَائِي وَ أُعْبَدَ بِهِ طَوْعاً وَ كَرْهاً...<sup>٢</sup>»

«خداوند از پیامبران اولی العزم پیمان گرفت که: من پروردگار شما هستم و محمد صلى الله عليه وآله رسول من است و علی امیر مؤمنان عليه السلام و جانشینان پس از او و الیان امر من و گنجینه های علم من اند. به درستی که به وسیله مهدی عليه السلام دینم را یاری

١ - تفسیر قمی ١: ١٧٢ - بحار الانوار ٥: ٢٣٦.

٢ - اصول کافی ٢: ٨ (کتاب الإیمان و الکفر، باب ٣، ح ١).



می‌کنم و دولت‌م را ظاهر می‌سازم و از دشمنانم انتقام می‌گیرم و

به وسیله او، خواه ناخواه، پرستشم محقق می‌گردد.»

می‌بینیم که با چه شدت و تأکیدی با ذکر خصوصیات در عالم عهد و میثاق از پیامبران اولی العزم نسبت به امام عصر علیه السلام پیمان گرفته شده است؛ چندان که نسبت به هیچ کس میثاقی چنین نگرفته‌اند.

جان ندارد به چنین کسی چنین سلام کنیم و عرضه بداریم:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِيثَاقَ اللَّهِ الَّذِي أَخَذَهُ وَوَكَّدَهُ.

سلام بر پیمان خدایی و میثاق الهی که چنین شدید و اکید

گرفته است؟

نوح پیامبر را در عالم ذر باز دارند. خلیل خدا ابراهیم را نگه دارند. کلیم خدا موسی و پسر مریم عیسی علیه السلام را مورد خطاب قرار دهند. حتی جدّ امجدش حضرت خاتم النبیین در این پیمان‌گیری و اخذ میثاق داخل باشد و همگی اقرار و اعتراف نمایند که: آری،

دین خدا با مهدی خدا نصرت می‌پذیرد. دولت الهی به وسیله مهدی الهی محقق می‌شود. از دشمنان خدا بدان دست انتقام خدا انتقام گرفته می‌شود و سرانجام، بندگی و عبودیت مطلق برای حقّ متعال در زمان ظهور حضرتش فرا می‌رسد.

ای صاحبان عزم و ارباب اراده قوی، ای بزرگترین پیامبران الهی این پیمان را استوار سازید و عهده دار شوید. چون خدا می‌داند که بر این عهد و میثاق باقی می‌مانید و به آن وفا می‌نمایید افسر اولی العزمی بر تارک شما نهاده است.

## السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَعْدَ اللَّهِ الَّذِي ضَمِنَهُ

سلام بر تو ای وعده خدا!

وعده‌ای که خدایش ضمانت نموده است.

خوب است برای توضیح این جمله سلام به آنچه در شرح جمله «موعودها» در کتاب سوگند به نور شب تاب<sup>۱</sup> نوشته‌ایم مراجعه شود. در اینجا مضاف بر آن می‌آوریم که:

سلام بر امام زمان علیه السلام و ذکر آن وجود مقدس در ادعیه و زیارات با عنوان موعود بسیار است ولی در این جمله از زیارت شریفه آل یس با دو خصوصیت آمده است: یکی عنوان «وعد الله» و دیگری قید «الذی ضمینه».

موعود بودنش را دانستیم ولی در اینجا به حضرتش با عنوان وعد الله سلام می‌کنیم. گویا آن وجود مقدس موعودی است که از شدت موعودیت و عهد شده است. او وعده داده شده‌ای است که حقیقت و نفس وعد است؛ در آن حد که هر وقت وعده خدا گفته می‌شود، آن

موعود به نظر می آید. نوع آیات شریفه قرآن که در آنها ذکر از وعد آمده به آنچه متعلق به آن حضرت است تفسیر شده است. چند نمونه می آوریم:

حضرت صادق علیه السلام در تفسیر آیه ۷۵ سوره مریم ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ...﴾ فرمود:

«فَهُوَ خُرُوجُ الْقَائِمِ عليه السلام»<sup>۱</sup>

آنگاه که آنچه را وعده داده شده اند ببینند، خروج حضرت قائم علیه السلام است.

حضرت باقر علیه السلام در توضیح آیه ۴۴ سوره معارج ﴿ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ﴾ (این است آن روزی که وعده داده شده بودند.) فرمود:

«يَعْنِي يَوْمَ خُرُوجِ الْقَائِمِ عليه السلام»<sup>۲</sup>

منظور خداوند خروج حضرت قائم علیه السلام است.

در بیان آیه ۵۵ سوره نور ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ...﴾ (خدای آن دسته از شما را که ایمان آورده و اعمال شایسته داشته باشند وعده داده است هر آینه در زمین خلافت بخشد.) نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود:

آن گاه که شب جمعه (آن شب جمعه موعود معهود) فرا رسد،

۱ - اصول کافی ۱: ۴۳۱ (کتاب الحجّة، باب فيه نُكْتُ و تُقَفُّ من التنزيل في الولاية، ح ۹۰).

۲ - تأویل الآيات الظاهرة: ۷۲۶.

خدای فرشته‌ای را به آسمان دنیا فرو فرستد و چون فجر طالع شود و سپیده بدمد، آن ملک بر عرش بالای بیت المعمور نشیمن گیرد. برای محمد و علی و حسن و حسین علیهم‌السلام منبرهایی از نور نهاده بر آنها بالا روند و فرشتگان و پیامبران و اهل ایمان گرد آنان جمع شوند و درهای آسمان گشوده شود، چون خورشید به میان آسمان رسد، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گوید: پروردگارا، میعادى که در کتاب دادى چه شد؟ و آن این آیه قرآن است: که اهل ایمان و عمل صالح از شما را خدا وعده داده که آنها را در زمین جانشین قرار دهد... (تا آخر آیه ۵۵ سوره نور). آنگاه فرشتگان و پیامبران همانند سخن نبی مکرم و پیامبر خاتم را بگویند. سپس محمد و علی و حسن و حسین علیهم‌السلام به سجده افتند. آنگاه بگویند: بار پروردگارا، غضب کن که به تحقیق حریم تو هتک شد و برگزیدگان تو کشته شدند و بندگان شایسته‌ات خوار شمرده شدند. در این هنگام آنچه خدا خواهد انجام دهد که آن روز، روز معلوم است.<sup>۱</sup>

آری، هر جا سخنی از وعد و وعده است نشانی از آن بی‌نشان یافت می‌شود. هر کجا صحبت از میعاد و موعد است آن وعد و میعاد به نظر می‌آید و هر کجا نامی از موعود به میان می‌آید آن موعود معهود جلوه می‌کند؛ گویا در عالم وعدی جز او و موعد و میعادى جز روز ظهور او نیست که راستی هم اگر موعودی است، اوست و اگر

میعادی است، روز ظهور اوست و اگر وعده‌ی است استقرار حکومت حقّه الهیه به کف با کفایت اوست.

قیدی که در این جمله سلام آمده است «الذی ضمنه» است که مطلب را محکم‌تر می‌سازد؛ زیرا وقتی چیزی وعده خدا شد تخلف بردار نیست که «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ».

وعده خدا - آن‌گاه که وعده دهد - تمام است تا چه رسد به این که وعده‌اش را ضمانت نماید.

در میان ما مرسوم است که اشخاص معتبر وعده‌شان مورد قبول و پذیرش است. بدون چون و چرا می‌گوییم: فلانی اگر وعده داده قبول است؛ چون او حرفش دو ندارد؛ سرش برود قولش نمی‌رود؛ نیازی به ضمانت ندارد؛ همین که گفت: من وعده می‌دهم، کار تمام است.

چه کسی خوش قول‌تر از خداست؟ کیست وعده‌اش از وعده خدا معتبرتر؟ امام زمان علیه السلام وعده خداست. ظهور و قیام او را خدا وعده داده است. نصرت و یاری او را خدا وعده داده است. صرف وعده و نفس قول او کافی و فوق کفایت است تا چه رسد به این که این وعده‌اش را هم تضمین کرده است! وعده‌ای است حتمی؛ امری است که تحققش قطعی است؛ بدابر نمی‌دارد؛ تغییر و تبدیل پیدا نمی‌کند. بر این اساس است که فقط باید به آن وعده دل خوش کرد. فقط باید در انتظار رسیدن آن میعاد بود و فقط در فکر آمدن آن موعود که حقیقت وعد و موعود و میعاد او و قیام اوست. باقی - هر چه هست -

شِبْهُ الْوَعْدِ اسْت؛ بَدَلِ الْوَعْدِ اسْت؛ اسْمُ الْوَعْدِ اسْت. بِيَجْهَها رَا چِگُونَه  
گول می زنند و چه وعده‌ها به آنها می دهند؟ غیر از آن وعد و موعود  
- هر چه هست - از این قبیل است. بی جهت به این طرف و آن طرف  
توجه نکنیم که جز خستگی چیزی عائد نمی گردد. هر صبح و شام بر  
وعد حق سلام کنیم و تحقق و انجام و تنجز عاجل آن را از حق متعال  
بخواهیم.

السَّلَامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ عِزًّا وَجَلًّا بِه الْأُمَّمَ أَنْ  
يَجْمَعَ بِه الْكَلِمَ وَ يَلْمَّ بِه الشَّعْثَ وَ يَمْلَأُ بِه الْأَرْضَ قِسْطًا وَ  
عَدْلًا وَ يُمْكِّنْ لَهُ وَ يُنْجِزْ بِه وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ.<sup>۱</sup>

از آسمان‌ها بچرخان چشمی به این خاک، موعود!  
بر خاک سردی که مانده‌ست اینگونه نمناک، موعود!  
بی آفتاب نگاهت، بی تابش گاه گاهت  
مانده‌ست تقدیر گلها در چنگ کولاک، موعود!  
بر گیر فانوس‌ها را، دریاب کابوس‌ها را  
رویده بر شانه شهر ماران ضحاک، موعود!  
در این غروب غم‌آهنگ، در بازی رنگ و نیرنگ  
گویا فقط عشق مانده‌ست چون آینه پاک، موعود!

۱ - بحار الانوار ۱۰۲: ۱۰۱ - مفاتیح الجنان: ۵۳۰ (زیارت حضرت صاحب الامر،

با زخم زخم شکفته با دردهای نگفته  
در انتظار تو مانده‌ست این قلب صد چاک، موعود!  
در کوچه باغان مستی، تا پنجمین فصل هستی  
آکنده از باور توست این عقل شکاک، موعود!  
این فصل فصل ظهور است آیینه‌ها غرق نور است  
احساس من پرگشوده است تا اوج افلاک، موعود<sup>۱</sup>

---

۱ - سروده سید حبیب نظاری، آه عاشقان در انتظار موعود: ۱۳۱.

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ وَالْعِلْمُ الْمَتَّصِبُ وَالْغَوْثُ  
وَالرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ وَعَدَاغَيْرَ مَكْذُوبٍ

سلام بر تو ای پرچم افراشته و ای دانش ریخته و انباشته،  
و ای فریاد رس بی کسان و درماندگان و ای رحمت بی کران،  
وعده‌ای خالی از دروغ و همراه با راستی و صدق  
این جمله سلام از خصوصیتی برخوردار است و از جهتی در بین  
سلام‌های زیارت شریفه آل یس ممتاز است؛ زیرا سلام‌های گذشته و  
درودهای بعدی همه متضمن یک یا دو جهت از جهات مختلف  
متعلق به آن وجود مقدس بود؛ در حالی که این سلام بیانگر چهار  
صفت از اوصاف حضرتش می‌باشد. اینک توضیح یکایک آنها:

۱. السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ.

به امام عصر علیه السلام عرض سلام داریم با این عنوان که علم منصوب و  
پرچم برافراشته است. مقصود از علم منصوب چیست؟  
ممکن است از این جمله معنای حقیقی اراده نشود و مضافی در  
تقدیر باشد؛ یعنی، صاحبُ الْعِلْمِ الْمَنْصُوبِ: سلام بر تو ای صاحب



پرچم برافراشته. این بیان‌گر علم و بیرق خاصی است که متعلق به آن وجود مقدس است و باز شدن آن پرچم نشانه ظهور موفور السرور حضرتش می‌باشد.

از علائم خروج آن حضرت از برای خود جنابش بیرق اوست که چون وقت خروج او نزدیک شود، شقه آن بیرق گشوده می‌شود؛ بدون آن که کسی او را بگشاید و خداوند در آن حال آن بیرق را به سخن در می‌آورد و ندا می‌کند آن حضرت را که: یا ولی الله! خروج نما و دشمنان خدا را هلاک کن.<sup>۱</sup>

مرحوم شیخ محمد باقر بیرجندی نسبت به علم آن حضرت توضیحی آورده است. او گوید:

سه علم دارد؛ بر یکی نوشته است: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ و بر یکی مکتوب است: ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾ و بر یکی مکتوب است: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ؛ عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ وَ خَلِيفَتُهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ التَّسْعَةُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ أَوْصِيَاءُ﴾.<sup>۲</sup>

از روایاتی که محدثانی چون مرحوم صدوق و نعمانی از حضرت صادق علیه السلام آورده‌اند استفاده می‌شود پرچم خاصی که جبرئیل در جنگ بدر برای رسول خدا صلی الله علیه و آله از بهشت آورده بود - همان پرچم

۱ - العبقري الحسان، ج ۲ - النجم الزاهر: ۵۲.

۲ - بغيّة الطالب في من رأى الإمام الغائب: ۳۹.

که خصوصياتی داشت و امیرالمؤمنین علیه السلام آن را در جنگ جمل گشود و فتح نصیب آن حضرت شد سپس آن را پیچید و به دست فرزندش حضرت حسن علیه السلام داد. به عنوان یکی از ذخائر و مواریث بیت رسالت در نزد ائمه علیهم السلام باقی بود و کسی دگر آن را نگشود تا سرانجام به دست قائم این خاندان مهدی آل محمد - عجل الله تعالی فرجه الشریف - صاحب «العلم المنصوب» گشوده شود.<sup>۱</sup>

ممکن است از این جمله معنای کنایی آن اراده شود و چیزی هم در تقدیر نباشد. بلکه پرچم برافراشته کنایه از مقام هدایتی آن حضرت باشد. (مناسب است برای توضیح این مطلب به آنچه در کتاب سوگند به نور شب تاب<sup>۲</sup> در شرح جمله «و العلم النور» نوشتیم مراجعه شود) همان طور که پرچم در هر کجا قرار گیرد همه گرد او جمع می شوند و موجبات رهایی از گمراهی را فراهم می آورد، آن وجود مقدس علم منصوب است. خدا او را برای هدایت و ارشاد خلق برافراشته است و هر کجا بویی از دیار آن جان جانان به مشام جان رسد سایه هما گستر هدایت مشاهده می شود.

از این باب که گویند «عشق صادق در آستین باشد و آنچه اشاره کردیم خالی از شاهد نباشد، بی مناسبت نیست ماجرای را که به تازگی اتفاق افتاده است. و در مسافرتی که در ماه رجب امسال ۱۴۱۸ هجری قمری به بلوچستان داشتم از زبان جناب آقای نارویی شنیدم - بیاورم:

---

۱ - کمال الدین: ۶۷۲ - غیبت نعمانی: ۳۰۷. آنچه آوردیم تلفیق چند حدیث است.

۲ - صص ۴۷ - ۴۸.

در فروردین ماه سال ۱۳۷۵ شبی در روستای محلّ زندگیم خوابیده بودم. ساعت حدود ۲ بعد از نیمه شب بود که دیدم نوری از طرف قبله وارد اطاق شد. تا نزدیک من آمد و به صورت آقای با عمامه و عبای مشکی نازک، لاغر اندام، گندم‌گون، خوش سیما نشست و به من گفت: «برخیز؛ نمازت را بخوان». گفتم: آقا، من نماز را خوانده‌ام. دو مرتبه با لحن جدی‌تری مطلب را تکرار کرد و گفت: «تو سید هستی؛ برخیز نمازت را بخوان». گفتم: آقا؛ نماز را خوانده‌ام. مرتبه سوم گفت: «تو سید هستی؛ برخیز نمازت را طبق مذهب شیعه بخوان». گفتم: آقا، شما که هستید؟ فرمود: «من امام زمان هستم. دستت را به من بده و قسم بخور (یا قول بده) که بعد از این مثل مذهب شیعه نماز بخوانی و دستم را فشردند.»

در این میان برخاستند و جانماز ابریشمی سرخ رنگی برای من پهن نموده و مَه‌ری گذاردند. خودشان هم جلو ایستادند و مشغول گفتن اذان و اقامه شدند. در دلم شکی پیدا شد که: از کجا معلوم این آقا درست بگوید و امام زمان باشد و حرفش صحیح؛ من هم مشورت نکرده قول دادم مثل مذهب شیعه نماز بخوانم؟! تا این مطلب از ذهن من گذشت، آقا یک مرتبه برگشتند؛ نگاهی به من کردند و فرمودند: «شک نکن!» با آن حضرت نماز خواندم و از خواب بیدار شدم.

تصمیم داشتم تا تحقیق نکرده‌ام و خوابم تعبیر نشده است، نماز را مانند سابق بخوانم. تا آن‌که سرانجام مطلب برایم روشن

شد و در شب عید سعید غدیر سال گذشته رسماً به شرف تشیع نائل آمدم و برای این که جبران گذشته کرده باشم، به هدایت و ارشاد سایرین به مذهب حق شیعه پرداختم. تاکنون، با نبود امکانات، بیش از سی خانواده به شرف تشیع نائل آمده‌اند.

آری، آن وجود مقدس علم منصوب است؛ پرچم برافراشته هدایت است؛ حتی در عصر غیبت. تنها شرطش این است که انسان در مقام برآید و خود را در معرض آن علم قرار دهد. اگر کسی طالب هدایت باشد - در هر زمانی و مکانی که باشد - لطف حق شامل حالش می‌شود و به عنایت علم منصوب - آن کسی که خدا او را برای هدایت خلق به جا گذارده است - مهتدی خواهد شد.

## ۲. و العِلْمُ المصْبُوب

توضیح این جمله از عهده امثال ما بیرون است. چه بگوییم و بشنویم؟ چه بنویسیم و بیاوریم؟ نسبت به علم مصبوب؟! از این جهت که جمله را خالی از شرح نگذاشته باشیم با نم مرکب که از نوک قلم تراوش می‌کند به یم علم منصوب اشارتی می‌آوریم و الا، جهل مصبوب را چه حد آن که سخنی در علم مصبوب آورد؟!!

این جمله همانند جمله قبل دو احتمال دارد: یکی این که مضافی در تقدیر باشد؛ یعنی: ذوالعلم المصبوب (صاحب دانش ریخته شده) و دیگر این که چیزی حذف نشده باشد. با توجه به این معنا، به آن وجود مقدس به عنوان علم مصبوب سلام می‌کنیم.

مصبوب اسم مفعول از ماده صَبَّ است. صَبَّ در لغت به معنای

ریزش است و هر مصبوبی صابّی لازم دارد. هر ریخته شده ریزنده‌ای دارد. صابّ این علم مصبوب و ریزنده این دانش ریزان کیست؟ جز ذات مقدّس الاهی کسی در اینجا مقام صابّی و ریزندگی ندارد. خدا صابّ است و امام عصر علیه السلام علم مصبوب و صاحب علم ریخته شده یا نفس علم ریخته شده است. هر کدام از دو احتمال باشد بیان‌گر مقام علمی حضرتش می‌باشد.

او شخصیتی است که هستی و وجودش نفس نفیس و اصل کون و بودش علم مصبوب است.

وقتی کارگری مایع مذابی را میان قالبی می‌ریزد یا خشت‌مالی گلی را میان قالب قرار می‌دهد، هر چه میان قالب بریزند همان از قالب بیرون می‌آید؛ اگر از طلای ناب مذاب حجم قالب را پر کنند، آنچه از قالب بیرون می‌آید جسمی است از طلای خالص و اگر چیزی مخلوط کنند، آنچه از قالب بیرون می‌آید غیر خالص است. باید دید قالب ریز و صابّ چه کرده و چه در قالب ریخته است.

در اینجا صابّ و قالب ریز خداست. می‌خواهد قالب آخرین ولیّش را بریزد؛ چه می‌ریزد؟ علم می‌ریزد؛ علم خالص. قالب وجودی امام عصر علیه السلام به صبّ خدایی از علم مصبوب پر شده است. هیچ خلط و مزجی در قالب وجودی او نیست. علم محض است و محض علم؛ آن هم علم خدایی و ربّانی.

خوب است در اینجا توضیحی در علم آن علم مصبوب بیاوریم؛ گرچه از جاهلی اینچنین این سخن روانیست ولی چون خود سخنی نداریم و آنچه عرضه می‌داریم از آن صاحبان علم جمعی و جمع

علمی است رو می گردد.

از خوانندگان محترم - که از آغاز کتاب به آنچه آورده ایم توجه کامل داشته اند - انتظار دارم به این قسمت عنایت بیشتری داشته باشند. در این راه باریک و خطیر و طریق حسّاس و دشوار رهنمون ما تعبیراتی است که در احادیث و روایات و ادعیه و زیارات نسبت به علم آن علم مصبوب شده است. برای نمونه اینها را می آوریم:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ كَنْزِ الْعُلُومِ الْإِلَهِيَّةِ.<sup>۱</sup>

سلام بر تو ای وارث گنج علوم خدایی.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَعْدِنَ الْعِلْمِ النَّبَوِيَِّّةِ.<sup>۲</sup>

سلام بر تو ای معدن علوم پیامبری.

إِنَّكَ حَائِزٌ كُلِّ عِلْمٍ.<sup>۳</sup>

به درستی که تو جامع و دارنده همه دانش هایی.

إِنَّكَ خَازِنٌ كُلِّ عِلْمٍ وَفَاتِقٌ كُلِّ رَتَقٍ.<sup>۴</sup>

به درستی که تو خزینه دار هر علم و گشاینده هر بسته ای هستی.

السَّلَامُ عَلَى الْحَقِّ الْجَدِيدِ وَالْعَالَمِ الَّذِي عِلْمُهُ لَا يَبِيدُ.<sup>۵</sup>

سلام بر حق جدید (او حق را - که قبل از ظهور آن وجود مقدس

کهنه شده و از بین رفته است - تجدید و آن را نو می سازد) و بر

---

۱ - مصباح الزائر: ۴۳۷ - بحار الانوار ۱۰۲: ۲۲۶.

۲ - بحار الانوار ۱۰۲: ۱۱۷.

۳ - همان: ۹۹ - مصباح الزائر: ۴۳۷.

۴ - مفاتیح الجنان: ۵۲۶.

۵ - بحار الانوار ۱۰۲: ۲۲۸.

عالمی که علمش تباهی و تمامی نگیرد.

در دعای ندبه نیز می‌خوانیم: **أَيْنَ أَعْلَامِ الدِّينِ وَ قَوَاعِدِ الْعِلْمِ؟**  
(کجاست پرچم‌های دین و پایه‌های علم؟) و به حضرتش خطاب می‌کنیم:  
**يَا بِنَ الْعُلُومِ الْكَامِلَةِ<sup>۱</sup>**. (ای پسر دانش‌های کامل و علوم تام).  
این‌ها قسمتی از تعییراتی است که در دعاها و زیارت‌ها از علم آن  
وجود مقدس شده است.

عالمی که اگر از مقدار علمش پیرسید، گوئیم: **لَا يَبِيدُ** است: تمامی  
ندارد و هلاک نپذیرد. او دانایی است که خازن و حائز کل علم است؛  
همه علوم در نزد او جمع شده است. چیزی نیست که علم نامیده شود و  
در نزد او نباشد؛ مگر علمی که حق متعال به خودش اختصاص داده  
باشد و الا همه آنچه را غیر از خدا می‌دانند او می‌داند و نیز آنچه را غیر  
از خدا کسی نمی‌داند می‌داند؛ آن که قواعد علم است و زاده علوم  
کامله است و گنجینه‌های علوم الهی به او ارث رسیده و جایگاه علوم  
نبویه گردیده است.

چون دیده به صحیفه حدیث می‌گشاییم و چشم را با روایت آشنا  
می‌کنیم، در آن‌ها چنین گوهرهایی مشاهده می‌کنیم که در مقام معرفی  
مقام علمی آن علم مصبوب فرموده‌اند:

«**المهديُّ أكثرُ النَّاسِ عِلْمًا وَ حِلْمًا<sup>۲</sup>**»

«دانش و خویشتن‌داری مهدی عليه السلام افزون از همه مردم است.»

۱ - إقبال الاعمال ۱ : ۵۱۰ - بحار الانوار، ۱۰۲ : ۱۰۷ - ۱۰۸.

۲ - المهدي، سيد صدر الدين صدر: ۸۳.

قال أمير المؤمنين عليه السلام: «المهديُّ أوسعكم كهفاً و أكثركم  
علماً.»<sup>۱</sup>

«پناه دهندگی مهدی عليه السلام از همه شما بیشتر و علم و دانشش  
فزونتر است.»

عن أبي جعفر عليه السلام: «إِنَّ الْعِلْمَ بَكْتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ يُنْبِتُ فِي  
قَلْبِ مَهْدِيِّنَا كَمَا يُنْبِتُ الزَّرْعُ عَلَى أَحْسَنِ نَبَاتِهِ.»<sup>۲</sup>

حضرت باقر عليه السلام فرمود: «به درستی که علم به کتاب خدا و سنت  
پیامبر در دل مهدی ما رویش دارد؛ آن گونه که زراعت به  
بهترین وجهی بروید.»

عن أبي عبد الله عليه السلام: «العلمُ سبعةٌ و عشرون حرفاً فجميعُ ما  
جاءت به الرُّسُلُ حرفان فلم يعرف الناسُ حتى اليومَ غيرَ  
الحرفينِ. فإذا قام قائمنا أخرج الخمسةَ و العشرين حرفاً  
فبثها في الناسِ و ضمَّ إليها الحرفينِ حتى يبتها سبعةٌ و  
عشرين حرفاً.»<sup>۳</sup>

حضرت صادق عليه السلام فرمود: «تمامی دانش بیست و هفت حرف  
است. مجموعه آنچه پیامبران آورده‌اند دو حرف است و مردم تا  
امروز غیر از دو حرف نشناخته‌اند. آن زمان که قائم ما قیام کند  
آن بیست و پنج حرف دگر را بیرون آورد و میان مردم نشر دهد و  
آن دو حرف را هم به آنها ضمیمه نماید تا آن که مجموعه بیست

۱ - غیبت نعمانی: ۲۱۴.

۲ - کمال الدین: ۶۵۳.

۳ - بحار الانوار ۵۲: ۳۳۶.



و هفت حرف علم میان مردم منتشر شود.»

آنچه آوردیم نمونه‌ای است از احادیث رسیده نسبت به علم آن علم مصبوب که برای ما قابل فهم نیست. چه می‌فهمیم اکثریت علمی او را؟! چه می‌دانیم رویش علم در قلب شریف او چگونه است؟! چه آگاهی داریم از بیست و پنج حرف علمی که او می‌آورد و اصلاً تصورش هوش از سر انسان می‌برد؟!!

تمام آنچه رسل آورده‌اند - که نقطه ختمیه رسالت جدّ والا تبارش حضرت محمد ﷺ نیز در این جمع رسولان داخل است - تمام آنها عدد دو است و آن چه او می‌آورد این دو به اضافه بیست و پنج است. تا روزگار ظهور موفور السرور آن علم مصبوب، هستی با دو حرف علم اشتغال علمی دارد اما سرمایه او این مقدار است.

قدری در این حدیث بیشتر بیندیشیم و محاسبه‌ای داشته باشیم. یکصد و بیست و چهار هزار معادل با دو؛ یکی برابر با بیست و پنج بلکه بیست و هفت! این چه نسبتی است و چگونه کلامی است؟! جز در زمان ظهورش راهی برای پی‌بردن به این حقایق نیست. من که اعتراف می‌کنم نمی‌فهمم آن چه عصری است و چگونه روزگاری و او چه شخصیتی؟! جز این که بگوییم: السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ وَالْعِلْمُ الْمَصْبُوبُ و به همین جمله بسنده کنیم؟

آخر، ما - که سرمایه علمی‌مان مشتی موهومات است و نهایت آگاهی و درایت‌مان مزنونات و از دائره وهم و خیال و مرز ظن و گمان رد نشده‌ایم - چه می‌فهمیم علم چیست؟ گنج علم الاهی چیست؟ معدن علوم نبوی چیست؟ بالاتر از همه، چه می‌دانیم علم مصبوب

چیست و آن بیست و پنج حرف علم کدام؟

زیارتی می خوانیم؛ سلامی عرضه می داریم و ان شاء الله اجری می بریم و مورد عنایت قرار می گیریم و الا اگر توجهی پیدا کنیم که در سایه سوء کردار خود چه از دست داده ایم و به خاطر بدی رفتار خود از چه فیض ها محروم مانده ایم از حسرت قالب تهی می کنیم.

عمرمان با جهل و وهم و خیال گذشت و دانایی دانا یا نمان ظن بود و گمان؛ همان که «لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً»

علم مصبوب حق متعال در پس پرده استتار؛ آن سراپا علم خدایی در به در بیابانها و ما سرگرم چه قیل و قال ها! آن هم به نام او! بگذریم. گاهی مجسمه کسی را از طلا می ریزند و از طلای ناب قالب ریزی می کنند؛ هر چه طلا هست جمع می کنند و در این قالب می ریزند تا پر شود.

خدای عالم علیم تمام وجود مهدی آل محمد را از علم ریخته است. هر چه علم در هر جا بوده جمع شده. هر چه تا حال نبوده گرد آمده و هر چه علم از ذات قدوس ربوبی امکان ریزشش در قالب امکان بوده همه و همه را به صورت یک عبد عالم قائم در آورده و آفریده و بر تارکش نقش «الْعِلْمُ الْمَصْبُوبُ» زده است.

از آنجا که این علم مصبوب، علم منصوب است و غوث و رحمت در مقام صب این علم بر می آید که خدا قالب مرا از علم ریخته است؛ من نیز باید خلق خدا را نوال علمی بخشم. و توشه دانش دهم. در پس پرده غیبت هستم؛ باشم. من مصبوب مقام صابّی پیدا می کنم. من ریخته شده ریخته گر می شوم. به مقدار استعداد و قابلیت هر کس به او

افاضه علمی می‌کنم. اگر کاسه قلبش را وارونه نگذارد، سر دیگ دلش را باز کند، صدق و اخلاص راستی و پاکی از او بینیم، او را مورد ریزش علم قرار می‌دهم؛ به او درس می‌دهم با گوش دلش حرف می‌زنم و او می‌شنود. علمی که من در کاسه دل کسی بریزم با سایر علوم فرق دارد؛ به معنای واقعی علم است و به حمل حقیقی ذاتی نه به معنای اصطلاحی و شایع صناعی؛ علم ریخته از علم مصبوب است.

بنگرید که در عصر غیبت نسبت به جمعی چنین کرده‌ام. من مصبوب خدایم و آنان مصبوب من گشته‌اند. ریخته گر من خداست و من ریخته گر آنانم.

گاهی در کام دل محمد بن محمد بن نعمان قطره‌ای می‌ریزم؛ مفید می‌شود؛ مفید مرزبان، مفید شریعت.

گاهی جرعه‌ای به سید ابن طاووس می‌نوشانم؛ مجذوب می‌شود؛ مجذوب، حافظ سنگر دعا و زیارت.

گاهی باده‌ای در بادیه به دست حسن بن یوسف بن مطهر می‌دهم؛ علامه جلی می‌شود؛ پژوهنده‌ای خستگی ناپذیر در همه علوم مذهب. گاهی به گوش احمد بن محمد اَلفی می‌گوییم؛ می‌شود مقدس اردبیلی؛ آیتی در فقه و بصیرت.

گاهی سید مهدی طباطبایی بروجردی را به مکتب می‌پذیرم؛ بحر العلوم می‌شود؛ صاحب «دُرّه» و کرامت و همچنین دگران و دگران که در هر عصر و زمانی مورد صبّ و ریزش علمی آن علم مصبوب قرار گرفته‌اند و رنگ و بویی از آن دیار یافته و به راستی جامه زیبای نیابت و دیبای موزون وساطت و زعامت به قامشان میمون می‌نمود.

هر کس این نم‌دیدگان آن علم مصبوب را می‌دید از قداست و طهارت و هیبت و عظمت و تواضع و مکرمت به یاد آن یم علم مصبوب می‌افتاد که شاگرد باید معترف استاد باشد و نائب به منوب عنه رهنمون و وجودش صرف ربط و ربط صرف و معنای حرفی و عاری از هر پیرایه.

بهره یافته از آن علم مصبوب، آیت عظیم الشان مرحوم حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی رحمته الله وقتی نام آن وجود مقدس را بر زبان می‌آورد، گویا خود را در محضرش می‌دید و عظمت و جلالت مولایش را احساس می‌نمود و چون او را در هنگام دعا همراه با اسم سامی امام عصر علیه السلام نام می‌بردند، جوشان می‌شد و زبان خموشش به خروش می‌آمد: بگوئید ساکت باشد! مگر نمی‌شنوید نام مرا کنار اسم امام زمان علیه السلام می‌برد؟ من که هستم که اسمم همراه آن نام مقدس ذکر شود؟!

چون در ایام ساختمان مسجد اعظم روزهای پنجشنبه برای سرکشی می‌آمد و روی صندلی می‌نشست، یک‌ایک کارگران به زیارت و دست‌بوسی می‌آمدند. همه را تفقد می‌نمود. و آنچه با همان صدای لرزانش به همه می‌گفت این بود: امام زمان اجر عنایت کند. آری، امام زمان باید اجر و مزد عنایت کند که عنایت هم می‌کند.

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن

که خواجه خود روش بنده پروری داند<sup>۱</sup>

بگذریم، سخن به درازا کشید. چه کنم؟ حرفش هم آن قدر شیرین است که وقتی به میان می آید، گویی نوک قلم هم شیرینی آن را احساس می کند و نمی خواهد از تک بایستد و خامه از نامه برگیرد؛ هر چند نزدیک سحر باشد.

تا سر زلف تو هم دست نسیم سحر است  
همره باد صبا مرغ دلم در به در است  
شانه از خاطر آشفته ندارد خبری  
شانه موی تو آرامش جان بشر است  
هر چراغی به شب تیره فروزنده بود  
پرده بردار که رخسار تو نور قمر است  
پنجره باز نماید که صد عاشق زار  
بهر قربانی پای تو به هر رهگذر است  
نکته موی تو پیوند بهار است به دهر  
از دم قدس شما کوی جنان جلوه گر است  
زیر این طارم خضرا چه کسی مهر تو را  
داده بر قلب من و دیده من منتظر است؟  
هر سفر کرده زمانی به وطن می آید  
دیر سالی است که دلدار من اندر سفر است  
صلح با صبر نمودیم که آن یار قدیم  
گوید امروز دگر موقع فتح و ظفر است

تا به انشاد تو آشفته غزل گوی شود

هر که بینم زفراق تو چو خونین بصر است<sup>۱</sup>

### ۳. و الغوث

این علم منصوب و این علم مصبوب غوث است؛ آن هم چه

غوثی! در لغت می خوانیم:

غوث: مصدر یاری کردن و اعانت، به فریاد رسیدن، فریاد؛ اسم

است از تغویث؛ یعنی واغوثا گفتن. غیاث: چیزی که بدان

مخلصی باشد، فریاد رس، فریاد خواهی؛ اسم مصدر است؛ نامی

از نامهای خدای تعالی، فریادرس بندگان.<sup>۲</sup>

از آنچه آوردیم استفاده می شود که غوث و غیاث مصدر و اسم

مصدر است و به معنای فریاد رس و یاری ده و فریاد رسی و کمک

نمودن می آید.

در اسما مرکب پروردگار، این دو کلمه فراوان دیده می شود؛ از

جمله در دعای جوشن کبیر می خوانیم: یا غیاثَ الْمُستَغِیثِینِ! یا غیاثَ

مَنْ لا غِیاثَ لَهُ! یا غِیاثِی عِنْدَ کُرْبَتِی!<sup>۳</sup>

یا غوثَ مَنْ أَرادَهُ!<sup>۴</sup> یا غوثَ الْمُستَغِیثِینِ!<sup>۵</sup> و جمله یا غوث

۱ - سروده آشفته تهرانی.

۲ - لغت نامه دهخدا، غوث - غیاث.

۳ - دعای جوشن کبیر، بندهای ۱۴ - ۲۸ - ۱۱.

۴ - بحار الانوار ۱۰۲: ۵۶.

۵ - همان ۹۷: ۲۳۴.

اللَّهُفَانِ وَ مَأْوَى الْحَيْرَانِ<sup>۱</sup> ! در دعای قنوت امام هفتم علیه السلام آمده است. غوث و غیاث اصلی و حقیقی، در مرحله نخست، خود ذات قدوس باری تعالی است ولی اولیای او - همان گونه که در سایر صفات مظاهر اتم او هستند - در وصف غوثی و غیاثی نیز چنین مظهریتی دارند. لذا، کلمه غیاث به صورت مرکب به جمعی از آنان اطلاق شده است که از جمله آنها امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت سید الشهداء علیه السلام می باشند.

در زیارت ۱۷ ربیع الأول امیرالمؤمنین علیه السلام - که از حضرت صادق علیه السلام رسیده است - چنین می خوانیم:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَصِيَّ الْأَوْصِيَاءِ... السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِمَامَ الْمُتَّقِينَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا غِيَاثَ الْمَكْرُوبِينَ.<sup>۲</sup>

می بینم در این زیارت عنوان غیاث المکروبین به امیرالمؤمنین علیه السلام اطلاق شده است و شاید بر همین اساس است که مرحوم خاتون آبادی در ضمن القاب حضرتش این لقب را نیز آورده است.

ألقابه: [ال] مرتضی و أمير المؤمنين... و حبلُ الله و غياثُ المکروبين و سيد الوصيين.<sup>۳</sup>

همچنین در داستانی که موجب تعلیم دعای مشلول به جوان افلیج

۱ - همان ۸۵: ۲۱۹.

۲ - بحار الانوار ۱۰۰: ۳۷۵ - مفاتیح الجنان: ۳۷۶ زیارت مخصوص

امیرالمؤمنین علیه السلام -

۳ - جنات الخلود: ۱۶.

شده در نتیجه نافرمانی پدر شد می بینم که امیرالمؤمنین علیه السلام در آن نیمه شب در مسجد الحرام - وقتی آن جوان ماجرای خویش را بازگو کرد - فرمود: «أَتَاكَ الْغَوْثُ! أَتَاكَ الْغَوْثُ! أَلَا أَعْلَمُكَ دَعَاءَ عَلْمَنِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ? ...»<sup>۱</sup>

در مقام التَّجَا و تَوَسُّلِ به حضرتش نیز تعبیر «المُسْتَعَاثُ بِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ» فراوان دیده می شود؛ از جمله در ماجرای شنیدنی و مبسوطی که مرحوم مجلسی رحمته الله از زید نساج آورده است: که دختری، در شب قبل از عروسیش همراه با خاله اش به زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام می رفت. در میان راه کسی متعرض آنها شد. در آن حال اضطرار - در حالی که آن دختر یتیم همانند ماهی در دست صیاد مضطرب بود - ناله اش بلند شد: الْمُسْتَعَاثُ بِكَ يَا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ! خَلَّصْنِي مِنْ يَدِ هَذَا الظَّالِمِ (به تو استغاثه می جویم؛ علی جان! مرا از دست این ظالم رهایی بخش.) هنوز گفتارش تمام نشده بود که آن دادرس بی پناهان به فریادش رسید و او را نجات بخشید...<sup>۲</sup>

سید الشهداء علیه السلام را نیز بدین صفت خوانده اند. در حدیث مفصّلی، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مصائب عترت و اهل بیتش را پس از رحلت و وفاتش بازگو فرموده است. در آن این جمله دیده می شود:

«وَأَمَّا الْحُسَيْنُ علیه السلام فَإِنَّهُ مِنِّي وَهُوَ ابْنِي وَوَلَدِي... وَخَلِيفَةُ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَغِيَاثُ الْمُسْتَعِيثِينَ وَكَهْفُ

۱ - مُهْجَ الدَّعَوَاتِ: ۱۵۳ - بحار الأنوار ۹۵: ۳۹۸.

۲ - بحار الأنوار ۴۲: ۳۳۴ - ۳۳۶.



### المُستَجِيرِينَ...<sup>۱</sup>

«حسین علیه السلام از من است. او فرزند من است؛ پسر من است... و خلیفه پروردگار عالمیان و فریادرس بیچارگان و فریاد خواهان و پناه پناهجویان است.»

در میان همه حضرات معصومین علیهم السلام فقط به دو تن از آنان عنوان غوث و غیاث اطلاق شده است؛ نخست آنها سلطان سریر ارتضا حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام است. جد بزرگوارش حضرت صادق علیه السلام او را به این لقب خوانده است که فرمود:

«يُخْرِجُ اللَّهُ مِنْهُ غُوثَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ غِيَاثَهَا»<sup>۲</sup>.

«خدای از این فرزندم، موسی علیه السلام، غوث و غیاث این امت را ظاهر می‌سازد.»

در زیارت جوادیه حضرتش نیز می‌خوانیم:

«السَّلَامُ عَلَى غُوثِ اللَّهْفَانِ»<sup>۳</sup>

«سلام بر فریادرس (هر) اندوهناک.»

دیگری، حضرت ابا صالح المهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف می‌باشد که جد امجدش نبی مکرم و پیامبر خاتم او را به این مقام و منصب معرفی نموده است.

خوب است در این جا، به منظور تبرک و استشفاع و توسل و التجا

۱ - امالی صدوق: ۱۰۱ (مجلس ۲۴) - بحار الانوار ۲۸: ۳۹.

۲ - عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۱: ۲۳.

۳ - بحار الانوار ۱۰۲: ۵۳.

همه داستانی را که مرحوم مجلسی رحمته نقل نموده و متضمن همین مطلب است بیاوریم:

ابوالوفاء شیرازی گفت: من در کرمان به دست ابن الیاس اسیر بودم. قید و بند و غل و زنجیر بر من بود. به من خبر رسید که تصمیم کشتن و به دار آویختن مرا دارند. حضرت زین العابدین علیه السلام را به درگاه خدای عز و جل شفیع قرار دادم در این میان، خوابم برد. در عالم رؤیا رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیارت نمودم که می فرمود: «به من و به دخترم فاطمه علیها السلام و به دو فرزندم حسن و حسین علیهم السلام برای چیزی از امور دنیا متوسل مشو بلکه برای آخرت و آنچه از فضل خدای در آن عالم آرزو داری به ما تمسک جو.

اما برادرم ابوالحسن، امیرالمؤمنین علیه السلام، انتقام تو را از کسی که به تو ظلم نموده می گیرد.» من عرضه داشتم: ای رسول خدا، مگر نه این بود که به فاطمه علیها السلام ظلم شد و علی علیه السلام صبر کرد و ارثش را غصب کردند؛ هیچ نگفت؟ چگونه برای من از ظالمم انتقام می گیرد؟!

فرمود:

«این عهد و پیمانی بود که من با او کرده بودم و فرمانی بود که به او داده بودم. او از انجام و اقدام به آن ناگزیر بود...»

توسل به علی بن الحسین علیهم السلام برای نجات از سلاطین و تبه کاری شیاطین سودمند است. تمسک به حضرت باقر و صادق علیهم السلام برای امور آخرت نافع است. عافیت را از موسی بن جعفر علیه السلام

ملتمس شو و برای نجات در سفرهای آبی و خاکی خشکی و دریایی به دامان علی بن موسی الرضا علیه السلام چنگ زن. محمد بن علی، حضرت جواد علیه السلام، را برای طلب رزق و نزول روزی واسطه بدار و از علی بن محمد، حضرت هادی علیه السلام، برای انجام خیرات و نیکی به دوستان کمک بگیر و حسن بن علی، امام عسکری علیه السلام، را هم برای امور آخرت.

و أَمَّا الْحُجَّةُ فَإِذَا بَلَغَ السَّيْفُ مِنْكَ الْمَذْبَحَ - وَأَوْ مَأْيِدَهُ إِلَى حَلْقِهِ - فَاسْتَغِثْ بِهِ فَهُوَ يُغِيثُكَ وَهُوَ كَهْفٌ وَغِيَاثٌ لِمَنْ اسْتَغَاثَ بِهِ (هرگاه شمشیر به گلویت رسید - و با دست مبارک به گلوی خویش اشاره فرمود - پس به حضرت حجت - عجل الله تعالی فرجه الشریف - استغاثه جو که او به فریادت می رسد، او - برای هر کس که به پناه او برود و از او استغاثه جوید - پشت و پناه و فریادرس و غیاث است.)»

(به دنبال آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند) با صدای بلند گفتم: یا مولای! یا صاحب الزمان! أنا مُسْتَغِيثُ بِكَ. تا حضرتش را صدا زدم و به آن وجود مقدس استغاثه جستم ناگاه دیدم شخصی از آسمان فرود آمد؛ در حالی که اسبی زیر پا داشت و حربه‌ای آهنین بر دست. گفتم: مولای من، شر کسی را که مرا آزارم می دهد از من بردارید. فرمودند: «خواستهای را انجام دادم و از خدا حاجتت را مسألت نمودم و اجابت شد.»

ابوالوفاء گفت: صبح که از خواب برخاستم، ابن الیاس به سراغم فرستاد. قید و بند و غل و زنجیر را از من برداشت و مرا خلعت

بخشید و گفت: به که پناه بردی؟ گفتم:

به کسی که غیاث مستغیثین است؛ به آن آقا که فریاد رس  
درماندگان است. او از خدایش درخواست کرد و مشکل من  
برطرف شد.<sup>۱</sup>

عالم وارسته مرحوم سید محمد رضوی کشمیری فرزند مرحوم  
علم الهدی سید مرتضی کشمیری - صاحب مقامات و کرامات - همین  
استغاثه را در لوحه‌ای تضمین نموده است:

إِن دَنَا مِنْ نَحْرِكَ السَّيْفِ اسْتِغِيثُ

بِوَلِيِّ الْعَصْرِ مَوْلَاكَ وَقُل:

يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ أَغْنِنِي يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ أَذْرِكُنِي

فَهُوَ بَابُ اللَّهِ وَالرَّحْمَةُ وَالْأَل

غُوثُ وَابْنُ الْمُصْطَفَى فَخْرُ الرُّسُلِ

هم ایشان در ترجمه آن نیز گفته است:

در چنان وقتی که وارد کارد آید بر گلو

استغاثه کن به مولی صاحب العصر و بگو:

يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ أَغْنِنِي يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ أَذْرِكُنِي

با خلوص و صدق اگر باشی، به فریادت رسد

باب حق و غوث و رحمت، دادرس؛ بی‌گفتگو

و همچنین حضرت عسکری علیه السلام پس از ولادت فرزندش او را به

این لقب خوانده است. مرحوم محدث نوری گوید:

عالم جلیل سید حسین مفتی کزکی سبط محقق ثانی در کتاب «دفع المناوأة» از او [حکیمه خاتون] نقل کرده که او گفت: مولد قائم علیه السلام شب نیمه شعبان بود (تا آن که می گوید: پس آن جناب را آوردم به نزد برادرم<sup>۱</sup> حسن بن علی علیه السلام. پس مسح فرمود به دست شریف بر روی پر نور او که نور انوار بود و فرمود: سخن گو؛ ای حجت الله و بقیة انبیا و نور اصفیا و غوث فقرا و خاتم اوصیا و نور اتقیا...<sup>۲</sup>

آری، آن وجود مقدس غوث و غیاث امت است. مقام غوثی و منصب فریادرسی حضرتش در دوران غیبت صغری و روزگار غیبت کبری امری است مبّان و مشهود. آن چه از فریادرسی ها و دستگیری های آن غوث و غیاث در این مدت نسبت به مشکلات مختلف فردی و اجتماعی تحقیق یافته است فوق احصا و شمارش است؛ زیرا که بسیاری از آن ها نقل نشده و کسی با خبر نگشته است. همان بیش و کمی که در دست است مثنوی هفتاد من کاغذ شود. کمتر کسی است از دوستان حضرتش که در این زمینه جریانی نداشته باشد که یا خودش مورد عنایت و فریادرسی آن وجود مقدس قرار گرفته و یا برایش نقل شده باشد.

این ها اموری نیست که به اقامه برهان نیاز داشته باشد. ضرورت

۱ - برادرزاده ام درست است.

۲ - نجم ثاقب (چاپ رحلی): ۲۴ - ۲۵ (باب دوم، لقب بیست و هشتم).

عقل و فطرت حاکم به این حقیقت است که خدای ارحم الراحمین، خدای غیاث المستغیثین، خدای غوث اللّهْفان و مأوی الحیران، نمی‌شود کسی را به صورت نماینده از طرف خود به عنوان غوث و غیاث میان خلقش نگذارد. سنّت حقّ متعال از آغاز عالم بر این بوده و هست و خواهد بود. امروز از طرف غیاث المستغیثین، غوث و غیاث امام زمان علیه السلام است. هر کس بخواهد مشکلش حل و گره از کارش باز شود، باید به او متوسّل شود چه زیبا سروده است علامه فقید غروی اصفهانی:

### كهف الّوَرَى و الغوث عند الالتجا

و في فناء بابه كل الرجا<sup>۱</sup>

پناه هستی و فریادرس است - آنگاه که به او پناه برند - و همه امید در آستان او بار افکنده است.

مرحوم شیخ محمد باقر فقیه ایمانی نیز گوید:

و صاحب العصر و غوث الفقرا و صاحب الدار و نور الأتقیا<sup>۲</sup>



خوب است در این جا - از این جهت که گفتارمان بدون گواه نباشد و نوشتارمان خالی از شاهد مشاهده نشود - ماجرای دلنشینی را که مرحوم محدّث نوری رحمته الله نقل کرده است بیاوریم:

۱ - الأنوار القدسیة: ۱۱۴.

۲ - مطلع الأنوار: ۱۷۰.

عالم بزرگوار مجمع فضائل و فواضل مولیٰ علی رشتی - که عالمی زاهد و باتقویٰ بود و جامع انواع علوم و از شاگردان استاد اعظم و آیت معظم (میرزا محمد حسن شیرازی) دام ظلّه بود و فراوان در سفر و حضر همراهش بودم و همانندش را بسیار کم دیدم - برای من نقل کرد:

در سفر بازگشتی از کربلا به نجف اشرف، از راه فرات با کشتی‌های کوچک بین کربلا و طویریج آمدم. سرنشینان آن اهل حله بودند - در طویریج راه حله و نجف جدا می‌شود - و همگی به لهو و لعب و شوخی مشغول. در جمع آنها یک نفر بود که آثار متانت و وقار بر سیمایش ظاهر بود؛ و در اعمال زشت و شوخی‌های آنها دخالتی نداشت و نمی‌خندید و پیوسته همراهانش بر مذهب او خرده می‌گرفتند. با این همه، او در خوراک شریک آنان بود. من از این امر متعجب بودم {اگر از آنهاست، چرا در کردارشان شرکت ندارد و اگر از آنها نیست، چرا در خوراک و غذا با آنان سهیم و شریک است؟!} تا رسیدیم به محلی که آب کم بود. ناخدا ما را پیاده کرد که مقداری در ساحل پیاده برویم (تا کشتی به جایی که عمق آب زیادتر است برسد و دو مرتبه سوار شویم). من از این فرصت استفاده کردم و با او مشغول گفتگو و صحبت شدم و پرسیدم چرا از همراهانش کناره‌گیری می‌کند و چرا آنان او را اذیت و سرزنش می‌کنند؟ گفت: اینان همگی خویشان من هستند و از اهل سنت. پدر من هم از آنان بود ولی مادرم اهل ایمان (و پیرو مذهب حقه امامیه).

من هم ابتدا به آیین آنها بودم ولی خدای، به برکت حضرت  
حجّت صاحب الزمان علیه السلام، بر من منت نهاد و به مذهب شیعه  
درآمدم. پرسیدم: سرش چه بود (چه رخ داد که این سعادت  
نصیبت شد)؟ گفت: اسم من یاقوت است و کنار پل حله روغن  
می فروشم. سالی برای تهیه و جمع آوری روغن به بیابان های  
اطراف حله رفته و چند مرحله از شهر دور شده بودم تا آنکه آنچه  
روغن می خواستم خریدم و بار الاغم نمودم و با جمعی از اهل  
حله به طرف شهر برگشتم. در یکی از منازل میان راه فرود  
آمدیم. خوابیدم. ناگهان از خواب بیدار شدم؛ هیچ کس از  
همراهان را ندیدم. همگی رفته بودند. راه ما هم در بیابان  
خشکی بود که درنده بسیار داشت و تا چند فرسخ اطراف آن  
نشانی از آبادی نبود.

برخاستم و روغن ها را بر چارپا بار نمودم و حیران و ترسان از  
درندگان پشت سر آنها به راه افتادم. روز گرمی بود. شروع کردم  
به استغاثه از خلفا و مشایخ و کمک خواستن از آنها. پیوسته  
آنان را شفیع و واسطه نزد خدای تعالی قرار دادم و فراوان تضرع  
و زاری داشتم ولی هیچ از آنان چیزی عاندم نشد و راه به جایی  
نبردم. با خودم گفتم: من از مادرم شنیده ام که می گفت:

ما امام و پیشوایی داریم حتی و زنده. کنیه اش ابی صالح است.  
گمشدگان را رهنمون و درماندگان را فریاد رس و ضعیفان را  
معین و یاور است. من با خدای خودم عهد نمودم اگر به آن امام  
استغاثه بردم و او به فریادم رسید، به دین مادرم (که مذهب



شیعه است) در آیم. لذا حضرتش را صدا زدم و به آن آقا استغاثه  
جستم. ناگهان شخصی را در کنار خود دیدم که با من راه می‌رود  
و دستاری سبز به سر دارد. (در این هنگام، به سبزه‌های کنار نهر  
اشاره کرد و گفت: سبزی عمامه‌اش همانند این سبزه‌ها بود.)

آنگاه حضرتش راه را به من نمود و امر فرمود به دین مادرم  
درآیم و کلماتی دیگر گفت که فراموش کردم و افزود: «به زودی  
به یک آبادی می‌رسی که اهل آن همگی شیعه‌اند.» گفتم: آقای  
من، شما همراه من به این آبادی نمی‌آیید؟

جمله‌ای فرمود که معنایش این بود: «نه؛ زیرا هزار نفر در اطراف  
شهرها از من فریاد رسی خواسته‌اند؛ می‌خواهم به فریاد آنها  
برسم.» این جمله را فرمود و از نظرم غائب شد.

مقدار کمی راه رفتم. به آن آبادی که فرموده بود رسیدم؛ در حالی  
که فاصله بسیار بود و همراهانم یک روز بعد از من به آنجا  
رسیدند!

وقتی به حله آمدم، به محضر سید الفقها سید مهدی قزوینی رحمته‌الله  
رسیدم و جریانم را برای ایشان نقل نمودم. او اصول دینم را به  
من آموخت. از ایشان جويا شدم که عملی به من تعلیم دهند که  
دو مرتبه توفیق شرفیابی و زیارت امام زمان علیه‌السلام نصیبم شود.  
پاسخ داد: چهل شب جمعه به زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام مشرف  
شو. من هم شب‌های جمعه برای زیارت آن حضرت به کربلا  
می‌آمدم تا آن که هفته آخر جمعی از اعوان ظلمه از واردین  
تذکره مطالبه می‌کردند. من نه تذکره داشتم و نه قیمت آن را تا

بپردازم. حیران مانده بودم. هر چه خواستم مخفی از دیدهٔ مأموران وارد شوم میسر نشد. ناگهان دیدم همان آقا، حضرت صاحب الامر علیه السلام در لباس طلاب غیر عرب با عمامه‌ای سفید داخل شهر هستند. تا چشمم به آقا افتاد به حضرتش استغاثه بردم و متوسل شدم. از شهر بیرون آمدند و مرا - بدون این‌که کسی ببیند - همراه خود میان شهر بردند و در میان جمعیت از نظرم ناپدید شدند و حیرت و حسرت فراق آن وجود مقدس برایم به جای ماند.<sup>۱</sup>

این ماجرا را - با این‌که طولانی بود - آوردیم؛ زیرا متضمّن نکات ارزنده و آموزندهٔ بسیاری است. علاوه بر این، شاهد و گواه مطلب ما است که غوث بودن آن وجود مقدس است. آری، او غوث است و فریادرس؛ حتی برای غیر شیعیان. اگر به پناهِش بروند و از او استغاثه بجویند آنان را پناه داده و فریادرسی می‌کند.

آنچه از این تشرّف می‌آموزیم و حائز اهمیت بسیار است این امور است:

۱ - نقشی که مادران در سعادت و نیک‌بختی و یا، خدای نخواسته، شقاوت و سیئه‌روزی فرزندان عهده دارند. آنها بسیار باید مراقب این معنی بوده و به آن اهتمام داشته باشند. گاهی یک جملهٔ مادر با فرزند در دوران طفولیت، مسیر زندگی او را در بزرگسالی عوض می‌کند؛ همان‌گونه که سخنان مادر یاقوت با او در خردسالی رهنمون او به

---

۱ - جَنَّةُ الْمَأْوَى، حکایت چهل و هفتم.

شاهراه سعادت در بزرگسالی شد.

۲- راه و مسیری که عالم دین و فقیه مذهب و بصیر به مکتب نشان می‌دهد همین راهی است که مرحوم سید مهدی قزوینی به یاقوت رهنمون شد. باید از راه حضرت حسین علیه السلام و عرض ابد به ساحت مقدس آن خون خدا و سید شهدا راهی به دیار یار پیدا کرد. بزرگ مردی که خدایش رحمت کناد از یک صاحب بصیرت و موفق و فائز به زیارت آن جان جانان نقل می‌کرد که آن وجود مقدس فرمود: «اگر طالب چنین فیض و سعادت هستی یک سال بر حسین ما گریه کن.»  
آری،

کیمیایی است عجب تعزیه‌داری حسین

که نباید ز کسی منت اکسیر کشید

۳- سلف صالح ما و گذشتگان این مکتب و آئین به وقار و متانت و رعایت آداب و اخلاق حسنه پیوسته معروف و شناخته شده بودند و از سیمای آنان سیرت آنان معلوم می‌شد که شیعه باید چنین باشد؛ بی اینکه حرفی بزند و یا سخنی اظهار دارد. سکوت همراه با وقار او، سیره و روش پسندیده او، خلق و خوی حسن و احسن او بیانگر مذهب و مرامش باشد؛ به خصوص اگر در جایی زندگی می‌کند و در جمعی است که غیر از او هستند و مرامی دگر دارند. متأسفانه، به خاطر رعایت نکردن این امور، معرف بدی برای این مکتب شده‌ایم! بگذریم.

## شرح این هجران و این خون جگر

### این زمان بگذار تا وقت دگر

باید به خود آن وجود مقدس استغاثه کنیم و از او بخواهیم که این کمالات را به ما ارزانی دارد.

لازم به تذکر است که حقیقت استغاثه به آن غوث همان حالت انقطاع و بریدن از همه جا و در نهایت شدت و ابتلا به آن وجود مقدس ملتجی شدن است.

به این حقیقت از دو طریق می توان جامه عمل پوشاند؛ یکی از طریق گفتار و قرائت آنچه در این زمینه رسیده است و دیگری از راه نوشتار و نوشتن رُقعۀ استغاثه به آن حضرت. خوب است با نقل کلام دو نفر از بزرگان سخن را در این زمینه خاتمه دهیم.  
مرحوم دبیر الدین صدر الاسلام همدانی گوید:

هرگاه تو را مطلبی و مهمی روی دهد، یا در صحرای خلوت یا در مکان خلوتی برو که کسی تو را نبیند و تو هم کسی را نبینی. اگر بتوانی، غسل بکن یا وضوی کاملی بساز و سر را برهنه کن جامه آستین و زانوها را بالا بزن. گناهان خود را مُمثل کن و تقصیرات خود را در شرائط بندگی با مولای خود مجسم نما. قدری خاک بر سر ریز و صدا را به واویلاه و واغوٹاه و وا اماماه بلند کن. پس از آن متوجه شو از صمیم قلب به آن حضرت و سلام کن به سلامی که اول او این است: «سلام علی آل یس...»

پس از خواندن این سلام، دعایی که بعد از او وارد شده [بخوان]

بعد از آن به تضرع و زاری و ناله و سوگواری بگو:  
 اللَّهُمَّ عَظْمَ الْبَلَاءِ وَ بَرِحَ الْخَفَاءِ وَ انْقَطَعَ الرَّجَاءُ وَ انْكَشَفَ  
 الْغَطَاءُ وَ ضَاقتِ الْأَرْضُ وَ مُنِعَتِ السَّمَاءُ وَ إِلَيْكَ - يَا رَبِّ -  
 الْمُشْتَكَى وَ عَلَيْكَ الْمَعْوَلُ فِي الشَّدَةِ وَ الرَّخَاءِ. اللَّهُمَّ فَصِّلْ  
 عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الَّذِينَ أَمَرْنَا بِطَاعَتِهِمْ وَ عَجَّلِ  
 - اللَّهُمَّ - فَرَجَهُمْ بِقَائِمِهِمْ وَ أَظْهِرْ إِعْزَازَهُ. يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ وَ  
 يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ! انصُرَانِي فَإِنَّكُمَا نَاصِرَايَ. يَا مُحَمَّدُ يَا  
 عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ! احْفَظَانِي فَإِنَّكُمَا حَافِظَايَ ...

پس سه مرتبه بگو: یا مولایِ یا صاحبِ الزَّمانِ!  
 الْغَوْثُ! الْغَوْثُ! الْغَوْثُ! أَدْرِكْنِي! أَدْرِكْنِي! أَدْرِكْنِي!  
 الْأَمَانَ الْأَمَانَ الْأَمَانَ! ...

پس از آن، آن حضرت را ممثل بدار پیش روی خود و به هر  
 زبانی که اقرب به تملق و تخضع و تخشع است مطالب خود را  
 عرض کن و قسم بده آن حضرت را به حق آباء کرامش علیهم السلام که  
 حاجت تو را برآورد. امیدوارم که سریعاً حاجتت روا و دردت دوا  
 شود و این از اسرار مکنونه و مطالب مخزونه بود که به یادگار  
 گذاشتم و پرده از آن برداشتم.<sup>۱</sup>

از مرحوم سید علی خان مدنی، شارح صحیفه سجّادیه، این  
 استغاثه نقل شده است:

دو رکعت نماز زیر آسمان با سر برهنه در شب پنجشنبه یا شب

جمعه می‌خوانی و بعد از آن با سر برهنه «یا حجة القائم» به عدد آن می‌گویی که بسیار مجرب است و عدد آن:

(١٠ + ١ + ٨ + ٣ + ٤٠٠ + ١ + ٣٠ + ١٠٠ + ١ + ١ + ٤٠)

است که جمعی ٥٩٥ می‌شود آن را حفظ کن که از مکنونات است و من مکرر آن را تجربه نموده‌ام.<sup>١</sup>

مرحوم میرزا محمد باقر فقیه ایمانی در کتاب خود در فصل استغاثه

به امام عصر علیه السلام چنین گوید:

معنای استغاثه تضرع و زاری و لابه نمودن به ایشان در موقع پیش آمدن درماندگی سخت و دچار شدن به محنتی مانند کارد به گلو رسیدن است... از القاب خاص مبارکه ایشان غوث و غوث الفقراء است...<sup>٢</sup>

آداب و شرائط استغاثه به امام عصر علیه السلام - که موجب کمال تأثیر آن می‌باشد - این است که در مقام استغاثه به ایشان - از هر جا باشد - باید بنده متذکر باشد مقام احاطه علم ایشان را به تمام عالم و خود را نزد ایشان حاضر بداند؛ به طوری که کأنه به چشم او را می‌بیند و ملتفت باشد که می‌بینند او را و کلام او را می‌شنوند و متذکر و ملتفت کمال قدرت ایشان به هر امری - به وجهی که ذکر آن گردید - باشد و هم ملتفت و متذکر مقام بزرگواری ایشان - که اگر نباشد نه عالم برقرار است و نه هیچ

---

١ - تکالیف الأنام فی غیبة الإمام علیه الصلاة والسلام: ٢٥٢.

٢ - فوز اکبر در توشلات به امام منتظر علیه السلام: ٥٧ - ٥٩.

فیض و رحمتی نازل می‌شود. و هم متذکر و ملتفت کمال مهربانی آن جناب، خاصه با دوستان و شیعیان خود، باشد که به یک جهت رعایا و بندگان و به یک جهت اولاد و فرزندان ایشان می‌باشد. پس با این حال به ایشان استغاثه کند مانند پناه بردن و الحاح کردن فقیر ذلیل عاجز به سلطان جلیل قادر کریم و مانند درخواست کردن فرزند از پدر مهربان خود. با این همه، شرط مهم دیگر آن است که توبه واقعی نماید به قلب و زبان از گناهان خود و اگر هم در اعمال خود کار شنیع زشتی را می‌داند که مرتکب آن می‌باشد، ترک آن را نماید و یا اگر ظلم و آزاری از او به کسی رسیده که می‌داند، پس او را از خود راضی نماید که این هر دو سبب شدت غضب از خدا و ولی خدا و موجب استحقاق عقوبت بنده است تا چه رسد که توجه و لطف نمایند.

کیفیت استغاثه به آن جناب علیه السلام از جمله آنها در واقعه ابوالوفای شیرازی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله ذکر شد:

یا صاحب الزمان! أغثني. یا صاحب الزمان! أدرکني.

آنچه نقل از دارالسلام شد:

یا محمد! یا علی! یا فاطمة! یا صاحب الزمان! أدرکني و لا تُهلکني.

و از آن جمله است آنچه برخی از علمای اعلام فرموده‌اند [که] در صحرا یا مکان وسیع خلوت، مخصوصاً با سر برهنه، بگویند:  
یا أبا القاسم! أغثني. یا أبا صالح المهدي! أدرکني أدرکني و لا تدعني فإني ذليل عاجز.

و از آن جمله است نیز آنچه ایشان فرموده‌اند:

يا موعودُ المنتظرُ، انظرُ إلى المَحْتَضِرِ.

و از آن جمله آنچه معروف و مشهور در آسنه است:

المستغاثُ بك يا صاحبَ الزَّمانِ.<sup>١</sup>

توضیحاً باید دانست که برای این الفاظ و عبارات مذکور برای استغاثه به امام عصر علیه السلام وقت و عدد معین ذکر نشده [است]؛ زیرا عمده شرط در تأثیر استغاثه نمودن توجه به آن جناب علیه السلام است [و] در وقت وقوع در شدت سختی با حال شکستگی و تضرع و لابه کردن است. پس، به هر حال و هر عدد و هر وقت باشد کافی است لکن بهتر و اکمل در اثر آن است که او در اوقات شریف و اوقات متعلق به آن جناب علیه السلام باشد و مخصوصاً مقارن طلوع فجر و در مکان خلوت و موافق یکی از عددها - که حد کمال ختم است در نوع دعاها - خوانده شود و از آنها ده و دیگر چهل و دیگر هفتاد و دیگر صد می‌باشد... و اگر هر کدام از این عبارات استغاثه را بعد از نماز آن حضرت علیه السلام بخوانند... پس فوق العاده اکمل در تأثیر خواهد شد.<sup>٢</sup>

---

١ - فوز اکبر در توسلات به امام منتظر علیه السلام : ٦٠ - ٦١.

٢ - همان : ٦٣ - ٦٤.



سلطان ملک جان! یا صاحب الزمان!

مخدوم انس و جان! یا صاحب الزمان!

مولای مستعان! یا صاحب الزمان!

دارندهٔ جهان! یا صاحب الزمان!

الغوث! الأمان! یا صاحب الزمان!

ای دست قدرتت بر خلق چاره ساز

ای باب رحمتت بر روی جمله باز

ای پیش ابرویت صد کعبه در نماز

ای آسمان تو را، با عجز و با نیاز،

ساجد بر آستان؛ یا صاحب الزمان!

جان جهان تویی؛ ای جان فدای تو!

شاهان عالمند یکسر گدای تو

عرش است بوسه زن بر خاک پای تو

دارند بر زبان مدح و ثنای تو

سگان آسمان؛ یا صاحب الزمان!

امروز خلق را رهبر تویی و بس

در کشور وجود سرور تویی و بس

بر کلّ کاینات مهتر تویی و بس

بر شیعیان زلف یاور تویی و بس

در کون و در مکان؛ یا صاحب الزمان!

ای وصف ذات تو آیات کبریا  
ظاهر ز شخص تو آثار انبیا  
ایمان ولای توست؛ ای حجت خدا  
آن کاو محبت توست، در عرصه جزا  
دارد جزا چنان؛ یا صاحب الزمان<sup>۱</sup>

#### ۴ - وَ الرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ

تا آنجا که کهن نگارنده و کمین نویسنده جستجو نموده است،  
تعبیر رحمت واسعه در آیات شریفه قرآن و دعاها فقط به ذات قدّوس  
الاهی اطلاق شده است:

﴿فَقُلْ: رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ﴾<sup>۲</sup>

پس بگو: پروردگار شما دارای رحمتی پهناور است.

﴿و رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾<sup>۳</sup>

رحمت من همه چیز را زیر پر گرفته است.

﴿رَبَّنَا! وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا﴾<sup>۴</sup>

پروردگار ما! همه چیز در محدوده رحمت و علم توست.

در تعقیب نماز عصر - که از حضرت فاطمه علیها السلام نقل شده است -  
می خوانیم «... اللَّهُمَّ ذَا الرَّحْمَةِ الْوَاسِعَةِ<sup>۵</sup>» و در آغاز دعای کمیل

۱ - دیوان صغیر اصفهانی: ۶۵ - ۶۷ (مصیبت نامه).

۲ - أنعام: ۱۴۷.

۳ - أعراف: ۱۵۶.

۴ - غافر: ۷.

۵ - فلاح السائل: ۲۰۵.

جمله «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»<sup>۱</sup> دیده می شود. در زیارات به ما رسیده هم تنها در زیارت شریفه آل یس نسبت به امام عصر علیه السلام تعبیر رحمت واسعه آمده است.

در قرآن شریف نسبت به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عنوان رحمة للعالمین یافت می شود: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾<sup>۲</sup> و نفرستادیم تو را جز این که رحمت باشی برای جهانیان.

در حدیث شریف لوح نیز این تعبیر نسبت به حضرت خاتم الاوصیا عجل الله تعالی فرجه الشریف دیده می شود: ...

«ثُمَّ أَكْمِلُ ذَلِكَ بَابِنِهِ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَبِهَاءُ عِيسَى وَصَبْرُ أَيُّوبَ...»<sup>۳</sup>

«سپس مقام جانشینی را به فرزند حضرت عسکری علیه السلام - که رحمت است برای جهانیان و دارنده کمال حضرت موسی و بهاء حضرت عیسی و صبر حضرت ایوب علیه السلام می باشد - تکمیل می کنم.»

همچنین در زیارتها و دعاها فراوان نسبت به رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عنوان نبی الرحمة<sup>۴</sup> مشاهده می گردد. از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز باب الرحمة تعبیر شده است.

۱ - مصباح المتهجد: ۷۷۴.

۲ - انبیاء: ۱۰۷.

۳ - کمال الدین: ۳۱۰ (باب ۲۸، ح ۱).

۴ - بحار الانوار: ۸۴: ۱۷۷ و ۹۰: ۱۳۱.

## السَّلامُ على إسرائيلِ الأُمَّةِ و بابِ الرَّحمةِ و أبي الأئمَّةِ. ١

از عموم خاندان رسالت عليه السلام نیز مکرر به عنوان اهل بیت الرحمة یاد شده است.

## أنتم أهلُ بيتِ الرَّحمةِ و دعائمُ الدِّينِ و أركانُ الأرضِ و الشَّجرةُ الطَّيِّبةُ. ٢

هم چنین از وجود مقدس حضرت سیّد الشهداء عليه السلام در السنه ذاکران و الامقام گذشته و نوکران و خدمت گزاران با احتشام حضرتش تعبیر یا رحمة الله الواسعة فراوان می شد. امام حسین عليه السلام، در اذهان دوستان خاندان رسالت عليه السلام، به عنوان مظهر رحمت و اسعه حق تجلی نموده و یاد می شود.

بی شک، این گونه امور نمی تواند بدون اسناد و استناد باشد؛ هر چند نویسنده هنوز دسترسی به مدرکی که در آن نسبت به حضرتش به صورت زیارتی ماثور یا حدیثی منقول این تعبیر آمده باشد پیدا نکرده است و از کسی که - اگر یافته باشد - رهنمون شود سپاس دارم. شاید کثرت مراحم و الطافی که در سایه عزاداری و زیارت و عرض ادب به ساحت قدس آن امام مظلوم به خلق رسیده موجب شده که حضرتش به عنوان رحمة الله الواسعه خوانده شود.

عالم ربّانی مرحوم شیخ جعفر شوشتری رحمته الله در زمینه پیوند سیّد الشهداء عليه السلام با رحمت - تا آنجا که رحمت موصوله و رحمت واسعه

١ - همان ١٠٠ : ٣٣٠.

٢ - همان ١٠٠ : ٢٧٤.

است - سخنی دارد که نقلش مناسب به نظر می‌رسد:

چون رسول خدا ﷺ رحمة للعالمین است و در حق حسینش فرموده است که: «حسینٌ منی و أنا من حسین» (حسین از من است و من از حسین هستم)، بنابر این حضرت سید الشهداء علیه السلام محلّ وضع ید رحمت است. دست پیامبر رحمت بر او قرار گرفته و از حقیقت رحمت - که پیامبر رحمت است - به وجود آمده و دست رحمت او را تغذیه نموده و در دامن رحمت تربیت شده و از زبان رحمت شیر نوشیده و گوشت و خونس از رحمت روییده و نور دیده و پوست میان دو چشم رحمت بوده [است] و ریحانه و گل او.

آری، مجلس حسین علیه السلام و جای نشست او سینه رحمت و مرکب و محلّ سواریش شانه و دوش و همچنین ظهر و پشت رحمت بوده. مسیرش مسیر رحمت، معدن خاص رحمت، مجمع اسباب رحمت، جامع وسائل رحمت، منبع و جای جوشش چشمه‌های رحمت و آبشخور واردین برای رحمت و جای سیرابی تشنگان رحمت و محلّ غرس و بوستان رحمت و مظهر ثمرات رحمت و جای رویش شاخه‌های رحمت و جنباننده همه ماده‌های رحمت و ابرهای بارنده رحمت بوده و هست و خواهد بود.

و لذاست که به وسیله او می‌شود در مرکز عفو و رحمت قرار گرفت و در دائره وسیعه رحمت داخل شد و در سایه رحمتی که به او شده عنوان واسع الرحمة تحقق یافته [است] و اوست

رحمت موصوله و رحمت مرحومه...<sup>۱</sup>

او هم چنین در بخشی دیگر از گفتارش گوید:

در قرآن آیات شفا و آیات رجا و آیات رحمت موجود است. در سید الشهداء علیه السلام نشانه‌ها و صفات شفا و اسباب امید و علل تامه رحمت دیده می‌شود.<sup>۲</sup>

نقل این قسمت از کلمات مرحوم شیخ شوشتری از این جهت بود که هر دو مطلبی را که برداشت کردیم تأیید کند: از طرفی علقه و پیوند و ارتباط تنگاتنگی که میان سید الشهداء علیه السلام و رحمت است موجب شده که حضرتش در دل‌ها و زبان‌ها مظهر و سمبل رحمت واسعه حق باشد. از طرفی، با این که نوع آنچه ایشان آورده مضامین احادیث و روایات است، در میان همه آنها حتی اشاره به یک حدیث - که در آن اطلاق لقب رحمت واسعه به امام حسین علیه السلام شده باشد - به چشم نمی‌خورد؛ در عین اینکه مظهریت حضرتش برای رحمت واسعه پروردگار از قطعیات است.

نتیجه آنچه آوردیم این شد که در ادعیه و زیارات و احادیث و روایات نشانی از لقب رحمت واسعه نسبت به غیر از ذات قدّوس ربوبی یافت نمی‌شود مگر در یک زیارت و نسبت به یک شخصیت و آن زیارت شریفه آل یس است نسبت به وجود ذی جود امام عصر حجة بن الحسن العسکری علیه السلام. پس، می‌توان این لقب را از القاب

۱ - الخصائص الحسينية: ۷۳ - ۷۴.

۲ - همان: ۲۰۴.

خاصّ حضرتش دانست.

بر این اساس، در این جا سخن در دو مقام پدید می آید: یکی معنای رحمت واسعه چیست و دیگر این که جهت اختصاص این لقب به امام زمان علیه السلام - با اینکه همه این خاندان مظاهر رحمت واسعه خدای رحمان رحیم اند - چیست؟

در مقام اول به اجمال می پردازیم<sup>۱</sup> و به ذکر همین یک نکته اکتفا می کنیم که این رحمت واسعه اشاره به همان رحمت واسعه ذات ربوبی است که در آیات شریفه قرآن آمده است که نقل شد. بنابراین، ممکن است در کلام مضافی در تقدیر باشد؛ یعنی، صاحب الرحمة الواسعة، ذوالرحمة الواسعة، مظهر الرحمة الواسعة که به خاطر مبالغه و افاده کثرت رحمت آن وجود مقدّس مضاف از میان رفته است و گویا آن وجود مقدّس نفس رحمت واسعه حقّ متعال است.

مقام دوم را با فکری که ممکن است به ذهن خوانندگان محترم آمده باشد آغاز می کنیم و آن این است که چه بسا از وجود مقدّس امام عصر علیه السلام تصویر نقت و عذاب و قتل و انتقام و قهر و شدت داشته ایم و این امور با هیچ درجه رحمت سازش ندارد تا چه رسد به رحمت واسعه. تصریح به این مطلب در ذیل حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود:

۱ - برای توضیح کامل رحمت و رحمت واسعه خوانندگان محترم رابه آنچه در توضیح جمله نخست دعای شریف کمیل نوشته ایم ارجاع می دهیم که امید است به زودی در اختیار قرار گیرد.

«لأنَّ اللهَ تباركُ و تعالى بَعَثَ مُحَمَّدًا رَحِمَةً و يبعثُ القائمَ  
نِقْمَةً»<sup>١</sup>

زیرا خدای تبارک و تعالی حضرت محمد ﷺ را به رحمت  
مبعوث نموده بود و حضرت قائم ﷺ برای انتقام و نقت است.

با این تصریح، چگونه می شود از حضرتش تعبیر به رحمت و اسعه  
نمود؟ به عبارت دیگر، جمع بین نقت و رحمت چطور می شود؟  
آنها نقت و انتقام در نهایت و رحمت در وسعت؟

در این نیمه شب که این سطور را می نویسم از خود آن صاحب  
مقام ولایت مطلقه الهیه استمداد می جویم که عنایتی فرماید تا چیزی  
بفهمیم و به دوستان حضرتش عرضه داریم و نکند خدای نخواستہ  
سخنی ناروا بیاوریم و از نیش قلم ریشی بر دل شریفش بنشیند! اللهم  
احفظني بحفظك و اكلاني بكلماتك.

در اینجا ممکن است بگوئیم: همه حضرات معصومین ﷺ مظاهر  
رحمت حق متعال هستند و از آنها به عنوان اهل بیت الرحمة تعبیر شده  
است ولی هر کدام از آنان در همان مدت کوتاه زندگی خود برای  
رحمت حق مظهریت داشتند؛ حال آن که آن وجود مقدس، با توجه به  
استمرار دوران امامت و طول عمر شریفش، رحمت الله الواسعه است.  
مظهریت آن حضرت برای رحمت حضرت رحمان وسعت و گسترش  
دارد. اگر این معنی مورد نظر باشد، بیانگر رحمت و اسعه بودن  
حضرتش در عصر غیبت می باشد. آقایانی که از سال ۲۶۰ هجرت



تابه حال و از حالا تا هر وقت که خدا اراده دارد مظهر اتم رحمت  
واسعه اوست.

ممکن است بگوییم: این رحمت واسعه بودن به عصر غیبت  
اختصاص ندارد بلکه شامل زمان ظهور موفور السرور حضرتش نیز  
می شود ولی بعد از استقرار حکومت و برقراری عدالت و کیفر دادن  
کفر پیشگان و قطع ریشه ستیزه جویان که پس از آن رحمت واسعه  
بودن آن وجود مقدس ظهور و بروز پیدا می کند؛ به نحوی که تا آن  
زمان محقق نشده است چون مقدمه آن رحمت واسعه که آن نعمت و  
انتقام بود انجام نشده بود.

این یک بیان و توضیح است نسبت به مطلب که برای همه قابل فهم  
و قبول است و به تأمل فراوان نیازی ندارد.

ممکن است با دید دیگری به مطلب بنگریم که دقت و تأمل  
بیشتری لازم دارد. اگر آن را به کار گرفتیم، راهی دگر برایمان باز و افق  
دیدمان وسیع تر می گردد. نسبت به رحمت واسعه چنین وسعت دیدی  
لازم است.

با این دید، ادعا می کنیم که آن وجود مقدس علاوه بر این که در  
عصر غیبت رحمت واسعه بوده و هست و خواهد بود و علاوه بر این  
که پس از استقرار حکومت چنین است، از آغاز قیام و در همان زمان  
نعمت و انتقام و ریختن خون ها باز رحمت واسعه است.

اینک توضیح مطلب:

کشتن آدم کشان و آدمیت میران و ریختن خون خون ریزان و  
ستیز آوردن و از بین بردن دین براندازان و راه زنان عین رحمت است

بلکه رحمت واسعه است؛ آن گاه که در سطحی وسیع انجام شود و همه جا را زیر پر بگیرد؛ زیرا که از آغاز عالم چنین رحمتی با این گسترش و ابعاد جلوه نکرده است.

خوب است برای رفع استبعاد، مثالی بیاوریم تا همگان را مفید

افتد:

شما اگر، خدای نخواست، عضوی از اعضاء بدنانتان (مثلاً انگشت کوچک دست) مرض مهلك و بیماری ناعلاجی پیدا کند، چه می‌کنید؟ می‌گویید: باشد؛ انگشت من است؛ باید به دستم متصل بماند؟! یا این که هر چه زودتر خود را زیر تیغ جراحی قرار می‌دهید و با دادن پول فراوان و کشیدن منت بسیار از جراح، هر چه زودتر در صدد قطع انگشت بر می‌آئید؟ مسلماً هر عاقلی دومی را اختیار می‌کند؛ زیرا در انتخاب راه اول چه بسا به دست خود خود را تلف نموده موجبات از بین رفتن خود را فراهم آورده باشد.

در اینجا، شما قطع عضو فاسد را نعمت و رحمت می‌شمرد. از آنجا که قطع این عضو تضمین کننده سلامت بقیه اعضا و حافظ بقای آنهاست، برای شما رحمت است؛ آن هم چه رحمتی!

امام زمان علیه السلام رحمت واسعه است. وقتی قیام می‌کند، همه مردم داران کفر و الحاد و ستم پیشگان و تعدی جویان هر عصر و زمانی را جمع نموده همه آنها را از دم تیغ می‌گذرانند و آتش آوران طول تاریخ را آتش می‌زنند.

این خون‌ها که می‌ریزد آب رحمت است که جاری می‌شود. وقتی پیامبر رحمت چنین می‌گوید: «إقامة حدٍّ خيرٌ من مطرٍ أربعين

صباحاً<sup>۱</sup> اقامه یک حد از باران چهل روز سودمندتر است، آیا اقامهٔ  
 جمیع حدود الاهی رحمت و اسعه نیست؟!

امام هفتم حضرت ابوابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام در توضیح آیهٔ  
 شریفه «يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» خدا زمین را پس از مرگش زنده  
 می‌کند و حیات می‌بخشد بیانی زیبا دارند. آن حضرت می‌فرمایند:

«لَيْسَ يُحْيِيهَا بِالْقَطْرِ وَلَكِنْ يَبْعَثُ اللَّهُ رَجَالًا فَيُحْيُونَ الْعَدْلَ  
 فَتَحْيَى الْأَرْضُ لِأَحْيَاءِ الْعَدْلِ وَ لِإِقَامَةِ الْحَدِّ لِلَّهِ أَنْفَعُ فِي  
 الْأَرْضِ مِنَ الْقَطْرِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً.»<sup>۲</sup>

«خدا زمین را به دانه‌های باران زنده نمی‌کند بلکه مردانی را  
 برمی‌انگیزد که عدل را زنده کنند و در سایهٔ احیای عدالت حیات  
 زمین پدید آید. هر آینه اقامه حد نفعش در زمین از چهل روز  
 باران بیشتر است.»

آری، حیات زمین به احیای عدل است؛ آن هم به دست رجال  
 الاهی و مردان خدایی. آن خون‌ها که امام زمان علیه السلام، در سایهٔ احیای  
 عدل و اجرای حدود تعطیل شدهٔ الاهی می‌ریزد آب رحمت نیست؟  
 وقتی اجرا و اقامهٔ یک حد (با رعایت همهٔ شؤون آن) از چهل روز  
 باران بیشتر نافع باشد، مسلماً رحمت است؛ آن هم رحمت و اسعه.

۱ - فروع کافی ۷: ۱۷۴ (کتاب الحدود، باب التحدید ح ۳) - وسائل الشیعه ۱۸:  
 ۳۰۸.

۲ - فروع کافی ۷: ۱۷۴ (کتاب الحدود، باب التحدید، ح ۲) وسائل الشیعه ۱۸:  
 ۳۰۸.

آن آتش‌ها که او برای سوزاندن آن‌ها که آتش‌ها افروختند و  
سینه‌ها سوزاندند و دود از خیمهٔ فضیلت و خرمن معرفت بلند نمودند،  
روشن می‌کند مظهر نور است و سمبل رحمت.

به یاد ایاتی از چکامهٔ رسای مرحوم دکتر قاسم رسا افتادم که گوید:

حسین بن علی فرزند زهرا

که نور چهره‌اش عالم گرفته

نه تنها دامن خرگاه عصمت

که آتش دامن عالم گرفته

حجاب از پر بر آن خرگاه، جبریل

به پیش چشم نامحرم گرفته

فغان گز خیمه‌ها برخاست دودی

که اشک از دودهٔ آدم گرفته!

دل در کنج تنهایی شب و روز

غمش را مونس و همدم گرفته!

امام عصر علیه السلام می‌آید و بر هستی اینان و آنان که مقدمات چنین  
آتش‌ها و هر آتش ظلمی که تا زمان ظهورش روشن می‌شود فراهم  
آوردند آتش می‌زند. آیا این نور نیست؟! رحمت نیست؟! اگر این امر  
رحمت نباشد، ما رحمتی در عالم نداریم. آری، رحمت است و آن  
هم رحمت واسعه به وسعت هستی.

با ریختن این خون‌ها و روشن نمودن این آتش‌ها، سراسر گیتی

بوستان می شود و گل ها در همه جا می روید و آنچه از آغاز عالم به وجود نیامده محقق می شود؛ زیرا در همه زمان ها و تمامی عصرها، هر کجا گلی می روید، خاری بلکه خارهایی در کنارش جا می گرفت. هر جا نسیمی بوی خوشی می آورد و نفحه ای می وزید، عاصف و صرصری بدبو همراه داشت. هر جا شمعی نور می بخشید، وزش بادی به زودی آن را خاموش می کرد. هر جا نوای حقی بر می خاست، با تازیانه قهری خفه می شد. هر کجا مؤمنی خداجو قامت بلند می نمود، داس استبداد آن را دو نیم می کرد و همچنین و همچنین.

کسی که بیاید خارها را از کنار گل ها بزداید، بوهای بد و عفونت را از جو جامعه برطرف کند، تازیانه های ستم و داس های استبداد را بر گرده و گردن صاحبانش فرود آورد و سر از سرکشان برگیرد و ریشه های همه مفاسد را بخشکاند، چنین کسی رحمت واسعه نیست؟!!

در دعای ندبه می خوانیم:

أَيْنَ الْمَعْدُ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ؟ أَيْنَ الْمُتَنظِّرُ لِإِقَامَةِ الْأُمَّتِ وَ  
 الْعِوَجِ؟ أَيْنَ الْمُرْتَجَى لِأَزَالَةِ الْجَوْرِ وَالْعُدْوَانِ؟ أَيْنَ قَاصِمُ  
 شَوْكَةِ الْمُعْتَدِينَ؟ أَيْنَ هَادِمُ أُبْنِيَةِ الشُّرْكِ وَالنُّفَاقِ؟ أَيْنَ  
 مُبِيدُ أَهْلِ الْفُسُوقِ وَالْعِصْيَانِ وَالطُّغْيَانِ؟ أَيْنَ حَاصِدُ  
 فُرُوعِ النَّمِيِّ وَالشُّقَاقِ؟ أَيْنَ طَامِسُ آثَارِ الزَّيْغِ وَالْأَهْوَاءِ؟  
 أَيْنَ قَاطِعُ حِبَائِلِ الْكِذْبِ وَالْإِفْتِرَاءِ؟ أَيْنَ مُبِيدُ الْعُتَاةِ وَ  
 الْمَرْدَةِ؟ أَيْنَ مُتَأَصِّلُ أَهْلِ الْعِنَادِ وَالتَّضْلِيلِ وَ

## الإلحاد؟...<sup>١</sup>

كجاست آن که خدایش برای بریدن دم‌های ستمکاران آماده نموده است؟ آن که برای راستی همه کژیها انتظارش برده می‌شود؟ آنکس که برای زدودن همه تجاوزات و تعدیات فقط به او امید می‌رود؟ کسی که شکننده شوکت تعدی‌جویان و ویران کننده‌نهادهای شرک و نفاق است؟ همان که هلاک کننده ارباب فسق‌ها و معصیت‌ها و طغیان‌هاست و زداینده شاخه‌های گمراهی و اختلاف؟ آن کاو از بین برنده همه آثار انحراف‌ها و قطع کننده ریسمان‌های دروغ و افتراست؟ باری، کجاست براندازنده همه سرکشان و ریشه‌کن کننده همه صاحبان عناد و گمراهی و الحاد؟

او همراه با آن‌چنان برش‌ها و زدودن‌ها و کندن‌ها و ریختن‌ها و سوختن‌ها، این چنین بارش‌ها و نهادن‌ها و ساختن‌ها و پرداختن‌ها دارد. باز در دعای ندبه می‌خوانیم:

أَيْنَ الْمُدَّخَرِ لِتَجْدِيدِ الْفَرَائِضِ وَالسُّنَنِ؟ أَيْنَ الْمُتَخَيَّرِ  
لِإِعَادَةِ الْمِلَّةِ وَالشَّرِيعَةِ؟ أَيْنَ الْمُؤَمَّلِ لِإِحْيَاءِ الْكِتَابِ وَ  
حُدُودِهِ؟ أَيْنَ مُحْيِي مَعَالِمِ الدِّينِ وَأَهْلِهِ؟<sup>٢</sup>

کو آن کس که خدایش برای تجدید و نو ساختن همه دستورات دینی ذخیره نموده و برای اعاده و برگرداندن دین و شریعت

---

١ - اقبال الاعمال ١: ٥٠٨ - ٥٠٩.

٢ - اقبال الاعمال ١: ٥٠٨ - ٥٠٩.

انتخابش کرده و آرزوی احیای همه حقایق قرآن و دین فقط نسبت به او برده می‌شود؟

کوتاه سخن، او عزت بخش اولیا و ذلت رسان دشمنان حق است.  
 این معزُّ الأولیاءِ و مُذِلُّ الأعداءِ؟

او آفتاب نور آفرین و گرمی بخش و شمس هدایت و خورشید درایت به مردم ارزانی دارد و پرچم‌های دین را به اهتزاز درآورد و پایه‌های علم را بنیان گذارد.

این چنین کس رحمت واسعه نیست؟ بر فرض که اهل این آئین و مرام هم نباشیم، قدری بیندیشیم؛ به آنچه آوردیم بی اختیار تصدیق می‌کنیم که جز او کسی رحمت واسعه نخواهد بود؛ همان آقا که در زیارت شریفه آل یس به او سلام می‌کنیم: السَّلَامُ عَلَیْكَ ... وَ الرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ.

آنچه آوردیم گواهِش همراه و دلیلش در کنار بود ولی برای تأکید و توضیح بیشتر، از جهت اثبات آنچه گفتیم جملاتی از حدیث مفصّلی که مفصّل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده می‌آوریم. مفصّل گوید:

به حضرت صادق علیه السلام عرضه داشتم: صاحب الامر علیه السلام پس از ظهور، در مکه اقامت می‌کنند؟ فرمودند: «او کسی را به جانشینی خویش می‌گذارد و بیرون می‌رود. پس از رفتن حضرتش، مکیان بر والی می‌شورند و او را می‌کشند. امام علیه السلام مراجعت می‌کند. اهل مکه خروشان و گریان سرافکننده عذر می‌خواهند و توبه می‌کنند.

آن حضرت توبه آن‌ها را می‌پذیرد و دگری را به عنوان خلافت تعیین می‌کند و باز می‌گردد. برای دومین بار خلیفه آن حضرت را می‌کشند. اینجاست که آن رحمت و اسعه حق متعال جمعی از انصار و یاران خود را می‌فرستد و به آن‌ها چنین دستور می‌دهد:

إِرْجِعُوا فَلَا تُبْقُوا مِنْهُمْ بَشَرًا إِلَّا مَنْ آمَنَ فَلَوْ لَا أَنَّ رَحْمَةَ رَبِّكُمْ وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ - وَأَنَا تِلْكَ الرَّحْمَةُ - لَرَجَعْتُ إِلَيْهِمْ مَعَكُمْ فَقَدْ قَطَعُوا الْأَعْدَارَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنِي وَبَيْنَهُمْ.

برگردید و از آنان هیچ کس باقی نگذارید مگر آنها که ایمان آورده‌اند؛ زیرا جایی برای عذر میان خود و خدا و میان من و خودشان باقی نگذاشته‌اند.

آنان می‌آیند و دستورش را اجرا می‌کنند که از هر صد نفر بلکه از هر هزار نفر یکی به جا نمی‌ماند.

در حال صدور چنین فرمانی، سخن از رحمت و اسعه حق متعال به میان آورده و خود را آن رحمت معرفی می‌کند که: وَأَنَا تِلْكَ الرَّحْمَةُ. ۱»

### وَعْدًا غَيْرَ مَكْذُوبٍ.

در این جمله از جهت ادبی چهار احتمال داده می‌شود:

۱ - متعلق به الرحمة الواسعة باشد؛ یعنی آن وجود مقدس - در حالی که وعد است - رحمت و اسعه است؛ وعدی که در آن کذب راه ندارد و خلف نپذیرد. از بس حتمی و مسلم و محقق الوقوع است،



گویا نفس و عد است.

۲- متعلق به همه فقرات این سلام باشد؛ یعنی این علم منصوب، این علم مصبوب، این غوث و این رحمت واسعه وعده‌ای است حتمی و غیر قابل شک و تردید.

۳- متعلق به همه سلام‌های گذشته از آغاز زیارت باشد که متضمن اوصاف آن وجود مقدس بود؛ یعنی آن داعی الله، آن ربّانی آیات خدا، آن خلیفه الله ... آن بقیّة الله، آن میثاق الله و ... وعده‌ای است قطعی که هیچ احتمالی کذب در آن داده نمی‌شود.

۴- آخرین احتمال در این جمله این است که بگوییم: پیوندی با فقرات سابق ندارد و جمله‌ای است مستقل و بیان‌گر صفتی دگر برای آن حضرت همانند سایر صفات.

در این جا شرحی از جهت معنی برای این جمله نمی‌آوریم و به آنچه در توضیح «السّلامُ علیک یا وَعْدَ اللهِ الَّذِي ضَمِنَهُ» آوردیم اکتفا می‌کنیم.

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ .

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْعُدُ .

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْرَأُ وَتُبَيِّنُ .

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصَلِّي وَتَقْنُتُ .

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَرْكَعُ وَتَسْجُدُ .

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُهْلِلُ وَتُكَبِّرُ .

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَحْمَدُ وَتَسْتَغْفِرُ .

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصْبِحُ وَتُمْسِي .

این بخش از زیارت شریفه آل یس - که مشتمل بر هشت سلام است - به یک نسق و ترتیب آمده و مجموعاً از جهتی با یکدیگر هماهنگی و شباهت دارد. آن جهت این است که در تمامی آنها کلمه حین وسیله ارتباطی میان سلام و متعلق آن شده و در این میان کلمه حین نقش میانجی‌گری و پیوند را عهده‌دار شده است و به اصطلاح علمای منطق قضایای حینیه است و نوع آن‌ها از قسم سلام‌های مزدوج است که دو عنوان دربر دارد. تنها سلام اول و دوم فرد است و تمامی آن‌ها، به جز آخرین سلام، بیان‌گر اعمال مختلف و افعال گوناگون آن وجود مقدس می‌باشد که در اوقات و زمان‌های متفاوت انجام می‌شود.

از تعلق سلام به وسیله حین - که به معنای وقت و زمان است - با عنوان‌هایی همانند رکوع و سجود تکبیر و تهلیل استفاده می‌کنیم که این امور شؤونی است که آن حضرت بسیار به آنها اشتغال دارد. از این رو، متعلق سلام واقع شده است. با این تعبیرات، گویا می‌خواهیم به آن آقا و مولا در همه حالات و در جمیع آنات عرض سلام داشته باشیم.

پس از توجه به این جهاتی که در تمامی این دروودهای هشت‌گانه مورد نظر است، به توضیح یکایک آن‌ها می‌پردازیم.

## السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ. السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْعُدُ

سلام بر تو آن گاه که به پامی خیزی.

درود بر تو آن هنگام که می نشینی

شاید بتوانیم این دو جمله سلام از این بخش هشت سلام زیارت را به دو گونه معنا کنیم؛ یکی همان معنای ظاهری که ابتدا به نظر می آید که مقصود از قیام و قعود، ایستادن و نشستن باشد؛ زیرا انسان می خواهد عرض ادب و محبت خود را در همه حالات به کسی که محبوب و مورد علاقه است اظهار دارد. چه محبوبی از امام زمان عجل الله فرجه محبوب تر و چه سید و سروری از آن وجود مقدس آفاتر؟! وظیفه عبدی و غلامی و جوهره مهر و دوستی ایجاب می کند که در همه حالات به حضرتش عرض بندگی و اظهار محبت داشته باشیم.

سلام بر تو در حال قیام و قعودت و درود بر تو؛ چه آنگاه که ایستاده ای و چه هنگامی که نشسته ای.

ممکن است مقصود از قیام و قعود معنای کنایی آن باشد؛ یعنی همان که در حدیث شریف نبوی نسبت به امام مجتبی و حضرت سید الشهدا عجل الله فرجه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«الحسنُ و الحسينُ إمامانِ قَما أو قَعَدَا.»<sup>۱</sup>

«حسن و حسین [علیهما السلام] هر دو امام و پیشوا هستند چه برخیزند  
و قیام کنند و چه بنشینند و صلح نمایند.»

قیام در اینجا، کنایه از برخاستن و برای احقاق حق جنگ نمودن و  
با ظالمان و غاصبان رویارو قرار گرفتن است؛ به خاطر آن که مصلحت  
چنین اقتضایی داشته است و قعود کنایه از صلح نمودن و از حقوق  
خویش چشم پوشیدن است؛ از این رو که مصالح اسلام و مسلمین  
مقتضی آن بوده است.

شاید در این جمله از زیارت هم همین معنا مراد باشد؛ یعنی سلام  
بر تو در گاه قیام و ظهورت و درود بر تو در زمان قعود و غیبت که در  
این دو جمله عرض سلام به آن وجود مقدس داریم در هر دو عصر  
غیبت و ظهور؛ روزگار قعود و استتار و زمان قیام و انتقام.

ماه شب گمراهان عارض زیبای توست

سرو دل عاشقان قامت رعنا توست

همت کروبیان شعبده دست توست

سرمه روحانیان خاک کف پای توست

رای همه زیرکان بسته تقدیر توست

جان همه عاشقان سغبه<sup>۲</sup> سودای توست

۱ - علل الشرایع: ۲۱۱ (باب ۱۵۹، ح ۲).

۲ - سغبه: فریفته (فرهنگ فارسی، معین).

وصل تو سيمرغ گشت بر سر کوه عدم  
خاطر بی خاطران مسکن و مأوی توست  
بر فلک چارمین عیسی موقوف را  
وقت خروج آمده‌ست؛ منتظر رای توست<sup>۱</sup>

## السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْرَأُ وَتُبَيِّنُ

سلام بر تو؛ آن گاه که می خوانی و بیان می نمایی

در این جمله دو فعل به آن وجود مقدس اسناد داده شده است. به وسیله کلمه حین به حضرتش در زمان آن دو فعل عرض سلام داریم؛ یکی قرائت و خواندن و دیگری تبیین و بیان نمودن ولی متعلق این دو فعل یعنی مفعول آنها نیامده و ذکر نشده است که مقصود قرائت چیست و بیان کدام؟

چون ماده قرائت و فعل قرءَ یقرءُ متعدی است، خواندن و قرائت کردن خواننده شده‌ای لازم دارد. در این جا، بعید نیست بگوییم: حذف متعلق و ذکر نشدن مفعول افاده عموم می کند؛ یعنی وقتی گفته شد قرائت چه چیز، هر چیزی را که مناسب باشد به عنوان مَقْرُوءٍ (= خواننده شده) می شود لحاظ کرد و به همان اعتبار عرض سلام داشت و چنین گفت: سلام بر تو؛ در وقتی که قرآن می خوانی؛ در لحظه‌ای که دعا می خوانی؛ در ساعتی که کتب سلف و ذخائر انبیای گذشته را قرائت می کنی؛ در آن هنگام که کتاب جامعه جدّ بزرگوارت امیرالمؤمنین علیه السلام را می خوانی؛ در وقتی که صحیفه مادر مظلومه‌ات فاطمه زهرا علیها السلام را

می‌نگری؛ در آن حین که به قرائت جفر اشتغال داری؛ در آن زمان که مناجات می‌کنی و یا به صحیفه‌های اعمال بندگان توجه می‌کنی و یا بر لوح قدر و کتاب قضا نظر داری و یا آنچه را که ما نمی‌دانیم می‌خوانی. بر همه این‌ها قرائت صادق است. چه می‌دانیم آن وجود مقدّس چه می‌خواند و مقروء حضرتش چیست. این قدر می‌دانیم در حینی قاری است و در زمانی قرائتی دارد. اما مقروء و قرائت شده‌اش بر ما مجهول است و در زیارت ذکری از آن به میان نیامده است. لذا همه آنچه گفتیم و نگفتیم و نمی‌دانیم همه می‌تواند متعلق این فعل «تقرء» باشد. بر همین اساس معنای «تبیّن» هم روشن می‌شود؛ زیرا اگرچه به معنای لازم (واضح و ظاهر شدن) آمده است، در این جمله - چون بعد از تقرء قرار گرفته است - معنای متعدی آن مقصود است؛ یعنی واضح ساختن چیزی و آشکار نمودن امری که در اینجا تبیین و اظهار و روشن نمودن همان مقروء و خوانده شده مراد است.

با توجه به آن چه آوردیم، در این جا فتح بابی می‌شود که شاید تا کنون نشده باشد. خود نویسنده هم نخستین بار است که به صورت احتمال و سؤال عرضه می‌دارد.

آیا در آن دیار دور کلاس درسی هست؟

آیا آن آخرین استاد مدرسه معارف برای جمعی از اصحاب و یاران - که چون خضر و الیاس و سایر قراولان و چاکران دربار ولایت مدار، پیوسته در عصر غیبت در خدمتش هستند و افتخار بودن در ظلّ مظله همایونی آن وجود مقدّس را دارند - متنی را قرائت می‌کند و کتابی را می‌خواند و توضیح می‌دهد؟



آیا برای آنان که این حدیث شریف بازگو می‌کند - و مرحوم ابن ابی زینب محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب گران قدر و پر بار «غیبت»ش بیش از هزار سال قبل، از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده است - درس می‌فرماید؟

«لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ وَلَا بُدَّ لَهُ فِي غَيْبَتِهِ مِنْ عَزْلَةٍ وَنِعْمَ الْمَنْزَلُ طَيِّبَةً وَ مَا بِثَلَاثِينَ مِنْ وَحْشَةٍ ۱»

«صاحب این امر غیبتی ناگزیر دارد و در روزگار غیبتش به عزلت و انزوا ناچار است و خوب منزل و جایگاهی است مدینه. او با سی نفر (از اصحاب خاص که پیوسته در محضر شریفش هستند و پروانه شمع وجودش می‌باشند) وحشتی ندارد.»

آیا در آن جا در همان طیبه - که مدینه است و هر کجا که او باشد سرزمین طیبه و پاکیزه است - مدرسه‌ای است و مکتبی؟  
آیا مدرسه‌ای که یک هزار و صد و پنجاه و هشت سال از تأسیسش می‌گذرد و استادی که یک هزار و صد و شصت و سه سال عمر دارد، در آنجا برای جمعی خاص تدریس می‌کند؟  
نمی‌دانیم ولی این قدر می‌دانیم که مسلماً در آن جا خبرهایی هست.

روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست

منت خاک درت بر بصری نیست که نیست

۱ - غیبت نعمانی: ۱۸۸ (باب ۱۰، ح ۴۱) - اصول کافی ۱: ۳۴۰ (کتاب الحجّة،

باب فی الغیبة، ح ۱۶) - بحار الأنوار ۵۲: ۱۵۳.

ناظر روی تو صاحب نظرانند؛ آری  
سر سودای تو در هیچ سری نیست که نیست  
مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز  
ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست  
شیر در بادیه عشق تو روباه شود  
آه از این راه که در وی خطری نیست که نیست!  
آب چشمم - که درو منت خاک در توست -  
زیر صد منت او خاک دری نیست که نیست!

اگر راستی این چنین است و چنین مدرسه و استادی و معلم و  
مکتبی در آنجا که ما نمی دانیم برقرار، که دیگر همه ما کَشک  
می سائیم؛ کَشک!

ما که به گواهی نامه فخر می کنیم؛ به داشتن دانش نامه بر خود  
می بالیم؛ به گرفتن مدرک تخصص و فوق تخصص مباحث داریم، به  
داشتن اجازه روایت و تصدیق اجتهاد خود را برتر می شماریم؛ ما کجا  
هستیم و آنجا کجا؟!!

ما خود می نماییم که در فلان دانشگاه درس خوانده ایم؛ فارغ  
التحصیل فلان مملکت هستیم؛ مدرکمان مورد قبول مجامع علمی بین  
المللی است؛ درس خارج بزرگانی را دیده ایم و در مجلس استفتا و  
حضور اعظامی شرکت داشته ایم! ما - که سرگرم چنین اعتباریاتی  
هستیم و عمرمان بر سر این حرف ها می گذرد - هیچ به فکر افتاده ایم

که در زیر این آسمان کبود و تحت این طارم اخضر ممکن است مکتب و مدرس دیگری هم باشد؟ حوزه و دانشگاهی جز این هم وجود داشته باشد؟ استاد و معلمی دگر هم پیدا شود؟

یانه؛ چنین فکری نکرده‌ایم؟ فعلاً باید زندگی کرد و این افکار با زندگی سازشی ندارد. تنها به عنوان تعارف و این که امام زمانی بنماییم، گاهی عرض ادبی داریم و برای تعجیل فرجشان دعایی اولی زندگی نه این است. آنچه من و امثال من سرگرم به آن هستیم شبه زندگی است در اسم زندگی.

منافاتی ندارد که در عین انجام همه وظائف ظاهری - در هر مقام و موقعیتی که هستیم - چنین افکاری هم داشته باشیم و خیلی به آنچه داریم مغرور و فریفته نشویم. چه بسا همه یافته‌های من بافته باشد و کسانی که به چشم من نمی‌آیند و هیچ برای آنها ارزشی قائل نیستم یافته‌ها داشته باشند.

بگذریم ... این امور با من و امثال من سنخیتی ندارد. گاهی نوک قلم و نیش خامه از حدّ خود تجاوز می‌کند و فراموش می‌کند که «رَحِمَ اللهُ امرءَ عرفَ قدره و لم يتعدَّ طوره!»

در هر حال، اگر چنین است که خیلی عقب مانده‌ایم؛ در حالی که خود را خیلی پیشقدم فرض می‌کنیم. در مقام آن برآییم تا به آن مدرسه راهی بیاییم.

ما - که نزدیک آغاز سال تحصیلی با تمهید مقدمات فراوان و بذل مال بسیار سعی و کوشش می‌کنیم نام فرزندان را در بهترین مدرسه بنویسیم؛ در حالی که معلوم نیست واقع امر چگونه باشد - چرا یک

قدم بر نمی داریم که در آن مدرسه ما را پذیرند؟! اگر به جاروب کشی  
و یا کناسی آن مکتب هم قبول شدیم، به سعادت عظیمی نائل آمده ایم  
ولی ما مرد این میدان نیستیم.

اگر دل از غم دنیا جدا توانی کرد

نشاط عیش به دار بقا توانی کرد

وگر به آه ریاضت برآوری غسلی

همه کدورت دل باصفا توانی کرد

ز منزلات هوس گر برون نهی گامی

نزول در حرم کبریا توانی کرد

وگر ز هستی خود بگذری، یقین می دان

که عرش و فرش و فلک زیر پا توانی کرد

ولیکن این عمل رهروان چالاک است

تو نازنین جهانی؛ کجا توانی کرد؟!!

نه دست و پای امل را فرو توانی بست

نه رنگ و بوی جهان را رها توانی کرد

چو بوعلی بتر از خلق؛ گوشه‌ای بگزین

مگر که خوی دل از خلق وا توانی کرد<sup>۱</sup>

در میان ما، بیشتر آنها که چنین داعیه‌ها دارند صرف ادعا است و  
دامی برای صید جهال. متأسفانه این امر هم نمودی دگر از مظلومیت  
آن امام مظلوم است وگرنه آنان که بویی از آن دیار به مشام جانشان

رسیده رنگ و بویی دگر دارند؛ خونی در دل و قفلی بر زبان.

بر لبش قفل است و در دل رازها

لب خموش و دل پراز آوازا

عارفان که جام حق نوشیده‌اند

رازها دانسته و پوشیده‌ند

هر که را اسرار حق آموختند

مهر کردند و دهانش دوختند

حالا که خود می‌دانیم مرد این میدان نیستیم، در این مقام بر آییم. دست به دعا برداریم؛ بیش از آن مقدار که دست قالبی ما بالا آید دست قلبمان بالا آید؛ عجز و لابه بیاوریم؛ اشک بریزیم و بسوزیم؛ بنالیم و بگرییم. بیش از آن آبی که از دیده می‌ریزیم؛ خون از دل بیفشانیم؛ خود را جاهل بدانیم که جاهل هستیم. مستی جهال عالم‌نماییم به هم افتاده‌ایم. چه زیباست عبارتی که در بعضی نسخ دعای عرفه حضرت سید الشهداء علیه السلام آمده است:

إلهي! أنا الجاهل في علمي؛ فكيف لا أكون جهولاً في  
جهلي؟<sup>۱</sup>

خدای من! منی که در موقع داناییم نادانم، چگونه در وقت نادانی  
جاهل نباشم.

آری، وجدان کنیم جهل خود را نداشتن معلم و مربی و استاد را و از خدا بخواهیم استاد را از مدرس غیبت‌رهایی بخشد. چگونه وقتی

یک روز معلّمی یک ساعت سر کلاس نیاید، شاگردان علاقه‌مند به خروش می‌آیند و به مدیر مدرسه مراجعه می‌کنند؟! یکهزار و صد و پنجاه و هشت سال است معلم مدرسهٔ انسانیّت دیده نمی‌شود. این چه غیبتی است از این مدرّس و چه استتاری از این استاد؟ باید با سوز دل فریاد برآوریم؛ همه شاگردها به خروش آییم؛ به درگاه مدیر و مدبّر هستی آفرین برویم عرضه بداریم: خدایا! مدرسه صحرائی بس است! کلاس بیابانی در زیر خیمه کافی است!

بارالها! رخصت فرما که این معلّم از پس پرده استتار برون آید و شاگردان و تلامیذ خاصّش از کلاس غیبت رها شوند تا در مسجد کوفه کلاس‌های درس آن استاد برای تعلیم معارف قرآن تأسیس شود و هستی از حقایق مستور و ذخائر مخفی با خبر گردد. آن‌گاه همه بدانند که نادان بوده و جاهل زیسته‌اند و آنچه تا حال خوانده و توضیح داده یا شنیده‌اند صورتی بوده است؛ صورت. باشد که آن قاری و میّن بیاید که:

السَّلامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْرَأُ وَ تُبَيِّنُ.

خوش آمد گل وزان خوشتر نباشد

که در دستت به جز ساغر نباشد

زمان خوش دلی دریاب و دریاب

که دایم در صدف گوهر نباشد

آیا پر لعل کرده جام زرین،

ببخشا بر کسی کیش زر نباشد

بیا - ای شیخ - در خُم خانه ما

شرابی خور که در کوثر نباشد

بشوی اوراق اگر هم درس مایی

که علم عشق در دفتر نباشد

ز من بنیوش و دل در شاهی بند

که حسنش بسته زیور نباشد<sup>۱</sup>

## السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصَلِّي وَتَقْنَتُ

سلام بر تو؛ در آن هنگام که نماز می خوانی

و گاهی که قنوت می آوری

صلاة در لغت، به معنای مطلق دعا و تسبیح است ولی در اصطلاح شریعت به معنای نماز است؛ یعنی دعا و تسبیح و قرائتی که با کَمِّ و کیف خاصی در منطق دین دستور داده شده است. قنوت در لغت به معنای اطاعت و تواضع برای خداست<sup>۱</sup> و همچنین به معنای قیام در حال نماز و دعا خواندن در حال ایستاده نیز آمده است. سکوت در حال نماز را هم قنوت گویند.<sup>۲</sup>

راغب اصفهانی گوید: قنوت ملازمت و همراهی طاعت با خضوع است<sup>۳</sup> و در اصطلاح فقه دعایی است که قبل از رکوع رکعت دوم در نوع نمازها آورده می شود.

در این سلام، به آن وجود مقدس به دو عنوان عرض درود داریم:

۱ - المنجد، مادة قنت.

۲ - المصابيح المنير، مادة قنت.

۳ - المفردات في غريب القرآن، مادة قنت.



یکی نماز و دیگری قنوت. نماز آن حقیقت و روح نماز چه نمازی است؟ قنوت آن مظهر اتم «أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ أَنْاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا»<sup>۱</sup> چگونه قنوتی است؟ چه می دانیم؟

این قدر می دانیم نمازی که خدا می خواهد آن نماز است. قنوتی که حق متعال می پسندد آن قنوت است.

همه امیدمان این است که روزی فرا رسد و آن حقیقت صلاة و روح نماز در مصلاهی حقیقت بایستد و عیسای مسیح عليه السلام پشت سر او نماز بگذارد. در این زمینه احادیث بسیار از خاصه و عامه رسیده است.

إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «كَيْفَ بَكُمْ إِذَا نَزَلَ فِيكُمْ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ وَ إِمَامُكُمْ مِنْكُمْ؟»<sup>۲</sup>

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «آنگاه که عیسی پسر مریم در میان شما فرود آید و امام شما از خود شما باشد، چه احساسی خواهید داشت؟»

قال رسولُ الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ ابْنُ مَرْيَمَ فِيكُمْ وَ إِمَامُكُمْ مِنْكُمْ؟»

گنجی شافعی بعد از نقل این حدیث گوید:

این روایتی است صحیح و مورد اتفاق؛ زیرا بخاری و مسلم هر دو آن را در صحیح خویش آورده‌اند - تا آنکه گوید - با توجه به این که امام باید از مأموم افضل باشد و اینجا امامی است

۱ - زمر: ۹.

۲ - مسند احمد حنبل ۲: ۳۳۶.

(مهدی علیه السلام) و مأمومی است (عیسی علیه السلام) و هر دو معصوم و یکی مقتدای دیگری و اگر امام علیه السلام بداند که عیسی افضل از اوست، جایز نیست که بر او مقدم شود و در نماز امامت نماید. همچنین، برای عیسی علیه السلام روا نیست مأموم قرار گیرد؛ اگر بداند که افضل از اوست. پس معلوم می شود که مهدی علیه السلام افضل از عیسی علیه السلام است که در نماز امامت نموده و عیسی بن مریم هم به او اقتدا می کند.<sup>۱</sup>

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «يلتفت المهديُّ و قد نزل عيسى بنُ مريم كأنما يَقْطُرُ مِنْ شَعْرِهِ الْمَاءُ. فيقولُ المهديُّ: تقدِّم صلِّ بالنَّاسِ. فيقولُ عيسى: إِنَّمَا أُقِيمَتِ الصَّلَاةُ لَكَ فيصَلِّي خَلْفَ رَجُلٍ مِنْ وُلْدِي.»<sup>۲</sup>

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «مهدی علیه السلام [توجه می کند در حالی که عیسی پسر مریم فرود آمده گویا آب از موی (سر)ش می چکد. مهدی علیه السلام] به او گوید جلو بایست و بر مردم نماز بگزار. عیسی علیه السلام گوید: نماز برای شما آماده شده است. آنگاه (عیسی علیه السلام) پشت سر مردی از فرزندان من نماز می خواند.»

آنچه آوردیم روایاتی بود که در کتاب های حدیثی علمای عامه آمده است و دیدیم که حتی در کهن ترین و معتبرترین مدارک آنها، چون صحیح بخاری و صحیح مسلم و مسند احمد حنبل، یافت

۱ - البیان فی أخبار صاحب الزمان: ۱۲۸.

۲ - البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان: ۱۶۰.

می‌شود. یک روایت هم از آنچه در متون حدیثی شیعه آمده است  
بیاوریم:

عن محمد بن مسلم الثقفی قال: سمعتُ أبا جعفرٍ محمد بن  
علیٍّ علیه السلام يقول: «القائمُ منا منصورٌ بالرَّعبِ مؤيَّدٌ بالنَّصرِ  
تُطوى له الأرضُ و تَظْهَرُ له الكُنُوزُ. يبلُغُ سلطانهُ المشرقَ  
و المغربَ و يُظْهَرُ الله عزَّ و جلَّ به دينه على الدِّينِ كلِّه و  
لو كرهَ المشركونَ فلا يَبقى في الأرضِ خرابٌ إلا و عُمرُّ و  
ينزلُ روحُ الله عيسى بنُ مريمَ فيصلِّي خلفه.»<sup>۱</sup>

حضرت باقر علیه السلام فرمود: «قائم از ما خانواده با (سپاه) رعب و  
ترس یاری شود (خدای ترسش را در دل‌ها بگذارد) و به نصر و  
یاری (آسمان و غیبی) تأیید گردد. زمین برای او پیچیده شود و  
گنجهای آن برایش ظاهر گردد و سلطنتش مشرق و مغرب را  
فراگیرد. خدای به‌وسیله او دینش را بر همه ادیان غلبه بخشد؛  
هر چند اهل شرک نخواهند. پس در زمین خرابی‌ای باقی نماند  
جز این که او آباد گرداند و عیسی پسر مریم روح الله فرود آید و  
پشت سر او نماز بگذارد.»

آری، آن نماز دیدنی است. آن صف جماعت تماشا کردنی است.  
آن امام زیارت کردنی است و آن مأموم هم نظر کردنی است.

وصفت به گل بگویم و این را جسارت است

رویت به ماه ماند و مه را نظارت است

وام از نگاه تو گیرد فروغ دهر  
گویی زمین به یمن تو اندر تجارت است  
فانی نبود هر که به مهرت امید بست  
بی عشق تو، امید، دگر در اسارت است  
خوش رهروی که از تو بجوید نشان راه  
تفصیل راه توبه نشان و اشارت است  
اندر مقام کعبه - که جای نماز توست -  
عیسی به اقتدا و جهان در بشارت است  
آشفته وصف مهدی صاحب زمان کند  
عفوم نما که وصف تو از من جسارت است<sup>۱</sup>

گرچه همه نمازهای آن وجود مقدس در تمام اوقات مورد درود و سلام است، به خصوص دو رکعت نماز اوست که باید پیوسته در انتظار آن دو رکعت نماز بود. آن دو رکعت نماز مقدمه این نمازی است که گفتیم عیسی علیه السلام به حضرتش اقتدا می کند و آن آخرین نماز آن روح نماز در عصر غیبت است. نمازی است که به دنبال آن رخصت ظهورش داده و فرمان فرجش از مصدر ذوالجلال صادر می گردد. خدا می داند آن چه دو رکعت نمازی است که آن مصلی می خواند و چه نمازی است که گزارد! این دو رکعت، نمازی است که آغاز عالم خوانده نشده و پس از آن هم خوانده نخواهد شد. دو رکعت نمازی است که به دنبالش آنچه تا آن وقت محقق نشده، محقق خواهد شد.

دو رکعت نمازی است که هستی را دگرگون می‌سازد و طرحی نو می‌آورد.

بیا تا گل بر افشانیم و می در ساغر اندازیم

فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم<sup>۱</sup>

دو رکعت نمازی است که مهین مفسر شیعه مرحوم علی بن ابراهیم قمی در کهن‌ترین تفسیر امامیه که در دست است در ذیل آیه «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاَهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ؟»<sup>۲</sup> از حضرت صادق علیه السلام آورده است که فرمود:

«نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام. هُوَ وَاللَّهُ الْمُضْطَرُّ إِذَا صَلَّى فِي الْمَقَامِ رَكَعَتَيْنِ وَ دَعَا اللَّهَ فَأَجَابَهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُهُ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ.»<sup>۳</sup>

«(این آیه) در شأن قائم آل محمد علیه السلام نازل شده است. به خدا سوگند که مضطر اوست؛ آن زمان که دو رکعت نماز در مقام - ابراهیم علیه السلام - بگزارد و خدا را بخواند. پس خدایش اجابت نموده سوء و سختی و شدت و بدی برطرف گردد و او را در زمین جانشین سازد.»

این نماز اضطراری است که آن مضطر می‌خواند و به دنبالش امر قیام و فرمان ظهورش صادر می‌شود و نغمه «قُمْ يَا وَلِيَّ اللَّهِ وَ انْتَقِمْ مِنْ

۱ - دیوان حافظ، از غزل ۳۳۳.

۲ - نمل: ۶۲.

۳ - تفسیر القمی ۲: ۱۲۹.

أعداءِ اللهِ» (پاخیز ای ولیّ خدا و از دشمنان خدا انتقام گیر) بر گوش دلش می‌نشیند.

با توجهی به آنچه حضرتش در قنوت می‌خواند، توضیح این سلام را خاتمه دهیم که در آن به حضرتش عرض سلام داشتیم؛ در هنگام نماز و در وقت قنوت.

گاهی انسان در مسجد و عبادت‌گاهی و یا در مشهد و زیارت‌گاهی توجه می‌کند که بنده‌ای از بندگان خدا در حال نماز دو دست به قنوت و دعا در برابر حق برداشته و با سوز دل دعا می‌کند و می‌گوید و می‌نالند. حال خوش او در آن حال برای بیننده حال آفرین است و شورزا.

بیش از یکهزار و صد و پنجاه سال است که عبد صالح پروردگار حضرت ابا صالح المهدی علیه السلام دست به دعا و قنوت برداشته و دعا می‌کند. اگر حال او را در آن حال ببینیم، چه حالی پیدا می‌کنیم؟ اگر نوای دعا و مناجات و قنوت او را بشنویم؟ چه می‌شویم؟

بیاییم به قسمتی از آنچه مرحوم سید ابن طاووس و کفعمی رحمهما الله از دعاهای قنوت حضرتش آورده‌اند گوش دل فرا دهیم و در انتظار آن لحظه که آثار اجابت دعاهای حضرتش ظاهر می‌شود باشیم که خود او بیش از هر چیز برای ظهورش دعا می‌کند و بیش از همه خدا را برای فرجش می‌خواند.

قنوت مولانا الحجة بن الحسن علیه السلام

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَكْرَمِ أَوْلِيَائِكَ بِإِنْجَازِ

وَعَدِكَ وَبَلَّغَهُمْ دَرِكَ مَا يَأْمُلُونَهُ مِنْ نَصْرِكَ ... وَإِنَّا لِنَغْضِبُكَ  
غَاضِبُونَ وَإِنَّا عَلَيَّ نَصْرَ الْحَقِّ مُتَعَاصِبُونَ وَإِلَى وَرُودِ  
أَمْرِكَ مُشْتَاقُونَ وَإِلْتِمَازِ وَعَدِكَ مُرْتَقِبُونَ وَإِلْحَوْلِ وَعَيْدِكَ  
بِأَعْدَائِكَ مُتَوَقِّعُونَ.

اللَّهُمَّ فَأُذِنْ بِذَلِكَ وَافْتَحْ طُرُقَاتِهِ وَسَهِّلْ خُرُوجَهُ وَوَطِّئْ  
مَسَالِكَهُ وَأَشْرِعْ شَرَائِعَهُ وَأَيِّدْ جُنُودَهُ وَأَعْوَانَهُ ...

(و دعا عليه السلام في قنوته بهذا الدعاء:)

اللَّهُمَّ مَا لَكَ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمَلِكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمَلِكَ  
مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ. بِيَدِكَ الْخَيْرُ  
إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. يَا مَاجِدُ يَا جَوَادُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ  
الْإِكْرَامِ ...

اللَّهُمَّ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَخْزُونِ الْمَكْنُونِ الْحَيِّ الْقَيُّومِ  
الَّذِي اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ وَ لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ  
أَحَدٌ مِنْ خَلْقِكَ ...

أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ خَيْرَتِكَ مِنْ  
خَلْقِكَ ...

يَا مَنْ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ، أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي وَاجْمَعْ لِي  
أَصْحَابِي وَ صَبْرَهُمْ وَ انصُرْنِي عَلَيَّ أَعْدَائِكَ وَ أَعْدَاءِ  
رَسُولِكَ وَ لَا تُخَيِّبْ دَعْوَتِي فَإِنِّي عَبْدُكَ ابْنُ عَبْدِكَ ابْنُ  
أُمَّتِكَ أُسِيرٌ بَيْنَ يَدَيْكَ. سَيِّدِي، أَنْتَ الَّذِي مَنَنْتَ عَلَيَّ بِهَذَا  
الْمَقَامِ وَ تَفَضَّلْتَ بِهِ عَلَيَّ دُونَ كَثِيرٍ مِنْ خَلْقِكَ. أَسْأَلُكَ أَنْ  
تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تُنْجِزَ لِي مَا وَعَدْتَنِي

إِنَّكَ أَنْتَ الصَّادِقُ وَ لَا تُخْلِفُ الْمِعَادَ وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.<sup>۱</sup>»

### قنوت مولای ما حضرت حجّة بن الحسن علیه السلام

«بار خدایا، بر محمّد و آل محمّد درود بفرست و اولیا و دوستانت را به تحقّق وعدهات گرامی دار و آنها را به یاری و نصرتی که آرزومند آن اند برسان ... به راستی که ما به خاطر غضب تو غضبناکیم و در یاری حق کوشا و برای رسیدن فرمان تو مشتاق و پیوسته در انتظار رسیدن وعدهات به دوستان و وعیدت به دشمنان هستیم.

بارالها، اجازه (ظهور) صادر فرما و راههای آن را بگشا و هموار نما و آبشخورش را فراهم آر و لشکریان و یاران او را تأیید کن.  
(همچنین در قنوت می خواندند):

بارالها، مالک الملکا، دهنده و گیرنده ملک تویی؛ به هر که خواهی. عزّت بخش و ذلت دهنده ای به هر که اراده کنی. تمام خیر به دست توست و به هر چیزی توانایی؛ ای بلندمرتبه و بخشنده و صاحب جلال و بزرگواری ها.

بارالها، تو را به اسم پوشیده پنهان و حیّ قیومت - که در علم غیب خویش برای خود برگزیدی و کسی را بر آن آگاهی نبخشیدی - می خوانم که بر محمّد و آل محمّد - که بهترین خلق

۱ - مهج الدعوات: ۶۷ - ۶۹ - البلد الأمين: ۵۶۹ - ۵۷۰ - بحار الأنوار ۸۵:



تواند - درود فرستی.

ای خدایی که در وعده‌اش جابه‌جایی نیست، وعده مرا برآورده ساز و یارانم را گرد آور و به آنان بردباری بخش و مرا بر دشمنان خود و دشمنان رسولت یاری ده و دعایم را بپذیر که من بنده و بنده زاده و کنیز زاده تو هستم و اسیر در برابر تو. آقای من، تو بر من منت نهادی و این مقام را به من ارزانی داشتی و بر خلق بسیاری مرا فضیلت بخشیدی. از تو مسئلت دارم که بر محمد و آل او درود بفرستی و آنچه به من وعده فرموده‌ای به انجام رسانی. به درستی که تو صادق و راست‌گویی و وعده تو تخلفی ندارد و بر هر چیزی توانایی.»

## السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَرْكَعُ وَتَسْجُدُ

سلام بر تو آن گاه که رکوع کنی و آن زمان که سجده آوری گرچه رکوع و سجود جزء نماز است و در سلام گذشته به حضرتش با عنوان «تُصَلِّي» عرض سلام نمودیم، شاید به خاطر اهمیتی که این دو عمل دارد به خصوص ذکر شده است و شاید تذکار آن به عنوان خاص از جهت رکوعها و سجدههای طولانی باشد که آن وجود مقدس پیوسته در عصر غیبت عهده دار است.

جد امجدش حضرت ابوابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام همراه با دعا برای فرج آن حضرت از آن رکوعها و سجدهها یاد می کند:

یحیی بن فضل نوقلی گوید: در بغداد خدمت امام کاظم علیه السلام رسیدم. نماز عصر حضرتش تمام شده بود. آن حضرت دو دستش را به رسم دعا به طرف آسمان بلند فرمود و شروع کرد به خواندن خدای با این جملات: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» و ده نوبت خدای را به همین تعبیر با مضامین مختلفی خواند تا آن که عرضه داشت:

«أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَكْنُونِ الْمَخْزُونِ الْحَيِّ الْقَيُّومِ الَّذِي لَا

يَخِيبُ مَنْ سَأَلَكَ بِهِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ أَنْ  
تَعْجَلَ فَرَجَ الْمُنْتَقِمِ لَكَ مِنْ أَعْدَائِكَ وَ أَنْجِزْ لَهُ مَا وَعَدْتَهُ  
يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ.»

(از تو مسألت دارم به آن نام نهران و پوشیده حتی قیومت - آن  
اسمی که هر کس تو را به آن بخواند ناامید نگردد - که بر محمد و  
آل محمد درود فرستی و فرج انتقام گیرنده خود از دشمنانت را  
هر چه زودتر برسانی و آنچه بدو وعده داده‌ای محقق و پابرجا  
گردانی؛ ای صاحب جلالت و بزرگواری.)

راوی گوید به حضرتش عرضه داشتیم: برای چه کسی این چنین  
دعا می‌کنید؟ فرمود:

«ذَاكَ الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ» (برای مهدی آل  
محمد ﷺ.)

آنگاه در معرفی آن وجود مقدس و اظهار علاقه به او این چنین  
فرمود:

«بَابِي الْمَتَدُخُ الْبَطْنِ الْمَقْرُونُ الْحَاجِبِينَ أَحْمَشُ السَّاقِينَ  
بَعِيدُ مَا بَيْنَ الْمُنْكَبَيْنِ، أَسْمُرُ اللَّوْنَ، يَعْتَوِرُهُ مَعَ سُمْرَتِهِ  
صُفْرَةٌ مِنْ سَهْرِ اللَّيْلِ. بَابِي مِنْ لَيْلَةٍ يَرَعَى النُّجُومَ سَاجِدًا وَ  
رَاكِعًا. بَابِي مَنْ لَا يَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ مَصْبَاحُ الدُّجَى.  
بَابِي الْقَائِمُ بِأَمْرِ اللَّهِ.»

(پدرم به فدای آن پهن سینه و شکم؛ آن پیوسته ابرو؛ آن نیکو  
ساق بلند شانه گندم گون که شب زنده‌داری گندم گونی چهره‌اش  
را با زردی آمیخته است. پدرم به فدای آن نگاهبان شبهای

ستارگان (برای مراقبت اوقات نماز)؛ آن که پیوسته سجود و رکوع می‌آورد، پدرم به فدای آن کس که در راه خدا از سرزنش سرزنش کنندگان باکی ندارد؛ آن چراغ شب تاریک! پدرم به فدای آن قیام کننده و به پا خواسته به امر خدا!<sup>۱</sup>

به یک کرشمه که در کار آسمان کردی

هنوز می‌پرد از شوق چشم کوکبها

از آن به تیرگی شب خوشم که مجنون را

سیاه خیمه لیلی بود دل شبها<sup>۲</sup>

می‌بینیم در این حدیث شریف ضمن بیان ده صفت از اوصاف وجود مقدس امام عصر علیه السلام آن هم با تعبیر پیاپی «پدرم به فدایش» سخن از رکوع و سجود حضرتش همراه با شب زنده‌داری‌ها به میان آمده است.

خدا می‌داند این ناز آفرینش در آن خلوت سراهای راز چه نیازها با ذات ذو الجلال دارد! چه رکوع‌ها می‌آورد و چه سجده‌ها می‌گزارد!

در این حدیث از جمله «بأبي من ليله يرعى النجوم» (پدرم به فدای آن کس که شبها مراقب ستاره‌ها می‌باشد) استفاده می‌شود که مراقب بودن و مراعات نمودن اجرام سماوی و کرات آسمانی برای عبادت و بندگی کاری است ممدوح و پسندیده. این از روایتی که مرحوم فیض

۱ - فلاح السائل: ۱۹۹ - ۲۰۰ - بحار الانوار ۸۶: ۸۱.

۲ - دیوان صائب: ۲ (از غزل ۵).

کاشانی رضی الله عنه آورده به دست می آید:

قال رسول الله ﷺ: «أحبُّ عبادِ الله إلى الله الذين يُراعون  
الشمسَ والقمرَ والأظلةَ لِذِكْرِ الله.»<sup>۱</sup>

رسول خدا ﷺ فرمود: «محبوب‌ترین بندگان حق متعال در  
پیشگاه مقدس او آنان‌اند که پیوسته مراقب خورشید و ماه و  
سایه‌ها برای (اوقات عبادت و) ذکر خدا هستند.»

ما برآریم شبی دست و دعایی بکنیم

غم هجران تو را چاره زجایی بکنیم

دل بیمار شد از دست؛ رفیقان امددی

تا طبیبش به سرآریم و دوائی بکنیم

مدد از خاطر رندان طلب، ای دل؛ ورنه

کار صعب است؛ مبادا که خطایی بکنیم

سایه طایر کم حوصله کاری نکند

طلب سایه میمون همایی بکنیم<sup>۲</sup>

---

۱ - خلاصة الأذکار (نسخه خطی نفیس کتابخانه آستان قدس رضوی شماره

۳۳۴۱)، ورق ۶.

۲ - دیوان حافظ، از غزل ۳۱۴.

## السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُهَلِّلُ وَتُكَبِّرُ

سلام بر تو آن گاه که لا اله الا الله گویی  
و درود بر تو در آن هنگام که الله اکبر بسرائی  
همه لا اله الا الله می‌گویند. همه تهلیل می‌آورند. چه زیباست  
مرودهٔ مرحوم شیخ الرئيس شاهزاده میرزا ابوالحسن قاجار:

در جهان، همه ذرات	نور غیب را مشکاة
غیر نفی و حق اثبات	لا إِلَهَ إِلَّا اللهُ
ماهیان دریایی	أهوان صحرايي
جمله راست گویایی	لا إِلَهَ إِلَّا اللهُ
بحر چون به جوش آید	موج در خروش آید
هر زمان به گوش آید:	لا إِلَهَ إِلَّا اللهُ
رخت در جهان بستم	با ملل چو بنشستم
از همه شنیدستم:	لا إِلَهَ إِلَّا اللهُ
زاهدان به صف گویند	صوفیان به دف گویند
کف زنان به کف گویند:	لا إِلَهَ إِلَّا اللهُ
مور و مار می‌گویند	نور و نار می‌گویند

شیر و شار می‌گویند:	لا إله إلا الله
چون شدم به میخانه	دورزد چو پیمانہ
های و هوی مستانه	لا إله إلا الله
رو، ببین تو در هر رو	جلوة جمال او
لا إله إلا هو	لا إله إلا الله

ولی میان لا اله الا الله گفتن همه و لا اله الا الله گفتن آن وجود مقدّس فرق بسیار است؛ به همان مقدار که میان او و همه فرق است. تهلیل او همانند لا اله الا الله گفتن جدش رسول خدا ﷺ است. وقتی او لا اله الا الله می‌گوید، به معنای واقعی «غیر نفی و حق اثبات» است. مانه لا اله الا الله گفتن خاتم الانبیا را شنیده‌ایم و نه تهلیل خاتم الاوصیا را و نه حتی از آنان که بویی از بوستان این تهلیل آوران واقعی و لا اله الا الله گویان حقیقی به مشام جانشان رسیده است.

بزرگ‌مردی که خدایش رحمت کند می‌گفت: یک روز در خدمت مرحوم آیت معظم حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی بودم. جوانی را به حضور ایشان آورده بودند که می‌خواست از آیین زردشت به شرف اسلام مشرف شود. ابتدا ایشان قدری با او صحبت نمودند که: چه چیز موجب این گرایش تو شده است؟ گفت: حقانیت اسلام را یافتم و وجدان نمودم. تا آن که به او گفتند بگو: لا اله الا الله. آنچنان این جمله را با عظمت و هیبت گفتند که در عمرم چنین تهلیلی از کسی نشنیده بودم و این چنین لا اله الا اللهی نگفته بودم. وحدانیت

حقّ متعال را در موقع گفتن لا اله الا الله ایشان احساس می‌کردم. وقتی تهلیل نایبی از نواب آن وجود مقدّس - که بوی و رنگی از منوبّ عنه گرفته است - این چنین مؤثر و با عظمت است که هر شنونده را تحت تأثیر قرار می‌دهد، تهلیل خود منوبّ عنه چگونه تهلیلی است؟ لا اله الا الله گفتن خود آن آقا چه لا اله الا الله گفتنی است؟ درود بعد، درود بر آن حجّت کبرای حق است؛ آن گاه که تکبیر می‌گوید. آری، تکبیر گوی در عالم بسیار بوده و هستند ولی تکبیر او با همه تکبیرها فرق دارد. او الله اکبر گویی است که دیدار خودش الله اکبر دارد. نه تنها دیدار او بلکه از دودمانی است که دیدار قبرشان و زیارت مزارشان الله اکبر گفتن دارد؛ آنهم نه یک بار و ده بار ... بلکه صد بار. خوب است با نقل قسمتی از این حدیث شیرین شرح این سلام را خاتمه دهیم:

عن أبي جعفر عليه السلام ... قال: «و من كَبَّرَ بَيْنَ يَدَيِ الْإِمَامِ وَ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ رِضْوَانَهُ الْأَكْبَرَ وَ مَنْ يَكْتُبُ اللَّهُ لَهُ رِضْوَانَهُ الْأَكْبَرَ يَجْمَعُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَ الْمُرْسَلِينَ فِي دَارِ الْجَلَالِ ...<sup>۱</sup>»

از امام باقر عليه السلام روایت است: «هر کس پیش روی امام عليه السلام تکبیر بگوید (یعنی چشمش که به حجّت حق افتاد آن چنان در جلال و عظمت او مستغرق شود که بی‌اختیار نعره تکبیر از دل برکشد و خدای را به بزرگی یاد کند) و بگوید: لا اله الا الله وحده لا



شریک له (خدایی جز خدای واحد یکتا نیست که بی‌شریک است) خداوند رضوان اکبرش را برای او رقم زند و هر کس خدا برای او رضوان اکبرش را نوشت، او و ابراهیم و رسول خدا ﷺ و سایر پیامبران را در سرای عظمت گرد آورد.»

آری، دیدار حجت حق تکبیر دارد. زیارت ولی سرمد تهلیل دارد؛ چون مظاهر هر جلال و کبریایند و نمود وحدانیت حق متعال.

بگفت ابروش تکبیری؛ بزد غمزش یکی تیری

دلَم از تیر تقدیری شد آن لحظه گرفتارش<sup>۱</sup>

چه شود لحظه‌ای فرا رسد که دیدگان ما به زیارت جمال دلربای آن مکبر و مهلل حقیقی حی قیوم روشن شود؟! او را ببینیم و دل از دست دهیم و بانگ «الله اکبر» و نوای «لا اله الا الله» از دل برآوریم و بگوییم:

با چنین حسن و ملاحظت، اگر اینان بشرند

ز آب و خاک دگر و شهر و دیار دگرند؟

ما به دیدار او تکبیر و تهلیل گوئیم و نغمه الله اکبر و لا اله الا الله او را بشنویم و عرضه بداریم:

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُهَلَّلُ وَ تُكَبَّرُ؟

با نقل یک روایت سخن را در این سلام خاتمه دهیم.

فضیل گوید: شنیدم که حضرت باقر علیه السلام (یا حضرت صادق علیه السلام)

می فرمود:

« أَكْثَرُوا مِنَ التَّهْلِيلِ وَ التَّكْبِيرِ فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنَ التَّكْبِيرِ وَ التَّهْلِيلِ.

فراوان لا اله الا الله بگویند و بسیار تکبیر آورید؛ زیرا هیچ چیزی در پیشگاه خدای محبوب تر از تکبیر و تهلیل نیست.

آری، محبوب ترین خلق نزد خدا آنچه را الی الله محبوب تر است فراوان تر می آورد.

---

١ - ثواب الأعمال : ١٨ - بحار الأنوار ٩٣ : ٢١٩ - اصول کافی، کتاب الدعاء، باب

التسبیح و التهلیل و التکبیر، ح ٢.

## السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَحْمَدُ وَتَسْتَغْفِرُ

سلام بر تو؛ آن گاه که حمد خدا گویی و استغفار آوری معلوم می شود حمد و استغفار از اذکار و اورادی است که آن وجود مقدس فراوان بر زبان دارد؛ زیرا هر چه سطح معرفت آدمی بالاتر حمد و استغفارش فزون تر است. لذا حضرت صادق عليه السلام می فرمود:

«كان رسولُ الله ﷺ يَحْمَدُ اللهَ في كلِّ يومٍ ثلاثمئةً و ستينَ مرَّةً عددَ عُروقِ الجسدِ؛ يقولُ: الحمدُ لله ربَّ العالمينَ كثيراً على كلِّ حالٍ.»<sup>۱</sup>

«رسول خدا صلی الله علیه و آله هر روز سیصد و شصت مرتبه به عدد رگ های بدن حمد خدا بر زبان می آورد و می فرمود: حمد از آن خدایی است که پروردگار جهانیان است؛ حمدی فراوان در هر حال.»

مرحوم طریحی گوید:

فيه أفضلُ الدعاءِ الحمدُ لله قيل لأنه سؤالٌ لطيفٌ يدقُّ

۱ - اصول کافی، کتاب الدعاء، باب التحميد، ح ۳ - بحار الانوار ۱۶: ۲۵۷.

مسلكه و منه قولُ الشاعر:

إذا أثنى عليك المرء يوماً

كفاه من تعرّضه الثناء<sup>۱</sup>

در حدیث وارد شده که بهترین دعا الحمد لله است. در توجیه این (حدیث که چگونه الحمد لله دعاست بلکه برترین دعاست) گفته‌اند: زیرا حمد نمودن سؤال و خواستن است به نحو لطیفی که راهی بسیار دقیق دارد و از همین قبیل است قول شاعر که گفته است: هر گاه کسی روزی تو را ستود، ستایشش، به خوبی نشان درخواست اوست.

بر این اساس افضل الدعاء را باید افضل الخلائق بیاورد که آورده است. اما نسبت به استغفار؛ حضرت صادق علیه السلام می فرمود:

«إن رسول الله ﷺ كان لا يقوم من مجلسٍ و إن خفَّ

حتى يستغفر الله عزّ و جلّ خمساً و عشرين مرّةً.<sup>۲</sup>»

«به درستی که رسول خدا ﷺ روشش چنین بود که از هیچ مجلسی - گر چه کوتاه و مختصر بود - بر نمی خاست مگر این که بیست و پنج مرتبه استغفار می نمود.»

مرحوم طریحی گوید:

در حدیث از پیامبر اکرم ﷺ چنین رسیده است که می فرمود:

۱ - مجمع البحرین ۱ : ۱۴۱ ماده دعا.

۲ - اصول کافی ۲ : ۵۰۴ (کتاب الدعاء، باب الاستغفار، ح ۴) - بحار الأنوار ۱۶ :

«وَأَنَا أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ سَبْعِينَ أَسْتِغْفَارَةً» (من از خدای هفتاد نوبت طلب مغفرت می‌نمایم).

این جمله را در حالی فرمود که معصوم بود. گفته‌اند: جهتش این بود که استغفار عبادت است یا در مقام تعلیم امت بود یا به واسطه ترک اولی یا از باب تواضع یا از سهو قبل از نبوت و یا از اشتغال به نظر در مصالح امت و جنگ با دشمنان (زیرا چنین اموری بازدارنده اوست از مقام عظیمش) و یا از مطلق حالات گذشته به نسبت ترقیاتی که برایش حاصل شده است؛ زیرا که حسنات ابرار سیئات مقربان است.<sup>۱</sup>

این صاحب زیارت آل یس فرزند رسول الله ﷺ است و در سیره و روش همانند اوست و چون آن وجود مقدس فراوان حمد و استغفار دارد.

## السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصْبِحُ وَتُمْسِي

سلام بر تو در پگاهت (آنگاه که داخل صبح شوی)  
و درود بر تو در پسینت (آن گاه که به عصر در آیی)

## السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى

سلام بر تو در شب تار (آن گاه که تاریکی شب روشنی روز را  
پوشاند) و درود بر تو در بامداد روشن.

در این زیارت شریف به امام عصر عليه السلام سه نوبت با ذکر زمان سلام  
عرضه می‌داریم:

۱- در السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي آنَاءِ لَيْلِكَ وَأَطْرَافِ نَهَارِكَ که گذشت.

۲ و ۳- این دو سلامی که در اینجا آوردیم.

ممکن است به نظر آید و سؤال شود این سه سلام که شبیه به  
یکدیگر است. یکی از آنها کافی نبود؟ چه تفاوتی ممکن است میان  
آنها باشد؟ مگر نه این است که مقصود سلام در روز و شب است؟  
این سه سلام از چند جهت با یکدیگر تفاوت دارد:

از طرفی، متعلق سلام اوّل و دوم لیل و نهار (شب و روز) و صبح و مساء (پگاه و پسین) خود آن حضرت است و حال آن که متعلق سلام سوم مطلقاً لیل و نهار است؛ بدون نسبت به آن آقا. بعید نیست بگوئیم در سلام اوّل و دوم نظر به روز و شب و صبح و عصری است که آن وجود مقدّس در آنجا زندگی می‌کند و سلام سوم این قید را ندارد و مقصود درود بر آن حضرت است در مطلق شب و روز روشن.

جهت دیگر این است که در سلام اوّل - بنابر آنچه احتمال دادیم - گویا قید زمان لحاظ نشده و مقصود سلام در همه اوقات است و درود در مجموعه بیست و چهار ساعت شبانه روز در حالی که سلام دوم و سوم عنوان صبح و مساء (پگاه و پسین) و لیل و نهار (روز و شب) آمده شده است که نتیجه در دومی، خصوص سلام صبحگاهی و شامگاهی و در سومی، درود در آغاز شب و اوّل روز مقصود است.

ممکن است سلام سوم نظر به ساعتی داشته باشد که سیاهی شب کاملاً روشنی را پوشانده یعنی درود در دل شب و سلام در میان روز وقتی که روز بالا آمده و کاملاً جلوه گر شده است.

در هر حال، میان این سلام‌ها فرقی باشد یا نباشد، آنچه مطلب را آسان می‌کند این است که در همه این درودها سلام کننده می‌خواهد عرض ادب و علاقه خودش را به هر نحوی که ممکن است به مولایش اظهار دارد؛ هر چه بیشتر بهتر؛ بدین امید که شاید یکی از آنها مورد توجه قرار گیرد و به افتخار قبول و پذیرش نائل آید. آری:

عباراتنا شتی و حسنک واحد و کلّی الی ذاک الجمالی یشیر

دل سراپرده مَحَبَّتِ اوست  
دیده آینه دار طلعت اوست  
من - که سر در نیاورم به دو کون -  
گردنم زیر بار مَنّتِ اوست  
تو و طوبی و ما و قامت یار  
فکر هر کس به قدر همتِ اوست  
گر من آلوده دامنم چه عجب؟  
همه عالم گواه عصمتِ اوست  
من که باشم در آن حرم که صبا  
خاک بوس حریم حرمتِ اوست؟  
بی خیالش مباد منظر چشم  
ز آن که این گوشه جای خلوتِ اوست  
هر گل نو که شد چمن آرای  
زائر رنگ و بوی صحبتِ اوست  
من و دل گر فدا شویم چه باک؟  
غرض اندر میان سلامتِ اوست  
ملکت عاشقی و گنجِ طرب  
هر چه دارم زیمن همتِ اوست  
فقر ظاهر مبین که حافظ را  
سینه گنجینه مَحَبَّتِ اوست<sup>۱</sup>



### سخنی راجع به این سلام‌ها:

قبل از اینکه به توضیح چند سلام باقیمانده پردازیم مناسب است سخنی کوتاه نسبت به این چند سلام گذشته بیاوریم. در این قسمت از سلام‌ها عناوین **تَقُومُ**، **تُعْقِدُ**، **تَقْرَأُ**، **تُبَيِّنُ**، **تُصَلِّي**، **تُقِنْتُ**، **تُرْكَعُ**، **تُسْجِدُ**، **تُحَمِّدُ**، **تُسْتَغْفِرُ**، **تُهَلِّلُ**، **تُكَبِّرُ** ذکر شده بود و به وسیله این اعمال و در زمان انجام این طاعات و آوردن این عبادات به حضرتش عرض سلام داشتیم. از جهتی مجموعه آنها بیانگر درود بر آن وجود مقدس در تمامی حالات و در وقت انجام همه طاعات است ولی از حیثی می‌تواند ناظر به این حقیقت باشد که **حَقٌّ مَتَعَالٍ رَاجِلَاتٍ** مختلفی است و تجلیات بسیاری در برابر هر جلوه و تجلی امری مناسب با آن لازم است.

گاهی جلوه جلالی دارد. زمانی تجلی جمالی دارد. هنگامی هنگامه کمالی، کبریایی، عزتی، عظمتی، قهاری، رحمتی، رضوانی، غفرانی، و هكذا و هكذا که **«كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»**. بر این اساس، در هر زمان در عالم خلقت باید یک عنصر کامل و

کمال عنصر، یک انسان تمام و یک تمام انسان یک مرآت تمام نما و آئینه غیب نما باشد که از جلوات ذات قدّوس الاهی باخبر بوده پذیرای آن جلوه گردد و مطابق آن تجلی عبادتی بیاورد و نیازی همراز با آن ناز داشته باشد.

بداند چه زمانی باید با قیام پذیرای جلوه ذی الجلال گردید. چه ساعتی با قعود باید به استقبال آن جلوه رفت. چه لحظه‌ای قرائت مناسب و چه وقتی نماز شایسته.

بداند هنگامه قنوت چه هنگام است. با خبر باشد کی خدا سجود می‌خواهد. در حال سجود ناز محبوب را بکشد و چه وقتی رکوع می‌پسندد و با کرنش رکوعی کبریایی حق را پاسخ گوید. چه زمانی خدای حمید خواهان حمد است و چه وقتی استغفار می‌خواهد و هکذا سایر جلوات و تجلیات را.

امروزه آن انسان کامل و کمال انسان و آن عبد مطلق و حجّت علی الاطلاق - که محور همه این حقایق است - وجود مسعود ذی جود حضرت ابا صالح المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشد. آگاه به همه این رموز و باخبر از همه این رازها همین آقاست؛ همو.

به محض این که جلوه کبریایی می‌بیند، صدایش به تکبیر بلند می‌شود و الله اکبر می‌گوید. توضیح این معنا بماند برای مجال دگر که فعلاً بیش از این اشارت بشارتی نیست.

سلامی چو بوی خوش آشنایی

بر آن مردم دیده روشنایی

درودی چو نور دل پارسایان

بدان شمع خلوت‌گه پارسایی

ز کوی مغان رخ مگردان که آنجا

فروشنند مفتاح مشکل‌گشایی

مکن - حافظ - از جور دوران شکایت

چه دانی تو - ای بنده - کار خدایی؟<sup>۱</sup>

## السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الْمَأْمُونُ

سلام بر تو ای پیشوای مطمئن و امام امین و مورد اطمینان امام به معنای پیشواست. مأمون هم به معنای موثوق به است؛ کسی که مورد اطمینان و اعتماد و وثوق است. او پیشوایی است که خدا مأمونش شمرده و مورد اعتماد و اطمینان دانسته که امامت و رهبری خلقش را به او واگذارده است.

حذف متعلق مأمون و ذکر نشدن آنچه می تواند کلمه مأمون به او بستگی پیدا کند اقتضا دارد مأمون بودن بر همه چیز را.

در زیارتی که سابقاً راجع به حضرتش نقل نمودیم، جمله «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ عَلَى وَحْيِهِ» دیده می شود (سلام بر تو ای امین خدا بر وحیش).

## السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُقَدَّمُ الْمَأْمُولُ

سلام بر تو ای پیش داشته آرزو برده

(ای مقدم و جلو داری که آرزوی آمدنت برده می شود)

این جمله را می شود به صورت موصوف و صفت معنا کنیم که مقدم موصوف باشد و مأمول صفت؛ یعنی سلام بر تو ای مقدم و پیش رویی که مورد امل و آرزو هستی (مقدمی هستی مأمول) و ممکن است به صورت صفت و موصوف ترجمه کنیم که مقدم صفت باشد و مأمول موصوف؛ یعنی ای مأمول و آرزویی که مقدم هستی که این تقدم صفت برای مأمول یا به اعتبار خود مأمول که وجود اقدس حضرت ولی عصر علیه السلام است و یا به اعتبار امل و آرزو یعنی آرزوی پیشین و مقدم که نخستین آرزو و مقدم ترین امل هر صاحب معرفتی آن حضرت است.

در دعاها و زیارت ها از آن مأمول سه تعبیر یافت می شود:

۱- السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الْمَأْمُولُ.<sup>۱</sup>

٢- السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الْمُقَدَّمُ الْمَأْمُولُ.<sup>١</sup>

٣- تعبير زیارت آل یس (در اینجا): السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُقَدَّمُ الْمَأْمُولُ.

در این تعبیّرات متعلّق امل و آرزو ذکر نشده و نیامده است که آن حضرت مأمول برای چیست؛ گر چه خود آن وجود مقدّس و هر چه متعلّق به اوست مأمول است و مورد آرزو. در بعض آثار دیگر متعلّق آن یافت می شود. از جمله آنها توسّل و شکوائیه ابوالعبّاس احمدبن کشمرد است که بسیار دل نشین و حائز اهمیّت است. لذا آن را می آوریم:

مرحوم مجلسی از «قَبَسُ الْمَصْبَاحِ» شیخ سلیمان بن الحسن صهرشتی، از معروفین تلامذه و مشهورین شاگردان سید مرتضی و شیخ الطائفه شیخ طوسی رحمتهما، این روی داد را آورده است:

در سال ٤٤٢ صقال برای من بازگو کرد که شبیانی در سال ٣٨٦ برای او نقل نمود که: از ابی العباس احمدبن کشمرد شنیدم که می گفت: وقتی من با جمعی در احساء اسیر بودیم. حاکم آن سامان ابوطاهر سلیمان بن الحسن بود که بسیار ابوالهیجاء را اکرام می کرد و نظرات او را دوست داشت و چه بسا او را برای غذا خوردن و گفتگو به خانه خود می خواند.

شبی از ابوالهیجاء خواستم نام مرا نزد ابوطاهر ببرد و برای خلاصی من از زندان وساطتی کند. او هم پذیرفت. همان شب

نزد ابوطاهر رفت ولی در مراجعت پیش ما نیامد؛ با این که عادتش این بود هر وقت بر می‌گشت سری به ما می‌زد و برای آرامش خاطر ما ساعتی گفتگو می‌کرد و اخبار رسیده را نقل می‌نمود. نیامدن آن شب او - با این که قرار بود راجع به من با ابوطاهر صحبت کند - سخت مرا به وحشت افکند. لذا خود نزد او رفتم؛ چون مردی بود از جهت دینی ممتاز و در ولایت و محبت ثابت و پابرجا و در خدمت به دوستان و برادران ساعی و کوشا. تا چشمش به من افتاد، شروع کرد به گریه کردن و گفت: به خدا قسم دوست داشتم یک سال بیمار می‌شدم و نام تو را نزد ابوطاهر نمی‌بردم. گفتم: چرا؟ گفت: چون همین که اسم تو را بردم، سخت به غضب آمد و سوگند یاد کرد که فردا صبح موقع طلوع آفتاب تو را گردن بزند. به هر حيله‌ای متوسل شدم که او را از این فکر و تصمیم باز دارم؛ میسر نشد. او بر سخنش اصرار داشت و پیوسته قسمش را تکرار می‌کرد.

به دنبال این پیام ناگوار، پیوسته ابوالهیجاء برای سکون خاطر من مطالبی می‌گفت و گفت: اگر نه این بود که احتمال می‌دادم وصیتی یا کاری داری، این خبر را به تو نمی‌دادم. با این همه، اعتمادت به خدا باشد. به وسیله محمد و آل محمد علیهم السلام - که ذخیره و پشتوانه شدائد و مشکلات و کارهای بزرگانند - به او توجه کن.

به منزلی که محل اسارتم بود برگشتم؛ در حالی که از حیاتم مأیوس شده و دست از زندگی شسته بودم. لذا غسل نمودم و

جامه‌هایی که کفتم بود پوشیدم و رو به قبله پیوسته به نماز و مناجات و تضرّع و زاری پرداختم و به گناهانم اعتراف و از یکایک آنها توبه کردم.

به وساطت رسول اکرم و امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و سایر حضرات معصومین تا حضرت عسکری علیه السلام و به حجت خدای در زمینش آن آقا که مأمول و آرزو برده است برای احیای دین خدا به حقّ متعال روی آوردم. پیوسته با حالت اضطراب و پریشانی به امیرالمؤمنین علیه السلام تضرّع می نمودم و به وسیله حضرتش به خدا توجه می کردم تا آن که شب از نیمه گذشت و موقع نماز شب فرار رسید. برخاستم نماز خواندم و باز دعا و تضرّع نمودم تا آن که در این حال، حالتی چون خواب بر من عارض شد. امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت نمودم که به من فرمود:

«یا ابن کشمرد» پاسخ دادم: لَبَّيْكَ يَا مَوْلَايَ فرمود: چرا تو را به این حال می بینم؟ عرضه داشتم: مولای من، سزاوار نیست این حال برای کسی که صبح فردا غریب دور از اهل و اولادش بدون وصیتی که کسی عهده دار انجامش باشد کشته می شود؟!

فرمود: «کفایت و دفاع خدای عزّ و جلّ میان تو و کسی که تو را وعده به قتل داده است فاصله خواهد شد. بنویس:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ... (تا آخر سوره حمد و آیه الکرسی و العرش) و بنویس: من العبد الذلیل (در اینجا نام خود و پدرت را بنویس) إِلَى الْمَوْلَى الْجَلِيلِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ و سلامّ علی آل یس محمد و علی و الحسن و الحسین و



عَلِيٍّ وَ مُحَمَّدٍ وَ جَعْفَرٍ وَ مُوسَى وَ عَلِيٍّ وَ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ  
 الْحَسَنِ وَ حَبَّتِكَ رَبِّ عَلِيٍّ خَلْقِكَ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ بِأَنِّي  
 أَشْهَدُ أَنَّكَ اللَّهُ إِلَهِي وَ إِلَهُ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ لَا إِلَهَ غَيْرُكَ.  
 أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ الَّتِي إِذَا دُعِيَتْ بِهَا أُجِبْتَ وَ  
 إِذَا سُئِلَتْ بِهَا أُعْطِيَتْ لَمَّا صَلَّيْتُ عَلَيْهِمْ وَ هَوَّئْتَ عَلَيَّ  
 خُرُوجَ رُوحِي وَ كُنْتَ لِي قَبْلَ ذَلِكَ غِيَاثًا وَ مُجِيرًا لِمَنْ  
 أَرَادَ أَنْ يَفْرُطَ عَلَيَّ وَ يَطْغَى.

این کلمات را در کاغذی بنویس و آن را در میان مقداری گِل  
 بگذار و سوره یس را بخوان و آن را میان دریا بیفکن. «عرضه  
 داشتم: یا امیرالمؤمنین، دریا با من فاصله بسیار دارد. من  
 محبوسم و از رفت و آمد به هر جا که بخواهم ممنوع. فرمود:  
 «آن را در چاه آب یا هر منبع و سرچشمه‌ای که نزدیک توست  
 بیفکن.»

ابن کثیر در دنباله داستان‌ش را چنین ادامه داد و گفت:  
 از خواب برخاستم و آنچه امیرالمؤمنین علیه السلام امر نموده بود انجام  
 دادم ولی پیوسته مضطرب و دچار ضعف یقینی بودم که در  
 آدمی زادگان یافت می‌شود. صبح که شد و خورشید طلوع کرد،  
 به دنبال من آمدند. شک نداشتم. برای کشتن می‌برند.  
 مایوس از زندگی همراه فرستاده رفتم تا بر ابوطاهر وارد شدم که  
 در صدر مجلس بر کرسی و صندلی بزرگی نشسته بود. در طرف  
 راستش دو نفر و در جانب چپ او ابوالهیجاء بر صندلی نشسته و  
 کنار او هم یک صندلی خالی بود.

چشم ابوطاهر که به من افتاد مرا صدا زد. جلو رفتم. امر کرد روی صندلی کنار ابوالهیجاء بنشینم. نشستم و با خود گفتم: دنباله این مقدمات جز خیر و خوبی چیزی نیست. ابوطاهر رو به من کرد و گفت: تصمیم ما نسبت به تو همان بود که خبر داری. ولی رأی ما چنین شد که تو را خلاص کنیم و مخیر سازیم که یا با احسان و محبت نزد ما بمانی یا پیش اهل و عیالت برگردی. گفتم: بودن در خدمت سید و آقا که نفع و شرف است ولی مراجعت نزد اهل و عیال و مادر پیرم ثواب بزرگی دارد. گفتم: هر کار می‌خواهی بکن. از نزد او بیرون آمدم.

مرا صدا زد برگشتم. گفت: تو با علی بن ابیطالب [علیه السلام] چه نسبت داری؟ گفتم: خویشی با او ندارم ولی از دوستان او هستم. گفت: پیوسته متمسک به ولایت او باش و از دوستی او دست بردار؛ زیرا او ما را به آزادی تو فرمان داد و نتوانستیم با فرمانش مخالفت کنیم.

آماده مراجعت شدم. کسی را همراه من نمود که با اکرام و احترام مرا به محلّ زندگیم برساند.

شیبانی - که واسطه نقل این جریان است - گوید:

من در نصیبین در مجلس ابووائل این واقعه را نقل نمودم. مردی در مجلس بود به نام ابوعثمان. گفت: من هم در این ماجرا دستی داشتم و آن این بود که:

من در همان سال به حجّ مشرف شده بودم و با جمعی که ابن کשמرد در میان آنها بود اسیر شده بودم. در احساء حبس ما طول

کشید. قصیده‌ای در مدح ابوطاهر گفتم و به‌وسیله ابوالهیجاء برای او فرستادم. لذا به من اجازه دادند نزد ابوطاهر بروم. پیوسته با ابن کשמرد رفت و آمد داشتیم و با او مانوس بودم تا آنکه سحر گاهی دنبال من فرستاد و گفت: این نامه را بگیر - نامه در میان تکه خاکی مرطوب بود - و آن را ببر در فلان محل که آب جاری است سوره یس بخوان و به آب انداز. نامه را گرفتم و آن جا که گفته بود بردم. دوست داشتم بینم میان نامه چه نوشته شده؟ باز کردم و آن را خواندم. وقتی فهمیدم استغاثه و شکوائیه‌ای است به حق متعال به‌وسیله اولیائش، چوبی برداشتم به آب زدم و همه آنچه در نامه بود بر کف دستم نوشتم و به‌جای اسم او اسم خودم و پدر و مادر را نوشتم و دو مرتبه نامه را پیچیده میان گل نهادم و سوره یس را برای خودم خواندم و دستم را در آن آب شستم و دو مرتبه سوره یس را برای ابن کשמرد خواندم و نامه‌اش را به آب افکندم و برگشتم.

ساعتی نگذشت که فرستاده ابوطاهر آمده و مرا به نزد ابوطاهر احضار نمود. وقتی رفتم و چشمش به من افتاد گفت: در دل من چنین افتاده که تو را آزاد کنم و به نزد کسانت برگردی. از راه خشکی مایلی بروی یا راه آب؟ ترسیدم اگر راه خشکی را انتخاب کنم از نظرش برگردد و دو مرتبه دنبال من بفرسد. لذا راه آب را برگزیدم. او هم زاد و توشه‌ای در اختیار من گذارد و از طریق دریا به بصره مراجعت نمودم.

بعد از سه روز، دیدیم ابن کשמرد در کاروانی بزرگ همراه جمعی

از - بزرگان در حالی که امیر بصره به استقبالش رفته و لشکریان اطرافشان را گرفته‌اند - وارد شهر شدند او با امیر بصره دوشادوش هم و گفتگوکنان حرکت می‌کرد.

چشمم که به او افتاد برخاستم. او هم از مرکب پیاده شد. به من گفت: تو چه کردی که از اسارت نجات یافتی؟ جریان را گفتم. گفت: من و تو از آزاد شدگان امیرالمؤمنین عليه السلام هستیم. گفتم: آری. ابن کשמرد در منزلی که برای او آماده شده بود فرود آمد و امیر بصره پیوسته برای او هدایا و لوازم منزل و لباس و مرکب می‌فرستاد.

پس از استقرار ابن کשמرد سراغ من فرستاد. چند روزی نزد او ماندم و خیلی به من محبت نمود و با اکرام مرا به شهرم فرستاد. ابووائل از این اتفاق تعجب کرد و به من گفت: راست می‌گویی. آنچه ابوعثمان نقل کرد تأکید و تأیید گفتار تو است.

صاحب قیس المصباح گوید: این رقعہ میان دوستان ما معروف است. در مشکلات مهم و شدائد عظیم از آن استفاده و به آن اعتماد می‌کنند. نقل‌ها در آن مختلف است؛ آنچه آوردم مطالبی بود که در بغداد در این باره شنیده بودم.<sup>۱</sup>

این ماجرا را با همه تفصیلهایش آوردیم. باشد که در مشکلات به آن عمل کنیم و در سایه التجا به اولیای حق و وساطت آنان در پیشگاه پروردگار متعال گرفتاری از همه دوستانشان دور شود.

آنچه در این ماجرا مورد شاهد و گواه گفتار بود تعبیر از امام عصر علیه السلام به عنوان «المأمول لإحياء دینه» بود همان مضمونی که در دعای ندبه هم آمده است:

أَيْنَ الْمُؤَمَّلِ لإحياء الكتاب و حدوده؟<sup>۱</sup>

آری آن وجود مقدس مؤمل و مأمول است. او برای احیای دین و زنده نمودن خدا و حدود آن آرزو شده است. جدّ امجدش امیرالمؤمنین علیه السلام نیز از آن حضرت با این لقب یاد نموده است.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

«امیرالمؤمنین علیه السلام از اموری که بعد از خودش تا قیام قائم علیه السلام واقع می شود خبر داد. نور دیده اش حضرت حسین علیه السلام گفت: یا امیرالمؤمنین، کی خدا زمین را از ستمگران پاک می کند؟ آن حضرت در پاسخ فرزندش فرمود: خدای زمین را - تا آن زمان که خون حرامی ریخته می شود - از ظالمان پاک نسازد. آنگاه پس از نقل علائم بسیاری فرمود:

ثُمَّ يَقُومُ الْقَائِمُ الْمَأْمُولُ وَ الْإِمَامُ الْمَجْهُولُ لَهُ الشَّرْفُ وَ الْفَضْلُ وَ هُوَ مِنْ وُلْدِكَ يَا حَسِينُ لَا ابْنَ مِثْلِهِ. يَظْهَرُ بَيْنَ الرُّكْنَيْنِ فِي دَرِيْسَيْنِ بِالْيَمِينِ يَظْهَرُ عَلَى الثَّقَلَيْنِ وَ لَا يَتْرُكُ فِي الْأَرْضِ دَمِيْنٍ (دینین - الادنین - بلامین - المین).

طوبى لِمَنْ أَدْرَكَ زَمَانَهُ وَ لِحِقِّ أَوَانِهِ وَ شَهِدَ أَيَّامَهُ.<sup>١</sup>

آنگاه آن به پا خاسته آرزوشده قیام کند. آن امامی که شرف و فضیلتش ناشناخته خواهد بود. او از فرزندان توست ای حسین. هیچ پسری همتای او نیست. میان دو رکن (دو رکن حجر الاسود و یمانی) ظاهر می شود؛ در حالی که دو جامه کهنه به تن دارد. بر جنّ و انس غلبه می کند و در زمین دو خون (یا دو دین یا زمین بایر کشت نشده یا دروغی؛ با توجه به اختلاف نسخه های این کلمه) باقی نگذارد. خوشا به حال آنان که زمان او را درک کنند و به روزگار او برسند و شاهد ایامش باشند!»

همچنین حضرت صادق علیه السلام از آن وجود مقدّس به این لقب یاد نموده است.

مفضل بن عمر گوید: شرفیاب محضر امام ششم علیه السلام شدم و عرضه داشتم: آقای من، چه می شود خلف و جانشین بعد از خود را به ما معرفی نمایید تا او را بشناسیم؟ در پاسخ من فرمود: «مفضل، امام بعد از من پسر موسی است (حضرت موسی بن جعفر علیه السلام)»

آن خلف و جانشین مورد انتظار و آرزو، محمد حسن فرزند حسن فرزند علی فرزند محمد فرزند علی فرزند موسی است.<sup>٢</sup> «

مرحوم محدّث نوری درباره این لقب شریف چنین گوید:

١ - غیبت نعمانی: ٢٧٥ (باب ١٤ حدیث ٥٥) - بحار الانوار ٥٢: ٢٣٦.

٢ - کمال الدین: ٣٣٤ باب ٣٣ حدیث ٤ - بحار الانوار ٤٨: ١٥.

صد و پنجاه و هشتم، مأمول؛ چون مؤمل یعنی آنکه آرزو و امید او را دارند؛ چنانچه در غیبت نعمانی از جناب صادق علیه السلام مروی است که بعد از ذکر جمله‌ای از علامات فرمود: «آنگاه برخیزد قائم مأمول و امام مجهول» و در غیبت فضل فرمود «سلطان مأمول».<sup>۱</sup>

آری، مأمول حقیقی اوست. مؤمل واقعی اوست. امید و آرزوی راستین فقط اوست. اگر کسی متعلق امل و آرزویش فقط آن وجود مقدس بود، املی به جا و آرزویی درست داشته است و الا بقیه آمال و آرزوها پوچ است و پوچ سراب است؛ آن هم ...

دنیاست چون حباب؛ نه بر آب؛ بر سراب

آن هم به چشم مست؛ نه بیدار بل به خواب

خوابی که هست جمله پریشان و بی حساب<sup>۲</sup>

امل مذموم و آرزوی ناپسند است که در احادیث و روایات به شدت از آن منع شده است. جهتش هم روشن است؛ زیرا اگر به تمام آرزوهای خود رسیدم ولی به این آرزویم نرسیدم به هیچ چیز نرسیده‌ام ولی اگر به این آرزویم نائل آمدم - بر فرض که به هیچ آرزوی دگرم نرسیده باشم - در واقع به تمام آمال خویش رسیده‌ام و همه آرزوهایم جامه عمل به خود پوشیده است؛ زیرا که با او هیچ همه چیز است و بی او همه چیز هیچ است. عدد صحیح اوست که به همه

۱ - نجم ثاقب: ۴۵.

۲ - ای اشکها بریزید ص ۱۷۴.

صفرها ارزش می بخشد و چون در کنار آنها نباشد هیچ قیمتی ندارند. از اینجا تا دورترین جا صفر بگذاریم؛ چه چیزی به دست می آید و چه عددی خوانده می شود؟ هیچ. هرچه صفر بیشتر، هیچی و پوچی بیشتر اما اگر در کنار یک صفر یک عدد گذاردیم، همان هیچ ده می شود و اگر در کنار دو صفر نهادیم همان دو هیچ صد می شود و هكذا... با آرزوی او، همه آرزوها با ارزش می شود و بدون، او تمامی آمال خالی از قیمت.

باید دل به او بست؛ بدو امید داشت؛ آرزومند او بود و قلاده امل او را به گردن دل آویخت. آری، باید ناز او را کشید و به او نیاز آورد و در انتظار دیدار او نشست.

نازت خریدنی است که عشق آفرین تویی

بهتر ز ناز چه داری؟ که آن بهترین تویی

زیباتر از سرود بهاران به بزم گل

دیدم هزار بار و هزار آفرین تویی

رویت قرار خانه ناهید می برد

شرمنده ماه گشته و آن مه جبین تویی

عطر سحر که از نفس یاس همدم است

گوید صبا که: عطر گل یاسمین تویی

چشم انتظار دیدن رویت منم منم

چون اولین امید دل و آخرین تویی



ای آشنا به درد دل بی‌کسان، بیا  
چون مصلح به حقّ زمان و زمین تویی<sup>۱</sup>

## السَّلَامُ عَلَيْكَ بِجَوَامِعِ السَّلَامِ

### سلام بر تو به همه سلام‌ها

این جمله آخرین سلام در زیارت شریفه آل یس است. گویا زائر سلام کننده، بعد از آن همه سلام‌ها، همراه با ذکر جلال و جمال و کمال آن مظهر صفات ذو الجلال، می‌بیند با آنکه بسیار گفت و فراوان آورد، هنوز بسیاری را نگفته و فراوانی را نیاورده است. چه کند؟ چه بگوید؟

از طرفی، می‌خواهد نهایت عرض ادب خود را اظهار دارد و از طرفی نه می‌داند و نه می‌تواند همه کمالات آن وجود مقدس را بازگو کند. از هر دو طرف گویا راه را مسدود می‌بیند. تا کی بگویم السلام عليك؛ السلام عليك؟ هر چه بگویم، تمامی ندارد. پس بهتر است با یک جمله مجمل خود را از هر دو مشکل برهانم و با یک سلام اجمالی و درود جامع جوامع سلام را بیاورم. لذا عرضه می‌دارد:

### السَّلَامُ عَلَيْكَ بِجَوَامِعِ السَّلَامِ

جوامع، جمع جامع است و جامع اسم فاعل از جمع که به معنای

ضمیمه و پیوند و الفت و باهم شدن متفرقات است. همچنین به کلامی که لفظش کوتاه و مختصر و معنایش فراوان و بسیار باشد نیز جامع می‌گویند.<sup>۱</sup>

سلام بر تو به تمامی سلام‌ها. هر چه بر او اسم سلام اطلاق شود - در هر کجا و به هر نحوی باشد - همه و همه بر تو باد.

### سخن آخرین

خوب است هر گاه به عرض سلام نسبت به هر کدام از حجج الهیه موفق می‌شویم و به خصوص وقتی زیارت شریفه آل یس را می‌خوانیم و به امام عصر علیه السلام با این جملات ابلاغ تحیت و تقدیم درود داریم، به این نکته توجه داشته باشیم که:

وقتی کسی به کسی سلام می‌کند معنایش این است که تو از سوی من از هر حیث و جهتی در سلامت هستی و هیچ آسیب و آزاری و گزند و خطری از من به تو نخواهد رسید. تو از طرف من در امان هستی و هرگز موجبات تأثر خاطر و رنجش دلت را فراهم نمی‌آورم.

با توجه به این معنی و مفهوم سلام، تأملی باید و نگرشی شاید که نکند، خدای نخواست، هر روز و شب به آن آقای کل و کل آقای معنی. عرض سلام داشته باشم ولی سلامی عاری از این مفهوم و خالی از این معنی.

مباد که در سایه سوء کردار و زشتی رفتارمان، در هر بعدی از ابعاد

زندگی فردی و اجتماعی موجبات تأثر خاطر و رنجش قلب شریف حضرتش را فراهم بیاوریم.

بسیار مایه تأسف است که با زبان سلام گوئیم ولی در عمل سلامی و سلامتی از ما دیده نشود. زیارتی کم بار و سلامی کم محتوی و یا خدای نخواستہ بی محتوی.

چه خوب است همه اعضا و جوارح کسی که سلام می کند سالم باشد. چشم و گوش دست و پا که زبان ندارند سلام کنند ولی باید که سلام آن‌ها پیش از سلام زبان باشد.

اگر پا را از این مرحله فراتر نهدیم و سلام را بمعنی تسلیم و انقیاد گرفتیم که کار مشکل تر و دائره تنگ تر می شود. کی سلام من به راستی سلام است؟ آن وقتی که تسلیم باشم و منقاد و مطیع باشم و فرمان بردار. اینجاست که خود می توانیم حساب خود را برسیم و قبل از این که نسبت به ما حکمی کنند خود حاکم باشیم؛ که ﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ﴾<sup>۱</sup>

چه مقدار از سلام‌هایی که می گویم و درودهایی که می آورم حقیقت دارد و واقعیت؟ آن مقدار که مطیع هستم و تسلیم.

بر این اساس، معلوم نیست کار من و امثال من چگونه باشد. گاهی در پی توجه به این امور آنچنان یاسی به دل می نشیند و ناامیدی آدمی را می گیرد که حالت انزجار و تنفّری از خودش پیدا می کند. چه زیارتی؟! چه سلامی؟

هر روز زیارت عاشورا می خوانم؛ بالعن و سلام‌ها. هر روز زیارت آل‌یس می خوانم. هر روز به حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام یا سایر مشاهد مشرفه مشرف می شوم. پیوسته زیارت جامعه می خوانم و سلام‌های ایام هفته را می آورم ولی ...

چه مقدار از آنها سلام همراه با تسلیم است؟ در مورد خودم که باید سکوت همراه با شرم و خموشی توأم با آزرم داشته باشم. اگر به راستی یک سلامان واجد این دو جهت باشد، بهتر است از سلام‌های بسیار خالی از آن.

امید است عنایتی کنند و به صورت‌های سلامان سیرتی بخشند و به ظاهر درودمان باطنی کرامت نمایند و تسلیم را - که حقیقت سلام است - به ما ارزانی دارند.

آنچه آوردیم - که چه بسا ممکن است با این که واقعیتی است، یأس آفرین باشد - یک بُعد قضیه است و یک روی این سکه. خوشبختانه بُعد دیگرش مسرت بخش و سرورزاست و نور امید به دل‌ها می‌بخشد و آن انتظاری است که متقابلاً از آن طرف داریم که انتظاری نابجا نیست و آن این که:

اگر سلام مستحب است، جواب آن واجب است و جمعی که ما به آنان عرض سلام داریم گروهی‌اند که مستحب از آنان فوت نمی‌شود تا چه رسد به واجب.

آنها، بی‌شک، این واجب را می‌آورند و سلام‌ها را بی‌جواب نمی‌گذارند. این نکته از بعضی خواب‌های معنی‌دار امیدوارکننده استفاده می‌شود که هر سلامی را پاسخی عنایت می‌کنند.

در اینجا عرضه می‌داریم: یا ابن رسول الله، هر که هستیم، هر چه هستیم، بد هستیم؛ خیلی بد. ولی آقا، شما تنها سلام خوب‌ها را پاسخ می‌دهید؟ فکر نمی‌کنم چنین باشد که بیشتر سلام‌ها بی‌جواب می‌ماند و فکر هم نمی‌کنم، چون مشرکان و بدعت‌گذاران، آنقدر دور شده باشیم و منحرف که سلامان جواب نداشته باشد.

گاهی بچه‌ای کار بدی کرده است. با شرمندگی سلام می‌کند. جوابش نمی‌دهند. دو مرتبه سلام می‌کند. اعتنا نمی‌کنند. ولی آنقدر سلام را تکرار می‌کند تا سرانجام پاسخش بدهند.

آقا! امام زمان! ای مولای با محبت و رأفت! ما همه بچه‌های بدی هستیم. تعارف هم نمی‌کنیم. همه مان بدیم. بدی هر کدامان هم به گونه‌ای است. چه بسا بدی آنها که مردم فکر می‌کنند خوب‌اند بیشتر باشد ولی آنقدر سلام می‌کنیم، آن قدر عرض درود و تحیت می‌آوریم تا سرانجام لطف و عنایت شما پدر مهربان و مهربان‌تر از هر پدر مهربان را نسبت به خود جلب نماییم و کاری کنیم تا با همه زشتیها و کسر و کاستی‌ها و قصور و تقصیرات، پاسخمان دهید.

در این سحرگاه شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان که موفق به نوشتن آخرین خطوط این نوشتارم - با توجه به این که امشب شب عرض سلام خاص از ناحیه فرشتگان خاص به آن وجود مقدس است - این تقارن میمون و قرآن سعد را به فال نیک گرفته با چشمی نمناک و قلبی غمناک از غصه غیبت و هم هجران و اندوه فراقش عرضه می‌دارم:

السَّلَامُ عَلَيْكَ بِجَوَامِعِ السَّلَامِ

السلام! أيها القائم المنتظر!

السلام! ای جهان‌دار والاگهرا!

عشق تو رمز ایمان قلب بشر

ورد ما شد دعای تو در هر سحر

بر تو - ای یادگار محمد - سلام

بر تو - ای نور قرآن سرمد - سلام

جان فدای خاک راهت!

کن عیان رخسار ماهت

کعبه را کن تکیه گاهت

دست حق پشت و پناحت

العجل! یا حجت بن العسکری!

این تویی آخرین کوکب زهروی

این تویی صفاشکن حیدر ثانوی

این تویی صاحب رایت مهدوی

این تویی مرکز قدرت معنوی

صاحب! بی تو خار و پریشان شدیم

عادلا! خسته از جور دوران شدیم

عالمی در انتظارت

دیده‌ها شد اشکبارت

رفته ایمان‌ها به غارت

کی رسد از تو بشارت؟

العجل! یا حجت بن العسکری!

پردهٔ غیبت از چهرهٔ یک سو بزن

پرتو عشق و ایمان به دل‌ها فکن

در فراق تو - یا حجت بن الحسن -

سوزد از آتش فتنه‌ها مرد و زن

ای طبیب شفا بخش دل‌ها! بیا

ای تسلی‌ده قلب زهرا! بیا

در غیابت - یا ابن خاتم -

گشته درهم کار عالم

جمع ما پاشیده از هم

دیده گریان؛ دل پر از غم

العجل! یا حجت بن العسکری!

خوب است چون برادران یوسف پیامبر با سرافکنندگی و شرمساری همراه با چشم گریان و دل بریان به دربار ولایت مدار یوسف خاندان رسالت علیه السلام - که چون یوسف کنعانی همراز چاه غیبت و زندان غربت<sup>۲</sup> است و خدای همانند او کارش و امر ظهور و فرجش را یک شبه اصلاح کند<sup>۳</sup> - دست نیاز بر آوریم و عرضه بداریم:

۱ - ای اشکها بریزید: ۳۹۳.

۲ - عن الباقر علیه السلام ... قلت: فما سنّة یوسف؟ قال: السّجنُ و الغیبة. (غیبت

نعمانی: ۱۶۴)

۳ - غیبت نعمانی: ۱۶۳ - کمال الدین: ۳۲۹ عن الباقر علیه السلام: «إنّ صاحب هذا

الأمر فيه شبّه (سنّة) من یوسف: ابنُ أمةٍ سوداء یصلحُ الله له أمره في ليلةٍ واحدة.»



﴿يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ ا مَسَّنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ  
فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا. إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي  
الْمُتَّصِدِّقِينَ﴾<sup>۱</sup>

بدین امید که این بضاعت مزجاة و متاع ناچیز از پیشگاه مقدسش  
مردود نگردد و چه سعادت و فوزی است؛ اگر قبول افتد!  
به جاست که با نقل این چکامه نغز حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم  
سنایی غزنوی - که بیش از نهصد سال قبل گویا حال همگی ما را بیان  
داشته و لسان قال و زبان حال همه ماست - قلم از رقم برداریم و مهر  
مهر را - که بر آتش دل گرفته و با آب دیده تر نموده ایم - بر پای این  
نامه بگذاریم. باشد که با این نشان، راهی به دیار آن یار بی نشان،  
حضرت صاحب العصر و الزمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - بجوید.

خورشید تویی و ذره ماییم

بی روی تو روی کی نماییم؟

تاکی به نقاب و پرده؟ یک ره

از کوی بر آی تا بر آییم

آخر، نه ز گلبن تو خاریم؟

آخر، نه ز باغ تو گیاییم؟

گر دسته گل نیاید از ما

هم هیزم دیگ را بشاییم

بادی داریم در سر ایراک  
در پیش سگ تو خاک پاییم  
آب رخ ما مبر از ایراک  
با خاک در تو آشنا مییم  
از خاک در تو کی شکیبیم؟  
تا عاشق چشم و توتیاییم  
یک روز نپرسی از ظریفی  
کآخر تو کجا و ما کجاییم  
ز آمد شد ما مکن گرانی  
پندار که در هوا هباییم  
پل<sup>۱</sup> تا کف پای تو ببوسیم  
انگار که مهر لالکا<sup>۲</sup> ییم  
با سینه چاک همچو گندم  
گرد تو روان چو آساییم  
بر در زده ای چو حلقه ما را  
ما رقص کنان که: در سراییم!  
و ندر همه ده جوی نه ما را  
ما لاف زنان که: ده خداییم!

---

۱ - پل: مخفف پهل (= اجازه بده)

۲ - لالکا: پای افزار. معنی بیت: ما را نقش کفش بپندار تا بتوانیم بر کف پایت

از شیر فلک چه باک داریم؟

چون با سگ کویت آشناییم

ما را سگ خویش خوان که تا ما

گوییم که: شیر چرخ ماییم

پرسند ز ما: که اید؟ گوییم:

ما هیچ کسان پادشاییم<sup>۱</sup>

مشهد مقدّس - سید مجتبی بحرینی

بیست و سوم ماه مبارک ۱۴۱۸

دوم بهمن ۱۳۷۶

## پس از قرآن کریم در این نوشتار از این کتاب‌ها بهره گرفته‌ایم

- |    |  |    |   |
|----|--|----|---|
| ۱۷ | المنجد في اللغة و الادب و العلوم             | ۱  | آه عاشقان در انتظار موعود   |
| ۱۸ | المهدي للسيد صدرالدين الصدر                  | ۲  | احتجاج  |
| ۱۹ | امالی صدوق                                   | ۳  | اسرار الشهادة   |
| ۲۰ | ای اشک‌ها بریزید                             | ۴  | اقبال الاعمال   |
| ۲۱ | بحار الانوار                                 | ۵  | أقرب الموارد  |
| ۲۲ | بشارة المصطفى لشيعة المرتضى                  | ۶  | الأنوار البهية  |
| ۲۳ | بغية الطالب في من رأى الامام الغائب          | ۷  | الأنوار القدسيه   |
| ۲۴ | تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة | ۸  | البرهان في علامات مهدي آخر الزمان                                     |
| ۲۵ | تفسير أوسى                                   | ۹  | البلد الامين  |
| ۲۶ | تفسير ابوالفتوح رازى                         | ۱۰ | البيان في اخبار صاحب الزمان   |
| ۲۷ | تفسير البرهان                                | ۱۱ | الخصايس الحسينيه  |
| ۲۸ | تفسير فرات كوفى                              | ۱۲ | الدر المنثور في التفسير بالمأثور                                      |
| ۲۹ | تفسير قرطبي                                  | ۱۳ | العبقري الحسان في احوال مولانا صاحب الزمان <small>عليه السلام</small> |
| ۳۰ | تفسير قمى                                    | ۱۴ | الغدير في الكتاب و السنة و الادب                                      |
| ۳۱ | تكاليف الانام في غيبة الامام                 | ۱۵ | المصباح المنير  |
| ۳۲ | ثواب الاعمال                                 | ۱۶ | المفردات في غريب القرآن   |

- ۳۳ ❁ جشن نامه ابن سینا  
 ۳۴ ❁ جنات الخلود  
 ۳۵ ❁ جنة المأوی  
 ۳۶ ❁ حاشیة الروضة البهیة  
 ۳۷ ❁ خصال صدوق  
 ۳۸ ❁ خلاصة الاذکار  
 ۳۹ ❁ دلائل الامامة  
 ۴۰ ❁ ده قرائت  
 ۴۱ ❁ دیوان اسرار  
 ۴۲ ❁ دیوان اقبال لاهوری  
 ۴۳ ❁ دیوان باباطاهر  
 ۴۴ ❁ دیوان جامی  
 ۴۵ ❁ دیوان حافظ  
 ۴۶ ❁ دیوان حکیم صفای اصفهانی  
 ۴۷ ❁ دیوان رسا  
 ۴۸ ❁ دیوان سنایی غزنوی  
 ۴۹ ❁ دیوان شمس تبریزی  
 ۵۰ ❁ دیوان صائب تبریزی  
 ۵۱ ❁ دیوان صغیر اصفهانی  
 ۵۲ ❁ دیوان عین القضاة همدانی  
 ۵۳ ❁ دیوان فیض کاشانی  
 ۵۴ ❁ دیوان گل نرگس  
 ۵۵ ❁ دیوان مطلع الانوار  
 ۵۶ ❁ دیوان منتخب النفیس  
 ۵۷ ❁ علل الشرايع  
 ۵۸ ❁ عمیون اخبار الرضا علیه السلام  
 ۵۹ ❁ غیبت شیخ طوسی
- ۶۰ ❁ غیبت نعمانی  
 ۶۱ ❁ فرهنگ عمید  
 ۶۲ ❁ فرهنگ فارسی معین  
 ۶۳ ❁ فلاح السائل  
 ۶۴ ❁ فوز اکبر در توسلات به امام منتظر  
 عجل الله تعالی فرجه  
 ۶۵ ❁ قرب الاسناد  
 ۶۶ ❁ کافی، اصول  
 ۶۷ ❁ کافی، فروع  
 ۶۸ ❁ کامل الزیارات  
 ۶۹ ❁ کمال الدین و تمام النعمة  
 ۷۰ ❁ لغت نامه دهخدا  
 ۷۱ ❁ مجمع البحرین  
 ۷۲ ❁ مجمع البیان  
 ۷۳ ❁ مختصر بصائر الدرجات  
 ۷۴ ❁ مسکن الفؤاد عند فقد الاحبة و الاولاد  
 ۷۵ ❁ مسند احمد حنبل  
 ۷۶ ❁ مشارق انوار الیقین  
 ۷۷ ❁ مصباح الزائر  
 ۷۸ ❁ مصباح المتهدد  
 ۷۹ ❁ معانی الاخبار  
 ۸۰ ❁ مفاتیح الجنان  
 ۸۱ ❁ مکیال المکارم في فوائد الدعاء  
 للقائم علیه السلام  
 ۸۲ ❁ ملاذ الاخيار في شرح تهذيب الاخبار  
 ۸۳ ❁ مناقب ابن شهر آشوب  
 ۸۴ ❁ منتخب الاثر

- |  |  |
|--|--|
| ٨٩ ❁ نصاب الصبيان                            | ٨٥ ❁ منتهى الآمال في تاريخ النبي و الأهل |
| ٩٠ ❁ وسائل الشيعة الى تحرير مسائل<br>الشريعة | ٨٦ ❁ منظومة شمس                          |
|  | ٨٧ ❁ مهج الدعوات                         |
|  | ٨٨ ❁ نجم ثاقب                            |